بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
حدیقۂ اشجار پر اثمار ہمیشہ بہار ذخیرۂ جواہر زواہر حالات و اذکار موسوم بہ
جہانگیرنامہ
کہ از کیمیای خاصیت سعادت کیفیت کیمیا حاصل کردہ بود کنون بتلاش و تجسس بسیار
در مطبع منشی نولکشور واقع شہر لکھنؤ بحلیۂ طبع محلی شد

بسم الله الرحمن الرحیم

شایستهٔ سریر سلطنت و فرمانروائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشورکشائی
بلند اقبالی تواند بود که نهال دولتش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب
باشد و نخل مرادش از گلشن عدالت سر برکشد و شمع احسانش بعبیر فروغ انوار
مکارم ازل جهان را منور و روشن دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت
کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسرده گیاهای جهان بی آب و رنگ را
طراوت و نضارت بخشد چشمه سار دین و دولت از آبیاری مرحمتش تشنه لبان
بادیهٔ ناکامی را سیراب امید سازد و از نسیم فضل معدلتش چهار چمن ملک
رشک هشت بهشت شود و بهشیاری سیاستش خار فتنه و آشوب از بیخ
و بن برکنده آید نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکفایت کافی و
رای صافی او منوط و مربوط گردد و چون استعداد و استحقاق این کرامت
در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده دست قدرت

بود بتاریخ پانزدہم روز پنجشنبہ ماہ جمادی الثانی سال ہزار و چہاردہ ہجری
بساعت مسعود و زمان محمود کہ مختار انجم شناسان رصد بند بود در دار ک
دار الخلافت اکبر آباد حرسہا اللہ تعالی عن المکارہ و الآفات تخت سلطنت
دا ورنگ خلافت بجلوس جہان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ بادوانی
یافت خطبۂ جہانگیری وگیتی ستانی بنام نامی والقاب سامی سامعہ افروز
گشت وسکۂ دولت واقبال باسم ہمایون چہرۂ مراد برافروخت چون خطیب
بالقاب مستطاب حضرت شاہنشاہی زبان را در بار گردانید خرمن خرمن
زر و گوہر نثار شد و مستمندان کام دل برگرفتند و آرزومندان جیب نیاز را گوہر
آمود ساختند زہے سکہ کہ بتازہ روئی چہرۂ نشاط برافروخت خطاب
خجستہ القاب ابوالمظفر نورالدین محمد جہانگیر شاہ غازی بر منا شیر دولت ثبت
شد و ارکان دولت واعیان سلطنت کہ بسعادت حضور شرف اختصاص
داشتند و سران سپاہ کہ در صوبجات شرایط خدمت و جان فشانی بتقدیم
میرسانیدند در خور شایستگی خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت
برافراختند و جبین اخلاص سائر بند ہا بسجود شکر این موہبت کبری نورانی گشت
و زبان نیاز بنوائے تہنیت بلند آوازہ گردید مقرر شد کہ خاقان گیتی ستانی را
عرش آشیانی میگفتہ باشند بعد ازین در اقبال نامہ ہر جا کہ عرش آشیانی
نوشتہ آید مراد آنحضرت خواہد بود ذکر اسامی جمعی کہ در روز جلوس بمناصب

والا سربلندی یافتہ اند باین تفصیل است کہ محمد شریف پسر خواجہ عبدالصمد
شیرین قلم کہ سابق حضرت عرش آشیانی اورا از برہان پور جہت نصائح
وراہ نمونی بشاہراہ مقصود بخدمت حضرت شاہنشاہی فرستادہ بودند او
از درگاہ والاے اکبری روی سعادت تافتہ بخلاف آن باعث براغوای
ایشان گشتہ و در حینی کہ آنحضرت بخدمت پدر بزرگوار خود می آمدند از توہم
کردار ناپسندیدۂ خویش بشعاب جبال مرتفع و مزلقہ پناہ بردہ بود و از اثر ہوای
مخالف وآب ہاے سموم نیم جانی بیش نداشت از استماع این نوید جان بخش
گرم گیر آمدہ فرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و بخطاب
امیر الامرا و منصب جلیل القدر وکالت سر رفعت بفلک سود و مہر اشرف
اورنگ را بجواہر قیمتی آراستہ بدست مبارک خود پیرایۂ گردن عزت او
ساختند و مرزا جان بیگ را کہ در زمان شاہزادگی دیوان بود بخطاب
وزیر الملک اختصاص بخشیدہ با مرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
نمودند مرزا غیاث بیگ بخطاب اعتماد الدولہ سرفرازی یافت و شیخ فرید بخاری
را بمنصب پنجہزاری ذات وسوار بلند مرتبہ گردانیدہ بوالا پایہ میر بخشی سرافرازی
بخشیدند شیخ از سادات موسوی است و در صغر سن بخدمت حضرت
عرش آشیانی انار اللہ برہانہ پیوستہ بیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد
نمودہ بمنصب میر بخشی فرق عزت برافراخت اگرچہ سمت بخشی داشت لیکن

بخشی بود وزیر نشان چند سال دفتر تن راکہ لازمۂ خدمت دیوانی است
ازبی رشدی دیوان بجانب خود کشیدہ محال جاگیر را با بابت طلب تنخواہ
مینمود ظاہر و باطن شیخ بعنایت آراستہ و سنجیدہ بود بزرگی و دولت از
قدر و شرف داشت بآوازۂ بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراہم آوردہ
خیر بالذات بود و در فیض بر روی خلائق بازکردہ ہر کہ با و رسید سے چہرۂ ناکامی را
در آئینۂ خیال ندیدی و در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شد کہ اساس این دولت
بدان استحکام پذیرفت چنانچہ عنقریب بجای خود گذارش خواہد یافت در اقسام
حروف تربیت کردۂ ایشان است راجہ مان سنگہ را براجم بیکران اختصاص
بخشیدہ خلعت فاخرہ و چار قب و شمشیر مرصع و اسپ خاصہ لطف نمودہ بصاحب
صوبگی بنگالہ رخصت فرمودند و خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را با نواع عواطف
و اقسام نوازش سرافراز و ممتاز ساختہ و ملازمت اشرف نگاہ داشتند و
مرزا جعفر پسر غیور بیگ کابلی بخطاب صاحبخان سرافرازی یافت و شیخ
قطب الدین دختر زادۂ شیخ سلیم فتحپوری کہ کوکلتاش آنحضرت بود بخطاب
قطب الدین خانی ممتاز گشت و شیخ حسین پسر شیخ بھیا بخطاب مقرب خانی
فرق عزت برافراخت و مرزا جعفر بیگ مخاطب بآصف خان از صوبۂ بہار
آمدہ دولت آستان بوس اشرف دریافت و وی پسر مرزا بدیع الزمان بن آقا ملا
مشہور است کہ در عنفوان شباب از عراق بہ ہندوستان آمدہ بوسیلۂ عم خویش

مرزا غیاث الدین علی آصفخان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت
حضرت عرش آشیانی منصب و بیستی داشته با صفخان لطف نمودند و راضی
نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود و این بیت هرچند از گفتهای او نیست
چون درین مقام مناسب افتاد نوشته شد بیت من و داخل داغ یکی بیستی +
که مادر بیناد مر این بیستی + بالجمله استغناء او بر خاطر اقدس گران آمده و بحال
تباه رخصت بنگاله فرمودند چون بدار الخلافت اکبراباد رسید بخدمت مولانا قاسم
کاهی شتافت مولانا پرسید که ای جوان تو کیستی و از کجا می آئی و کجا می روی
مرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت گفت که بحکم اشرف روانه بنگاله هم
قضارا دران ایام آب و هوای بنگاله بغایت مسموم بود کسی را که گنهگار میکردند
به بنگاله می فرستادند و غالب ظن این بود که زنده برنگردد مولانا گفت که تو غریب
جوانی حیفم می آید که به بنگاله بروی گفت اختیار با من نیست توکل بر خدا کرده
میروم هرچه مقدر است خواهد رسید مولانا گفت که زنهار توکل بر خدا مکن این
همان خداست که جگرگوشه پیغمبر را در دشت کربلا شهید ساخت و ازین نمط سخنا
چند خوش طبعانه بیان کرد جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم
بنگاله بیمار بود و بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد مظفر خان بجای او
منصوب گشت و شورش معصوم خان کابلی و باغی شدن قاقشالان بمیان
آمد مظفر خان را شهید ساختند بغیر از جعفر بیگ و خواجه شمس الدین محمد خوافی اکثری

از بندهای درگاه به مخالفان موافقت نمودند و نام بردها از بن آشوب گاه رخت
حیات بساحل سلامت کشیده در فتح پور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص ا
نورانی ساختند از ینکه او با بخواری و ناکامی از درگاه مانده بودند او برهنمونی سعادت
عبد رقم توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و
در اندک مدتی بخطاب آصف خانی و منصب میر بخشی ترقی و تصاعد نموده
بوالا پایه وزارت بلندی گیرای شد و بیلاغراق خدمت دیوانی را بعنایت
خوب دم غروب سرانجام کرد و نفس الامر آنکه آصف خان جوانی بود بظاهر و باطن
آراسته فهم تند و فطرت بلند داشت این حرف از دوست که هر چه من بدیهه تفهیم
یقین کرد تدریق و تمیمی است شعر را خوب می گفت و نثر را پسندیده می نوشت
تاریخ دان خوب بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته این چند بیت از آنجا
نوشته می شود

نظم

شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت — آن سیه بند براسی دل ما صحرا را
رسید و مضطرب هم گرد آن قدر نشست — گر آشنای دل خود کنم تسلی را
حجره گر ره کوی یار دانست — مشکل که دگر زپا نشیند
ز نوشین جام شب در چشم ساقی — اثر از می چو می در شیشه باقی
صلای جنگ در دستش چنان چست — که گوئی هم به شیر از پنجه اش رست
ز شیرین انچه آنجا دید فرهاد — مرا اینجا قلم از دست افتاد

دو کس اندر بیابان خطرناک | ز بی آبی فتادند جگر چاک
چو دست سعی شد کوته ز چاره | نفس با او فتاد اندر شماره
مسیح بحر و مساح بیابان | امانت دار گنج آب حیوان
لبالب کوزهٔ صافی ز هر گوره | بنزدیک لب هر یک چو آورد
سوی آن یار او کرده اشارت | چنین تا زندگی شان شد بغارت
ببالین گاه شان خضر ایستاده | بر جستهٔ همرهی انصاف داده
بمرگ از زندگی صد بار خوشتر | خجل از کردهٔ خود با سکندر
نهاد آئینهٔ دل در برابر | درو نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاه پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی با توجهی که آنحضرت
را باستیصال رانای مقهور مخذول بود بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته
نیافت و در اواخر مدت سلطنت شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم
رخصت فرموده بودند ایشان نیز دل نهاد این کار نشده بی استرضای
خاطر اشرف بصوب اله آباد عطف عنان نمودند و استیصال آن ذمیم العاقبت
در عقدهٔ تعویق ماند اکنون که تخت خلافت بجلوس جهان افروز آراستگی یافت
افتتاح آن عقدهٔ دشوار بر جمیع مقاصد مقدم داشته سلطان پرویز را با لشکر عظیم

در تو پخانہ کران بدان صوب رخصت فرمودند و آصفخان باتالیقی شاہزادہ سربلندی
یافت لیکن چون درد یوان قضا برآمد این کار کشایش این عقدہ دشوار
بکلید ہمت صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی رقم زدہ کلک
تقدیر بود درین مرتبہ بیرکاری ازپیش نرفت و سلطان پرویز ناکام عطف عنان
انان عزیمت نمودہ در دارالسلطنت لاہور بخدمت پدر عالیمقدار پیوست چنانچہ
بجای خود نکاشتہ کلک بدایع نگار خواہد شد انشاء اللہ تعالی و ظلال انتقال
محمد قلیج خان بحکومت صوبہ گجرات فرق عزت برافراخت ولاور خان افغان
بحکومت لاہور سرافراز ساختہ بدانصوب رخصت فرمودند وزیرخان بدیوانے
ولایت بنگالہ و تنقیح جمیع آنصوبہ دستوری یافت

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جہانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجہ موکب مسعود بتعاقب او

چون یازدہم شہر ذیقعدہ سنہ ہزار و چہاردہ ہجری نیر اعظم بہ بیت الشرف حمل
سعادت تحویل ارزانی فرمود نخستین سال از جلوس ہمایون بمبارکی و
فرخندگی آغاز شد افسردہ دلان خاک نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت نظم

درخت غنچہ برآورد و بلبلان مستند	جہان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
بساط سبزہ لگدکوب شد بپای نشاط	زبس کہ عارف و عامی برقص برجستند

و بائین حضرت عرش آشیانی دولت خانہ را با قمشہ گران بہا و انواع ظرائف و
نفائس ازین بستہ جشن بادشاہانہ ترتیب دادند تا روز شرف ہر روزیکے از
سران دولت بزم نشاط آراستہ بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت از اعظم سوانح
کہ در مبادی این سال پرتو ظہور افگند گریختن خسرو وخیم العاقبت است از سعادت
خدمت پدر والا قدر و تفصیل این بطریق اجمال آنکہ چون دماغش بمالیخولیای
سلطنت موہوم و از زاژخای خوش آمد گویان خانہ برانداز آشفتہ و سراسیمہ
گشت و این مالیخولیاے در مغز خاطرش جا گرفت ہموارہ از خدمت پدر رمیدہ
و متوحش می بود ہر چند آنحضرت بنوش داروی شفقت و التفات مداوا و لجوئی
می فرمودند او بیشتر متردد و متوہم می زیست تا آنکہ شب یکشنبہ ہشتم ذوالحجہ بعد
از انقضاے یکساعت نجومی با مردم معدودی کہ محرم راز و محل اعتماد او بودند
از ارک دار الخلافت اکبرآباد برآمدہ راہ او بار پیش گرفت و بعد از لمحہ امیر الامرا
خبر یافتہ بخدمت حضرت شتافتہ این خبر موحش سامعہ ضد اشتہ تخت مسند
جہان آرای چنان تقاضا فرمود کہ پادشاہزادہ جوان بخت سلطان خورم را بانتجاع
آن سرگشتۂ بادیۂ ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود کہ صلاح دولت
درین است کہ بندہ در نیخدمت دستوری یابد حکم شد کہ چنین باشد و در آخر مہم غیبی
بخاطر قدسی مظاہر پرتو افگند کہ شاہزادہ عالمیان را بجاے خود سرپرآرای دولت
فرمودہ و اعتماد الدولہ را در خدمت ایشان بازدارند و موکب اقبال ہم عنان

فتح و فیروزی متعاقب او شتابند و باین عزیمت صاحب شیخ فرید میر بخشی را با گروهی
از امرا و منصب داران که بسعادت حضور اختصاص داشتند کرم و کیر البطریق منقلا
رخصت فرمود باختیار ساعت مقید نشده آخرهای شب خود رایت فتح و فیروزی
برافراشتند در سواد شهر صبح مراد دمیده جهان را بفروغ اقبال روشنی بخشید
درینوقت مرزا حسین پسر مرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود در ظلمت شب
راه گم کرده سراسیمه می گشت گرفته آوردند بشگون مبارک گرفته در زندان مکافات
مقید و محبوس فرمودند اهتمام خان کوتوال بقراولی و خبرگیری او مقرر گشت در
نواحی متهرا حسن بیگ بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخبر خسران
زده دوچار شده بفسون او از راه رفته آوارهٔ بادیهٔ ضلالت گشت و در مخاطبات
بابا گفته مدار و اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار او حواله کرد چون او از جانب حضرت
شاهنشاهی مطمئن نبود ازین سبب استشمام بی عنایتی می نمود در اصل که سرشت
بدخشیان بفتنه و شورش مجبول است فرار همراهی او داده با سیصد جوان بدخشی
عطف عنان نموده طریق بغی و کفران نعمت پیش گرفت و در اثنای راه از سوداگران
وغیره هر کس که پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را باتش بیداد سوخته
واز دود دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه او باری نمود خصوصاً اسپان سوداگری
و طویل بادشاهی هر جا بنظرش در می آمد متصرف گشته همراهان قسمت مے کرد
و پیادها را اسوار ساخته همراه می گرفت قضارا دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام

پانی پت خبر آمدن خسرو را شنیده فرزندان خود را از آب چون گذرانیده بسرعت
تمام تر متوجه لاهور شد که پیشتر از دو بحصار لاهور در آمده باستحکام قلعه و برج باره
پرداز و عبدالرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاورخان پیش آمد
و دلاورخان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت و او توفیق نیافت
که فرزندان را از آب چون گذرانیده خود بدلاورخان مرافقت و موافقت نماید
بالجمله او پیش رفته خسرو را دید خسرو او را ملک الوزرای خطاب داده دیوان خود
ساخت القصه بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار
کشید و شیخ فرید که سر و رو دنبال او داشت بتوزک تمام میرفت هرچند امیرالامرا و
مهابتخان از خصوصتی که با شیخ داشتند حرفهای بی محل معروض می داشتند و
اورا نا دولتخواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که شیخ فرید خسرو را دیده و دانسته
پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را باو میرساند و کارش
تمام میسازد تا آنکه مهابت خان را نزدیک شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند
شیخ اصلا از جا نرفته در خور اخلاص خود پاسخ گذارشد و دلاورخان بلاهور رسیده
باتفاق مرزا حسن بیگ دیوان و نورالدین کوتوال باستحکام برج و باره قلعه
پرداخت و توپها را بالا برده بشرایط تحصن همت گماشت مقارن این حال خبر ها
بلاهور پیوست چون در دولت را بر روی خود مسدود دیافت بلوازم محاصره و فراهم
آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نایره

جدال وقتال اشتغال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب دوازده هزار سوار
فراهم آورده و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور
رسیده موکب اقبال شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت وار و درین زد و دی
که تسخیر قلعه متعذر بود ناگریز دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتافت
میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر
ملاقات نمود هر چند بنصائح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و
پندار گوش نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انعطاف
ارزانی داشته صبحگاه که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پی شتافت قضا را
درین شب باران عظیم شد جمعی از اوباش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند
چون هیچکدام خیمه با خود نداشت بدهیات اطراف و نواحی در آمده از تطاول و
تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند صبح همان
حال سوار شده خود را ببر حلقهٔ ارباب زوال و نکال رسانیدند و آخرهای روز
شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو را شنیده به کشتی و پل مقید نشده بارکی
توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
پایاب عبور نمود و از آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت
خسرو را الغایت گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که موجب تردد خاطر
همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب ناملایم با و گفته رخصت داد و

خود با جمعی کہ ہمراہ داشت جبہ پوشیدہ مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج
مخالف نمودار شد و بین الفریقین نایرۂ قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات
بارہہ کہ ہراول لشکر منصور بودند دادجرات و جلادت دادہ بسیاری از مخالفان
بتیغ بیدریغ برخاک ہلاک انداختہ خود زخمہاے کاری برداشتند از جملہ سید جلال
و غیرہ قریب شصت نفر از سادات بزخمہای جان ستان سرخروی دین و دولت
شدند درین وقت سید جلال بخاری کہ التمش بود با برادران خود بکمک فوج
ہراول شتافتہ اداے حقوق تربیت نمودہ بہادران فوج بر الغار نیز توسن
شہامت برانگیختہ بیامن اقبال روزافزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری
از آنہا دست بکار بردہ راہ فرار در پیش گرفتند و قریب چہار صد سوار از اتفاقات
بدخشیان علف تیغ انتقام شدہ زیر سم بادپایان عساکر اقبال پائمال ادبار گردیدند
خسرو با حسن بیگ قرار بفرار دادہ آوارہ بادیۂ ناکامی و زشت نامی گشت و
انتظام بخش سلسلۂ خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی برافراشتہ کوس شادمانی
در عرصۂ مبارزت بلند آوازہ ساخت صندوقچہ جواہر خسرو کہ ہمہ جا و ہمہ وقت با خود
میداشت با سنگھپال سواری او بتصرف بہادران لشکر منصور افتاد شیخ آنرا
بخدمت حضرت خلافت پناہی ارسال داشتہ برجناح استعجال توسن اقبال
برانگیختہ متوجہ عرصۂ کارزار شد چون مشخص نبود کہ خسرو بکدام سمت روی ادبار
نہادہ در راجہ باسوا کہ از زمینداران معتبر کوہستان شمالی است بدان سمت

فرستادند هرجا که ازان سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت آگاهی یابد گرم گیرا شتافته او را بدست
آرد شیخ یک میدان راه ازپیش نا وردگاه فرود آمده بود دو سه ساعت از شب
گذشته موکب منصور بمعسکر دولت پیوست شیخ ازخیمه خود برآمده مردمک دیدهٔ خود
بسم باد پای اقبال سود آنحضرت فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته
عنایت و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده
روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه
از نا وردگاه برآمده گشته بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود کنکایش خواست چندی
از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند گفتند که ولایت میان دو آب
پرگناتی را که بدان سمت واقع است تاخت و تاراج کرده بجانب دارالخلافت
اکبرآباد باید شتافت اگر کاری ازپیش رفت فبها والا بجد و د ولایت شرقیه باید رفت
و ممکن است که از راجه مان سنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین سیر دور
بندگان حضرت را کجا تاب آنست که این همه محنت و تعب را متحمل گشته دست
از شما باز ندارند حسن بیگ گفت که این کنکایش غلط است شما را بجانب کابل
باید شتافت چه از اسپ و آدم در آنجد و د کمی نیست بالفعل خزانه من در قلعه
رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل
کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر بادشاه از پی شما بیایند جنگ را آماده ایم و
اگر آن حدود را بشما ارزانی دارند چندی بروزگار در ساخته انتظار فرصت و قابو را

طلبگار خواہیم بود تا آنچہ نصیب است از منا نخانۂ تقدیر چہرہ کشا گردد فردوس
مکانی بابر پادشاہ جنت آشیانی ہمایون پادشاہ بیاوری ہمین کابل فتح
ہندوستان کردند کسی راکہ کابل باشد ہر قدر لوکر خواہد سامان تواند کرد معہذا
ایشان خزانہ نداشتند و من چہار لاک روپیہ در رہتاس دارم پیشکش میکنم چون
عنان اختیار خود را بقبضۂ اقتدار آن بدبخت برگشتہ روزگار سپردہ بود و کنکایش
او رہیچ داشت و افغانان جدا گردیدہ بجانب ہندوستان رخت ادبار کشیدند
وخسرو با حسن بیگ خواست کہ از آب چناب عبور نمودہ خود را برہتاس رساند
چون باطراف و جوانب فرامین رفتہ بود کہ گماشتہا جاگیرداران و کروریان
وغیرہ از حد بود و متعلقہ خویش خبردار بودہ ہرجا کہ اثری ازو ظاہر شود سعی در گرفتن
او نمایند لاجرم در گذر ہا احتیاط و تاکید بسیار می شد نخست بگذر شاہپور رفتہ
خواستند کہ از آن گذر عبور نمایند ہر چند تردد نمودند کشتی ہم نرسیدہ ناگزیر بسوی
دیرہ رفتند چون شب بود دو مردم از تفحص و تردد بسیار یک کشتی بے ملاح بدست
آوردند و کشتی دیگر پر از ہیمہ و کاہ یافتند حسن بیگ خواست کہ ملاحان کشتی ہیمہ را
بر کشتی خالی نشانیدہ خسرو را از آب بگذرانند اتفاقاً چودھری پرگنہ سودھرہ
از شور و غوغا خبردار شدہ بکنار آب آمدہ ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن
مانع آمد ملاحان اضطراب اینہا را دریافتہ کشتی را درمیان آب بجائی بردند
کہ بر ریگ نشست و خود ہا در آب جستہ و شنا گذشتہ بکنار رسیدند از غوغای

او مردم آنطرف فراہم آمدہ میرابوالقاسم تمکین راکہ در پرگنہ گجرات بود آگاہ ساختند
مقارن این حال صبح دمیدہ وجہان را در چشم ادبیرہ و تاریک ساخت میر
ابوالقاسم تمکین وبلال خان خواجہ سرا ودیگر منصبداران کہ دران حدود بودند
فراہم آمدہ بکنار دریا رسیدند بلائمت وچاپلوسی درآمدہ آن غریق بحر ضلالت
وادبار را باحسن بیگ از کشتی برآوردہ بہ پرگنہ گجرات بردند ویراق ازو گرفتہ
نظر بند داشتند چون باخر روز دوشنبہ سلخ شہر محرم ہزار و پانزدہ ہجری خبر گرفتاری
اودرباغ مرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد کہ امیرالامرا بر جناح استعجال
شتافتہ خسرو برگشتہ بخت وحسن بیگ تیرہ روزگار وعبدالرحیم مردود را بدرگاہ والا
حاضر سازد روز پنجشنبہ سوم صفر خسرو را دست بستہ وزنجیر در پا بتورہ چنگیز خانی از
طرف چپ بہ پیشگاہ قہرمان جاہ وجلال درآوردند وحسن بیگ را بر دست راست
وعبدالرحیم را بر دست چپ او ایستادہ کردند خسرو درمیان ایستادہ می گریست
وی لرزید حسن بیگ بگمان نفع موہوم بہرزہ گوئی وژاژخائی درآمدہ پریشان گفتن
آغاز کرد چون عرض او بہ پیشگاہ خاطر فیاض پرتو افگند بحرف زدن نگذاشتہ
حکم فرمودند کہ خسرو را مسلسل ومحبوس دارند حسن بیگ را در پوست گاو وعبدالرحیم
را در پوست خر کشیدہ واژگون بردراز گوش نشانیدہ بردور شہر گردانید چون
پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چہار پہر زندہ نماند
وبہ تنگی نفس درگذشت وعبدالرحیم راکہ در پوست خر کشیدہ بردور شہر میگردانیدند

از غایت بی آزرمی پوست سگ بر وکشیده در کوچه و بازار از قسم خیار و غیره انچه
رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد و آن روز و آن شب زنده ماند و روز دیگر
حکم شد که از پوستش برآورند و در یک شبان روز کرم بسیار در پوست افتاده بود
بهرحال جان بردچون در پرگنه بهیرون وال شیخ فتح کرده بود حسب الالتماس
شیخ در آن مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده شیخ عنایت کردند شیخ
بخطاب مرتضی خانی سربلندی یافت و بجهت سیاست و عبرت خسرو حکم شد که از
در باغ مرزا کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت
راکه با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بر دار کشیدند و در اوراق
سوانح سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از مبارزان عرصه شهامت به تسخیر
ملک رانا تعین شده چون شورش خسرو بمیان آمده حکم شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن
مهم گذاشته خود با آصف خان متوجه دار الخلافه اکبرآباد گردد در ین وقت که بمیامن
اقبال بی زوال اطفاء نایره خسرو شد حکم فرمودند که فتح آن غریست نموده عازم
درگاه والا شود روز چهارشنبه نهم ماه صفر مبارک داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل
نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت
خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسن خان شاملو حاکم هرات
خبر شتغار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک
نخستین مهم کردن
سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده

وشاه بیگ خان باقتضاء اقبال روز افزون باستحکام برج وباره وانتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت فشرده بالای ارک جای نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون غابس اورا مشاهده نماید در مدت محاصره هرگز کمر نبسته و سر برهنه پیاله دو آتشه میخورد و کلاه گوشه نخوت کج نهاده غنیم را موجود تصور نمیکرد و پیوسته بعیش وعشرت مشغول بوده همه روزه افواج ترتیب داده بمقابله ومقاتله بیرون میفرستاد و آثار غلبه وتسلط ظاهر می ساخت بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا ومنصب داران که میرزا خان ترکمان وبخته بیگ کابلی مخاطب بسردار خان ازان جمله بودند بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان بکمک شاه بیگ خان تعین فرمودند اتفاقاً شاه عباس رفتن امیران سرحد را بسر قندهار شنیده رقمی بنام آنها مصحوب حسین بیگ نامی فرستاد که دست از قلعه باز داشته هرکدام بجای ومقام خود شتابند فرمود که حسین بیگ لشکر را اگر و قلعه برخیز امیده خود بخدمت بندگان حضرت برود مراسله که در عذر این جرأت وگستاخی نوشته شده بگذراند بالجمله پیش ازآنکه افواج جهانگیری بقندهار برسد لشکر قزلباش بحکم شاه ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش بازگشت وحسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت وبحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار رفرق عزت برافراخت وشاه بیگ خان روانه درگاه والا شد وبعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند وبمن مرحمت آنحضرت هم ملک ٹھٹه را داشت

دہم قندھار را و بغایت عالی ہمتانہ روزگار بسر می برد و درین تاریخ شاہزادہ پرویز
مہرانا با کمکیان آمدہ سعادت زمین بوس دریافت مرزا علی اکبرشاہی بحکومت
کشمیر سرافراز گردید مقرب خان ترکہ بجہت آوردن حشم و فرزندان شاہزادہ دانیال
رفتہ بود و پسران شاہزادہ را از دکن آوردہ ملازمت نمود از شاہزادہ سہ پسر چہار دختر
ماندہ بود پسر کلان طہمورث و پسر دوم بایسنغر و سوم ہوشنگ درین ایام بیرابیسر دولتخان
بودی کہ نوکر عمدہ خانخانان عبدالرحیم بود و در آخر شاہزادہ دانیال نوکر خود ساختہ
عنایت بسیار بہ پرورش ظاہر میکردند و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص
بخشیدہ بعواطف بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاہزادہ حسب الحکم بدرگاہ
آمدہ دولت زمین بوس دریافت و منصب سہ ہزاری و خطاب صلابتخانی عنایت
نمودند درین سال مرتضی خان بصاحب صوبگی گجرات سرافرازی یافت
قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی بنگالہ از تغیر راجہ مان سنگہ بلند مرتبہ
گردید خلعت با کمربند و خنجر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع مرحمت فرمودند و منصب
او پنجہزاری و سوار مقرر شد و دو لکہ روپیہ بصیغۂ مدد خرچ بمشار الیہ و سہ لکہ روپیہ
بکمکیان او لطف نمودند درین تاریخ صبیہ شاہزادہ سلطان مراد برادر خورد را
بشاہزادہ پرویز نسبت فرمودہ یک لکہ روپیہ از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند
و بجہت سامان طوی یک لکہ روپیہ از نقد و جنس بشاہزادہ عنایت شد از غرائب
سوانح ظاہر شدن کتابت خان اعظم مرزا عزیز کوکہ است کہ براجی علی خان حاکم

وایت خاندیس در خبث ذهنیت حضرت عرش آشیانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت
بخان اعظم داشتند ممکن که بفرزندان صلبی نداشته باشند اما چون طینت آن
ناحق شناس بخبث و نفاق سرشته شده بود در بدی و بداندیشی بی اختیار بود
و باین حال مصاحبی بود بینظیر و بیمثال و در ـانویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی
سرآمد روزگار بود و نستعلیق را بنهایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که براجی علیخان
نوشته از خبث و خباثت هیچ فروگذاشت نکرده آنچه بر زبان قلمش آمده بی محابا و ملاحظه
روی کاغذ بلکه روی دل را سیاه کرده بود و چنان صاحب و قبله را بتهمت نامی
متهم ساخته بیبولی منسوب داشته که نسبت دادنش به سگان آنجناب از بد ذاتی
و سگ نفسی است اتفاقاً این نوشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال راجی علی خان
بنامه و بدست خواجه ابوالحسن افتاده و خواجه سالها با خود داشت و در آخر
نتوانست ضبط خود کرد حوصله اش بیرون انداخت بنظر حضرت شاهنشاهی در آورده
و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که بخواند
آن بی آزرم نیز دیده ها را سخت کرده بی محابا خواند ایستاده های پایه سریر خلافت
زبان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زبان آوردند هر چند استحقاق انواع
و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت حضرت عرش آشیانی
بفریاد او رسید و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند درین
هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز رنگ زدای دلهای

خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر خطیر ما ثر نشاط شکار رغبت فرموده
بجانب کرچاک و نندنه که از شکارگاه های مقرر صوبه پنجاب است نهضت موکب
گیهان شکوه اتفاق افتاد و مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان
معاودت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جانداران
بزکوهی و قچکار کوهی و نیلگاو و گورخر و آهو شکار شد و بزکوهی را که از همه کلان تر بود
وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر برآمد که هفده من بوزن خراسان باشد و
نیلگاو چهار ده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده سیر که
هفتاد و شش من خراسان باشد و در خلال این حال از عرائض واقعه نویسان
صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده
آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده
اعلام فتح و فیروزی برافراشت و راجه سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ صحرای عدم گردید

آغاز سال دوم از جلوس مبارک جهانگیری

روز چهارشنبه بست و دوم شهر ذیقعده هزار و پانزده هجری آفتاب جهانتاب بخانهٔ
شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرموده سال دوم از جلوس اقدس بخوبی
و خرمی آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزادهٔ
جهان و جهانیان سلطان خورم را منصب بست هزاری عنایت نمودند و علم

ونقاره وطومان وطوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذالحجه بساعت مسعود وزمان محمود
رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت وقلیج خان بحکومت وحراست
لاهور سرافراز گشت در کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه ودرخت
نمی روید ظاهرا ازین سبب کوه بی دولت میگویند واز وقایع آنکه چون امیرالامرا
را بیماری صعب روی داد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد و درین تاریخ
آصف خان بوالا پایه منصب وزارت فرق عزت برافراخت وخلعت خاصه و
دوات وقلم مرصع لطف فرمودند و لعلی که بچهل هزار روپیه خریده بود برسم پیشکش
گذرانید وخواجه ابوالحسن را برای همراهی خود التماس نمود که سررشته دفتر کاغذ
باد باشد حسب الالتماس او خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی او سرافراز گشت
روز پنجشنبه هیژدهم صفر هزار و پانزده هجری در باغ شهرآرای کابل محل نزول
رایات جلال گردید از پل مستان که برکنار شهر واقع است تا باغ مذکور بدست
راست وچپ دو رویه زر نثار کردند فقرا ومحتاجان کام دل برگرفتند در پهلوی
باغ شهرآرای باغی طرح افگنده بجهان آرا موسوم فرمودند مقرر شد که جوی آبی
که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب کیهان
گشاده در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهیان صوبه بنگاله
بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرافگن خان اختصاص
داشت قطب الدین را کشت واو را نیز بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین خان

بوده بقتل رسانیدند و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی بیگ مذکور سفرچی شاه
اسمٰعیل پسر شاه فردوس پناه شاه طهماسپ صفوی بود و بعد از فوت شاه اسمٰعیل
از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخان خانان که متوجه فتح تهته شده بود
پیوست خانخانان غائبانه او را در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و در آن
یورش مصدر خدمات پسندیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور از آن
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لایق سرافراز گردیده دختر
میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه از اکبرآباد متوجه دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت التفات خود را
شامل حال او فرموده بخطاب شیرافگن خان اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس
جاگیر او را در بنگاله لطف نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که طبعش فتنه
جوی و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را
اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم باشد بحال خودش ماند
والا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقاً قطب الدین خان
از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته بحضور طلب نمود و او عذرهای دور از کار
پیش آورده اندیشه‌های فاسد بخاطر راه داده رخصت حال را بدرگاه والا جاه
عرضداشت نمود فرمان والا صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او

خیالات باطل او پاک نماید بنوعی که هنگام رخصت حکم شده سزای کردار ناهنجار در دامن روزگارش نهد قطب الدین خان بی توقف و تامل جریده بسبیل ایلغا متوجه بردوان که به تیول شیر افگن مقرر بود شد و از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته رسید و در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دورا دور او فرا گرفتند و چون از روش آمدن قطب الدین خان بدظنه شده بود از راه فریب گفت که اینچه روش تورک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شد و شیر افگن بسخن پرداخت و از چهره حال نقش غدری استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد گرم و گیر شمشیر از میان کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون افتاد و او هر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند گفت که این حرامخوار را مگذارید که بدر رود انبه خان کشمیری که از بندهای عمده بود در شجاعت و جلادت بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیری بر فرق او زد و شیر افگن شمشیر سختگی انبه خان زده کارش تمام ساخت درین وقت ملازمان قطب الدین خان از هر طرف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند چون قطب الدین خان نسبت کوکلتاشی داشت و از اوای عظیم ایشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بهار بجای قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز شده و اسلام خان بصاحب صوبگی بهار مقرر گشت و از غرائب آنکه در حوالی علی مسجد عنکبوتی بنظر آنحضرت در آمد

که بکلانی خرخشکی بود وگوے ماری که بدرازی دو درع شرعی باشد گرفته می نماز
لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مارجان داد چون مکرر بعرض رسید که درضحاک
بت امیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده ودران کوه مدفن خواجه یاقوت
نام عزیزیست ومدت هفتصد وهشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و
اعضایش از هم نریخته مردم رفته اورا می بینند وزیارت می کنند وزخمی است برگردنش
که اگر پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح می نماید تا همان پنبه را بر بالای زخم نهند
خون نمی ایستد چون این حرف غرائب تمام داشت براقم اقبال نامه حکم اشرف
شد که خود بدانجا رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید ودر تفحص وتجسس نهایت تاکید بکار برد
وحقیقت را آمده بعرض همایون رساند وجهت دیدن زخم جراحی نیز همراه کردند
کمترین بشش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست وشب در موضع بامیان که
جمعی از سادات سبزوار در آنجا توطن گزیده اند گذرانیده روز دیگر بدیدن خواجه یاقوت
رفت ودران کوه دری نمودار شد مقدار دو درع ونیم از زمین بلندتر یکی را بر فراز
آن برآوردم تا او دست دیگران گرفته بالا کشید وخود نیز برآمدم درون آن الا
سه درع در طول ویکنیم درع در عرض محسوس گشت ودرون والان دری دیگر
ودرون آن درخانه مربع چهار درع در چهار درع صحن وسقف ودیوار گچ کرده
در غایت سفیدی ودر میان خانه قبری کنده ودری یک لخت بالای آن نهاده
چون آن تخته در برداشته شد تابوتی بنظر درآمد بعد ازانکه تخته از بالاے تابوت

برگرفتند نبیت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابانیده اند و دست چپ را جهت
ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرعه کرپاس بالای ستر مانده از اعضایش آنچه
بزمین پیوسته است بوسیده و از هم بریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده و
خاک تصرف نکرده موی سر و ابرو و مژه تمام ریخته بینی بلند و پره‌ای بینی درست
چشمها برهم داز میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا و دوم از پائین و گوشی که
بزمین پیوسته است تحتی از گردن خاک خورده است و اندک مو بر یک جانب سر مانده
و این است که بزخم شمشیر شهید شده زخم و پنبه زخم غلط بود و انگشت و ناخنهای دست
و پا درست پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت
وسطی در میان او درست نشیند معلوم نشد که سبب آن چیست بعد از تفحص و تحقیق
پیری را از دهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه یاقوت از و پرسیدم
گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیزخان و سلطان جلال الدین
منکبرنی این مرد شهید شده والعلم عندالله درین ولا ارسلان بی نام اوزبک
حاکم کهمرد آمده سعادت زمین بوس دریافت و سرکار سیوستان را به تیول او مرحمت
نموده بدالصوب رخصت فرمودند و درخلال این حال خبر رسید که مرزا شاهرخ
در مالوه ودیعت حیات سپرد حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از مرزا شش
پسر مانده اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده اند بعد از آن مرزا سلطان
که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از و مرزا بدیع الزمان و دیگر مرزا شجاع

ومرزا مغل ہر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند.

نہضت موکب اقبال بصوب کابل

روز جمعہ ہفتدہم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کردہ متوجہ ہندوستان شدند از سوانح بداندیشی ہوادان خسرو و گرفتار شدن آنہا بسبب شامت عمل زشت خویش وبقصاص رسیدن وتفصیل این مجمل آنکہ در ابتدا روزی چند خسرو را با امیرالامرا و آصف خان حوالہ فرمودند ومقرر شدکہ تا رسیدن شاہ بیگ خان بہ کابل طاس بیگ خان از شہر ونواحی خبردار باشد یکروز مردم امیرالامرا و دیگر روز ملازمان آصف خان پاس دارند در روز نوبت آصف خان نورالدین محمد پسر عم او باجمعی از نوکران او پاسبانی می نمود در جای کہ خسرو می بود نورالدین تنہا پیرفت و با او در ضلالت صحبت میداشت وقرارداده بود کہ ہرگاہ قابو بدست افتد بترتیب اسباب شورش پرداختہ او را از قید برآرد چون موکب منصور بجانب کابل نہضت فرمود امیرالامرا بجہت بیماری در لاہور توقف گزید و آصف خان را از تغیر اعتماد الدولہ وزیرالملک بمنصب وزارت کل بلند پایگی بخشیدند وخسرو را حوالہ اعتماد و خان خواجہ سرا نمودند در یوقت آنحضرت بحکیم فتح اللہ خان ولد حکیم ابوالفتح بے لطف شدند درمیان نورالدین محمد وحکیم فتح اللہ رابطہ دوستی قوی بود ہر دو بخاطر آوردند کہ خسرو را از قید حبس آوردہ بسلطنت بردارند محمد شریف پسر اعتماد الدولہ نیز با ایشان ہمداستان شدہ ہندی

اعتبارخان راکہ صاحب اہتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راہ داشت
باخود ہمراز گردانیدہ مقرر نمودند کہ ہر کس راکہ بہ بیعت خود در آورند ہندوی مذکور
در خلوت بخسرو بار نماید و خسرو نشانی بجہت او فرستد و در طومار فدائیان
نام او ثبت نماید مدت پنج شش ماہ این ہنگامہ گرم داشتند و با آنکہ قریب
چہار صد کس در زمرۂ فدائیان انتظام یافتہ بودند و دولتخواہان ازین مقدمہ
آگاہی نداشتند و بداندیشان وافعۂ طلب ورکین فتنہ نشستہ مقرر نمودند کہ
در اثنای راہ قصد آنحضرت کردہ خسرو را از قید برآوردہ اعلام فتنہ و آشوب مرتفع
سازند اتفاقاً یکی از آنہا بہ تقریبی از رفقای خویش رنجیدہ برہنمونی توفیق خواجہ
ویسی دیوان شاہزادہ جہان و جہانیان سلطان خورم را ازین مقدمہ آگاہ
ساخت و او گرم گیرا بخدمت شاہزادہ عالم و عالمیان شتافتہ عرض این ماجرا
نمود شاہزادہ فی الفور سوار شدہ بخدمت پدر والاقدر رفتہ حقیقت را معروض
داشتند مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافتہ بمنزل صلابتخان رفت
وانچہ شنیدہ بودند گوش زد ساخت بالجملہ چون شاہزادہ بعرض شاہنشاہی رسانید
آنحضرت از محل برآمدہ صلابتخان را طلبیدند و او بسرعت تمام برآمدہ سعادت
کورنش دریافت بندگان حضرت انچہ از شاہزادہ شنیدہ بودند بیان فرمودند
صلابتخان معروض داشت لحظہ پیش ازین آصفخان بمنزل من آمدہ این حرف
ظاہر ساخت بالجملہ حضرت شاہنشاہی بر سریر فرمان روائی تمکن جستہ حکم

باحصار خون گرفتہ فرمودند یکی از آنہا مرزا محمد بیگ اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان کہ درین نزدوی از عراق آمدہ نوکر شاہزادہ پرویز شدہ بود صلابت خان عرض کرد کہ تا یکی ازینہا بہ نوید خان بخشی مطلق خاطر تشود ممکن نیست کہ حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد کہ مرزا محمد اوزبک را قول دادہ باز پرس نماید او بعد از اطمینان قلب حقیقت منصوبہ معروض داشت ہمان ساعت نورالدین ولد آصف خان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدولہ و ہندوی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند صلابتخان التماس نمود کہ اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس درآیند بدشواری می کشد صواب آنست کہ نوشتہ ہندوی اعتبار خان بنظر درنیاید و بندہ بحکم اشرف آنرا در آتش اندازد و این معنی سبب نجات و حیات خلقی تواند شد فی الجملہ اگر آصف خان در آنروز بصلابتخان نرسیدی این حرف سربستہ ماندی ظن غالب آنکہ او نیز سردار رنگین ساختی و درباب حکیم فتح اللہ حکم شد کہ تشہیر کردہ بر خر واژگون سوار سازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آوردہ باشند از غرائب آنکہ قاسم بیگ کہ بخطاب دیانت خانی سرافرازی داشت با حکیم فتح اللہ کینہ بغبار خاطر ظاہر می کرد روزی او را نیا دولتخواہی منسوب ساختہ عرض نمود کہ درہنگامی خسرو راہ سعادت گم کردہ آوارۂ دشت ادبار گشت فتح اللہ بمن گفت کہ صلاح دولت درانیست کہ ولایت پنجاب را با دو دادہ این فتنہ را کوتاہ باید ساخت فتح اللہ منکر شد طرفین رجوع بسوگند نمودہ مباہلہ نمودند

ددہ یازدہ روز گذشتہ بود کہ آن بے سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد
دسوگند دروغ کار خود کرد چون جلال آباد محل نزول اجلال گشت عزت خان
حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزانہ شکار قمرغہ طرح افگندو دریکروز سہ صد جاندار
از قوچ کوہی وغیرہ شکار فرمودند وشاہ بیگ خان از قندھار آمدہ دولت زمین بوس
دریافت اواز تربیت یافتہای حضرت عرش آشیانی است ودرین دولت مصدر خدمات
شایستہ گشتہ شمشیرہای نمایان زدہ بمناصب عالی ومراتب بلند ترقی وتصاعد نمودہ
مدتہا خدمت قندھار داشت تا بو ولشوکت واقتدار بسر برد درین ولا بخطاب
خاندوران وصاحب صوبگی کابل وضبط افغانستان سرافراز گشتہ کمر خنجر مرصع وفیل
واسپ خاصہ رحمت نمودہ از مقام باباحسن ابدال رخصت آنصوب فرمودند
پیرخان پسر دولتخان لودہی را بمنصب سہ ہزاری وخطاب والای خانجہانی بلند تر
گردانید دوازدہم ماہ شعبان بدار السلطنت لاہور نزول اجلال فرمودند میر خلیل اللہ
ولد میر غیاث الدین محمد میر میران از اولاد شاہ نعمت اللہ ولی کہ سلسلہ آنہا از غایت
اشتہار محتاج بہ تعریف وتوصیف نیست ودر عراق وخراسان بہ بزرگی جاہ ودولت
نظیر خود ندارند از عراق آمدہ دولت زمین بوس دریافت ومنصب یکہزاری ذات
ودوصد سوار لطف نمودہ جاگیر معمور تنخواہ فرمودند عنایت الوقت دوازدہ ہزار روپیہ
برسم مدد خرچ عنایت کردند درین ولا آصفخان التماس ضیافت نمود وباہل محل
بمنزل او تشریف ارزانی فرمودہ پایہ قدرش افزودند موازی دو لکہ روپیہ از

جواہر نادر و اقمشہ و چینی ہای فغفوری و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچہ پسند افتاد برگزیدہ تتمہ را باو بخشیدند مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل بدخشی کہ نگین و حلقہ آن از یک پارچہ لعل تراشیدہ بودند بوزن یک مثقال و پانزدہ سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستادہ بود مقبول خاطر مشکل پسند افتاد الحق مثل آن تحفہ تا بحال بنظر در نیامدہ و لعل دیگر قطبی شش پہلو تراشیدہ بوزن دو مثقال و پانزدہ سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت ہر کدام بیست و پنجہزار روپیہ شد مقارن اینحال فرستادہ شریف مکہ با مکتوب محبت طراز با پردہ در خانہ مبارک رسید و بیست ہزار روپیہ بفرستادہ شریف لطف فرمودند و متصدیان بیوتات عالی حکم فرمودند کہ موازی یک لک روپیہ از ہر جنس کہ بآب آنملک باشد بجہت شریف روانہ سازند

نہضت موکب اقبال بصوب دار الخلافہ اکبر آباد

روز یکشنبہ نہم ماہ شوال نہضت موکب اقبال بصوب دار الخلافت اکبرآباد اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنت لاہور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی صوبہ مذکور مقرر گردید روز پنجشنبہ ہفدہم ذیقعدہ دار الملک دہلی محل نزول رایات جلال گشت و در منزل سلیم گڑھ کہ سلیم خان افغان در ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نمودہ چہار روز مقام فرمودند الحق سر منزل دلنشین است چون ساعت در آمدن بدار الخلافہ نزدیک بود در کشتی نشستہ متوجہ منزل مقصود گردیدند راجہ مان سنگہ

از قلعۂ رہتاس آمدہ دولت باریافت یک صد فیل برسم پیشکش گذرانید

آغاز سال سوم از جلوس جہانگیری

روز پنجشنبہ دوم ماہ ذی حجہ سنہ ہزار و شانزدہ ہجری آفتاب عالمتاب بہ برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود سال سوم از جلوس جہانگیری آغاز شد در موضع رنگتہ کہ پنجکروہی از دار الخلافۃ واقع است جشن نوروزی آراستگی یافت درین جشن دلفروز خانجہان بمنصب پنجہزاری ذات و پنجہزار سوار سرافراز شد و خواجہ جہان بمنصب بخشی گری ممتاز گشت روز دوشنبہ پنجم ماہ مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافۃ شد ندر راجہ نرسنگہہ دیو باز تولغون پیشکش کرد در جمیع جانداران انسان و حیوان تولغون میشود لیکن در حیوانات خوش نماست و بر قدرش مے افزاید در انسان بخلاف آن زشت و مکروہ می باشد بہتر از باز و جُرہ و شاہین و باشہ و شکرہ و زاغ و کبک و گنجشک و دراج و بوزنہ و طاؤس و آہو و چکارہ تولغون دیدہ از غرائب وقائع آنکہ جلال الدین مسعود پسر میر گیسو ودیعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دلبستگی از اقتفاء فرزند دلبند افیون خوردہ بعد از فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن این حال لعل کلاونت از عالم گذشت
بکردید
حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط بوی داشتند او را کنیزی بود کہ توجہ خاطر باو ظاہر می ساخت و افیون از دست او میخورد و بعد از فوت لعل افیون خوردہ رفیق

راه عدم شد و در هندوستان رسمی است مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنده بآتش
درآمده جان را فدای محبت او می سازند و بسیار شد که ده نفر و بست نفر از زن و
کنیزک بآتش درآمده باستقلال تمام سوختند اما از ما در نسبت بفرزند شنیده نشد
درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیه قاسم خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج
خود آورده به پادشاه محل مخاطب ساختند چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله
رسید اسلام خان را بجای او صاحب صوبه بنگاله گردانیده حکومت صوبهٔ بهار
و پتنه را بافضل خان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان لعل بیگ نام داشت
از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود و بعد از فوت او بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست
و آن حضرت بشاهزادهٔ کلان مرحمت نمودند صاحب نفس و قوی جثه بود و کارهای عمده
از و متمشی میگشت در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت درینولا مهابت خان را
منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و کمر خنجر مرصع
لطف نموده باستیصال رانا متعین رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران
کار رسیده بکمک او مقرر گشته پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ گجنال
و غیره شصت زنجیر فیل و بست لک روپیه از خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میرزا میران
یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال ودیعت
حیات سپرد و در چارم ماه ربیع الآخر یا قمر اقبال بخطاب معتمد خانی سرفراز و ممتاز
گشت درین تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس

دریافت دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت آنها
سه لکه روپیه شد سوای آن جواهر اقسام نفایس از هر جنس بنظر در آورده و رخصت انسنگ
دستوری یافت که بوطن خود رفته سامان یورش دکن نموده بدان صوب شتابد
چون خان خانان که تعهد صاف نمودن ولایت نظام الملک که در شنقار شدن
حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نوشته داد که در عرض دو سال
این خدمت را بانصرام رساند مشروط باآنکه لشکری که در آن صوب تعین است دوازده
هزار سوار دیگر با ده لکه روپیه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان
نموده روانه سازند و در ینولا بقصد زیارت روضه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای
عظام و ارکان دولت و سائر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت
پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده
تصرفاتی بر خاطر مشکل پسند رسیده فرمودند و مبلغهای کلی برسم خیرات باهل حاجت
عنایت شد بعمارت روضه آنحضرت پانزده لکه روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق
و هفتاد و پنج لکه خانی رایج توران بنرخی که امروز شایع است خرج شده حکیم علی
در خانه خود حوضی ساخته تو در تو کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی
و در آن خانه طاقچه رختی و چند کتابی نهاده هوائی گذاشت که یک قطره آب بخانه در آید
هرکس بتماشای آن رغبت می نمود در آن کنج حوض سر آب فرو میرفت می برد

زینہ چند پیش می آمد و سہ زینہ پایین رفتہ بدرون خانہ می در آمد و در آنجا لنگ تر خود را کشودہ لنگ خشک می بست و می نشست و در آن خانہ جای دہ دوازدہ کس بود کہ باہم نشستہ صحبت می داشتند آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانہ حکیم رفتہ تا آب در آمدہ تفرج خانۂ مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو ہزاری سرفراز ساختہ بدولت خانہ معاودت فرمودند درین تاریخ خان خانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مرحوم مردم گجرات شاکی و مستغاث بودند ادراید رگاہ طلبداشتہ ولایت گجرات را بہ تیول خان اعظم مرزا عزیز کوکہ عنایت نمودند مقرر شد کہ خود در ملازمت باشد و جہانگیر قلیخان پسر کلان او بہ نیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک برود

آغاز سال چہارم از جلوس جہانگیری

شب شنبہ چہاردہم ذی الحجہ سنہ ہزار و ہفدہ ہجری نیر اعظم فیض بخش عالم بہ برج حمل تحویل نمود و سال چہارم از جلوس عالی آغاز شد مرزا برخوردار خلف مرزا عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان صاحب قرانی تا حال اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت از زمان پشت در پشت امرا آمدہ اند جد کلان او دمیر شاہ از امرای عظام صاحب قران گیتی ستان بود تا بود تغیر از دو تنخواہی حق شناسی از و بظہور نیامدہ چون کراو در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشتہ کلک سخن شدہ تفصیل آن پرداختہ نمی

دو سه کلمه مختصر ساخت چون مهم را انچنانچه باید از مهابت خان تمشی نشد او را بخدمت
حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال
شاهزاده پرویز بحکومت صوبهٔ دکن دستوری یافت بست لک روپیه از خزانه بجهت مدد
خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایهٔ اتالیقی ممتاز گشت امیر الامرا و دیگر
سران سپاه بکمک شاهزاده مقرر فرمودند میرزا قلندری شیری پیشکش کرد نهایت
شاد و قوی جثه در خردی بدست آورده تربیت کرده بود لعل خان نام نهاده چنان
رام شده بود که بمردم آزار نمی رسانید روزی بحضور طلب فرمودند که باگاو جنگ
اندازند خلق انبوه بجهت تماشای او فراهم آمده بود جمعی از جوگیان نیز بر یک جانب
ایستاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود بگرفت
بطریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه بمادهٔ خود جفت می شود بحرکت درآمد و بعد
از انزال گذاشت اصلا آزاری از ناخن و دندان نرسیده بود حکم فرمودند که از قید
زنجیر برآورده بگذارند که در فضای جهروکه طرف دریا بطور خود می گشته باشد و بجای
شیربان گتکه چوبها بدست همراه باشند این ادا مکرر از و بوجود آمده چون خاطر اشرف
بتماشای شیر و نگاه داشتن آن توجه نمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضای
جهروکه طرف دریا بی زنجیر و قلاده می گشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه
می دادند رفته رفته شیر بچه ها کلان و تناور شدند یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ
و یکی شیر دل مکرر اینها را بجنگ انداختند جنگ شیر و زور شیران است در مستی و

نروماده جوانی چند کس راضایع هم ساختند چون ماده شیر یکی از آنها جفت شده بچه چند
آورد شیر سیاه تا بالطبع خوردن رسیدند و کلان شدند این از غرائب امور است که
در عهد دولت جهانگیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بی بند و
زنجیر درمیان مردم بگردد و چهارده و پانزده شیر فقیر دیده که در فضا رجهروکه طرف دریا
می گشتند و شیربانان همراه بوده محافظت می نمودند درین سال همایون فال
حسبیه مظفر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمٰعیل صفوی را
بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه
نقد سوای جنس برسم ساچق ارسال داشتند و بسیادت پناه مرتضیٰ خان منصب
پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند و اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار سربلند گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده
پرویز تعیین یافته بود منتشی نمی شود و سرداران دکن لشکرها فراهم آورده باعتقاد
عنبر بداختر قدم جرات و بیباکی پیش نهاده دم از استقلال و پرکاری می زنند خانجهان را
با ده دوازده هزار بندگان دیگر سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب
برادرزاده مبارک عرب حاکم جوهره و دسفول و از آنجمله بودند بکمک و مدد شاهزاده تعیین
فرمودند خلعت خاصه زردوزی و کمرخنجر و شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین
مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ نجان حبان عنایت شد و سلام الله نزد شاه عباس
بغایت عزیز و گرامی بود و در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده

باین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب در پنجاهم کاری نساخته بلباس زندگانی
باتش خمر سوخت براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبدالله خان شتافته از جمله دوازده
هزار سوار که باستیصال رانای مقهور مقرراند چهار هزار سوار از و گرفته در نواحی اوجین
وماند و بجا بجهان رسانیده معاودت نماید و درین تاریخ موکب گیهان شکوه بعزم
شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود

آغاز سال پنجم از جلوس جهانگیری

روز یکشنبه بست و چهارم ماه ذی الحجه سال هزار و هژده هجری خورشید گیتی افروز
ببیت الشرف حمل تحویل ارزانی داشت سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی
و فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری آراستگی یافت چون هوا
روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال
از عرایض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان
والی توران بخدمت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و تفصیل این مجمل
آنکه چون ولی محمد خان را بخت و دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون
عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش و حسن سلوک مردم را از
خود راضی و خرسند داشت و آخر از بدفرجامی و نحوست ازلی که در طالعش ودیعت
نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت

ستمگاری و دل آزاری پیش نهاد خاطر ساخته چند سردار از امرای اوزبکیه را
که عمدهای دولت او بودند مثل رستم ارغون و حاجی بی توشچی و علی سیدی ملقب
بشاه کوچک دیوان بیگی بگمان آنکه این جماعه ببرادرزادهای او امام قلیخان
وندر محمد سلطان راه مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید و دلهای خاص و عام
از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید و در خلال این حال امام قلیخان
وندر محمد سلطان بتحریک چندی از امرای اوزبکیه سر بخروج کرده بسیاری از ملک
او بتصرف در آوردند ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجای نرسید اقبال و دریافت
و دولت پشت داده هر چه بجهت بهبود و صلاح کار خود می اندیشید نتیجه برعکس میداد
چون دانست که روزگار برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک
و دولت برکنده بخدمت دارای ایران پناه برد که مگر بامداد و کمک او کارے
از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال برآمد و گرم خوئی و دلجوئی
بافراط که درین طور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقه فرو گذاشت
ننمود و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت میداشت شنیده شد که روزے
در باغ خود مجلس آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی درمیان مجلس
جاری بود و اطراف آن چراغان افروخته فرشها افگنده تختهٔ چوبی بر روی
جوی فرو گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقاً شاه دست ولی محمد خان
گرفته سیر می فرمود خواست که از آن جوی بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان

کیف سرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب
انداخت که مبادا خان غریق شود خان را گرفته از آب برآورد بالجمله ولی محمد خان
پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست چون اوزبکان پیش او
نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را نسانی و محل مید انست
بکمک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید بتهیه اسباب
واستعداد جنگ پرداخته گرم گیرا بان ملک درآمده با امام قلیخان بجنگ در آمد
در نواحی سمرقند شکست خورد اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال
کشید از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمد فوت ملا علی احمد مهرکن است
داود در صنعت مهرکنی از یکتایان روزگار بود آنچه او بر فولاد می کند اگر ملا علی بر کاغذ
می تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص میکرد مرد مبارک نهاد
درویش نفس بود در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان
می نمود باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند شرح این سانحه غریب
بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود می گفتند و شیادی برسم
اهل تقلید سماع می کرد و این بیت امیر خسرو میخواندند بیت هر قوم راست راهی
دینی و قبله گاهی ❊ من قبله راست کردم برطرف کج کلاهی ❊ میان خانه این سرود
بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت
چیست او پیش آمده معروض داشت که از پدر خود حسین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ

شیخ نظام الدین کلاهی برگوشه سر کج نهاده برلب آب جو بر پشت بامی تماشای غسل
هنود و عبادت آنها میکردند درینوقت امیر خسرو حاضر بود شیخ بجانب امیر متوجه شده
فرمود که طریق عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را خواند مصرع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهی چو امیر بی تامل رو بجانب شیخ کرده بزبان جاری
ساخت مصرع من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی چو ملا علی احمد مصرع ثانی
را تمام نکرده بخواند افتاد و تمام شد از عجایب امور که درینولا سانح گشت بسبیل خبر
مجملی است در پتنه و شرح این واقعه بسبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار
که بجانب گورکهپور که مجدد بجاگیر او عنایت شده بود از پتنه شصت کروه مسافت
دارد متوجه گردید و در پتنه شیخ بنارسی و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعی از
منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان
و پیری از ایشان بنواحی اوچه که در نواحی پتنه واقع است رسید و بآن مفسدان
واقعه طلب رابطه آشنائی و جستجوی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسروم از قید و
زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و اعانت نمائید بعد
از آنکه کار من رونق پذیرد و یابد شما شریک دولت من خواهید بود و آن مفسدان
ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه برده با خود متفق ساخت و تیقن آنها شد
که این خسرو است و جمعی کثیر از سوار و پیاده بر گرد او فراهم آمده و بسرعت هر چه تمامتر
خود را به پتنه رسانید و متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از اضطراب و هول جان

باستحکام قلعه وبستن دربا رست پرداخت ومخذولان از در دروازه قلعه بدرون درآمده
او با غیاث بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده
نزد افضل خان روان گردید ومفسدان اموال واسباب افضل خان وخزانه بادشاهی
را متصرف گشته بداد ودهش پرداختند وبسیاری از مردم ولتان شهر ونواحی بر او جمع شدند
واین خبر وحشت اثر در گورکهپور بافضلخان رسید وشیخ بناری وغیاث بیگ بحتی نیز
خود را بافضلخان رسانیده صورت واقعه باز نمودند وتلقین او ساختند که این خبر و
نیست وافضل خان باعتضاد اقبال بیزوال متوجه استیصال آن گروه خیم العاقبت
شد وچون خبر آمدن او برسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده با جمعی از سوار وپیاده
که بر گرد او فراهم آمده بودند قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت
آراست واز آنجا که اقبال روزافزون همه جا وهمه وقت قرین حال فدائیان
جان سپار ماست باندک زد وخورد سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت ودیگر باره
قدم ادبار بیرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام دروازه وبرج و
باره پرداخت افضل خان پاشنه کوب بدرون قلعه درآمد واو سراسیمه بدرون خانه
افضل خان رفته در را محکم بست وتا سه پهر در آن خانه زد وخورد نموده بسی کس از زخم
تیر ضایع ساخت وبعد از آن که عاجر وزبون شده وهمراهان او از بیم جان قرار بر فرار
داده راه ادبار سپردند واو از آن خانه برآمده افضل خان را دید وخان بجهت تسکین این
فتنه واطفای نایره فساد فی الفور او را بقصاص رسانید واین اخبار متعاقب یکدیگر

بمسامع عز و جلال رسید فرمان شد که شیخ ساری و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را
که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده
و واژگون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهرها و قصبه‌ها که بر سر راه واقعست
بگردانید تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد الخلافت
الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص
یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرافراز گشت قبل ازین مهابتخان
را که بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درین ولا او را بحوالی دارالخلافه
گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود بعد از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین‌بوس
دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود و بعد از رسیدن
به برهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواری و تردد منافی سپاهگری
و کاردانی بود سلطان پرویز را با لشکر گران ببالاگهات برآورده از بی اتفاقی
سرداران و نفاق امرا و اختلافات رای‌های ناصواب سررشته تدبیر از دست داده
کار بجایی رسید که عسرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسپ و شتر
بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بی‌موقع که در واقعه قهر و سخط الهی بود نازل
گشت چارپایان که از لاغری و زبونی دم تیر شده حرکت بیارستند کرد و بر جا ماندند
ناگزیر مخالفان تیره‌بخت صلح گونه که لایق سگان این درگاه نبوده کرده به برهانپور
معاودت نمودند بالجمله چون نقش بدنشست و دولتخواهان حمل بر نفاق و بداندیشی

خانخانان اتفاق کرده بدرگاه والا معروضداشتند پای خود را ازمیان کشیدند
خصوصًا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانانست با این خدمت
مستقلًا باو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این نواخته را خاک برداشته
خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار بکمک این فدوی مقرر باید داشت
تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی درعرض دو سال تمام ملک بادشاهی را که
در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید بلکه
ولایت بیجاپور را که در تصرف عادلخانست ضمیمه ممالک محروسه سازد اگر این خدمت
را در مدت مذکور نسق شایسته ندهد از سعادت کورنش محروم نموده روی خود را به بندها
درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان در آنجا صلاح دولت نبود
سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را بدرگاه والا طلب فرمودند
درین تاریخ جشن طوی شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم با صبیه مظفر حسین
مرزای صفوی آراستگی یافت و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی
بمنزل شاهزاده تشریف برده مجلس درخور این جشن ترتیب فرموده اکثری را از
امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی نفاقی امرا و نفاق خانخانان در عقده
توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه به برهانپور معاودت فرمود خان اعظم
را با لشکر تازه رو بدان صوب رخصت فرمودند خان عالم و فریدون خان برلاس
و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علیخان تاری و بازبهادر قلماق و دیگر

منصبداران قریب ده هزار سوار موجود و کمک او مقرر گشت و سوای این دو هزار سوار
احدی که مجموعه دوازده هزار سوار باشد برفاقت او تعین شده سی لک روپیه خزانه با چند
حلقهٔ فیل همراه ساختند خلعت فاخره با کمر خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه و
پنج لک روپیه بطریق مساعده بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم سازی و روانه شدن
او بصوب دکن خاطر اشرف به نشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اثنای شکار
انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته بودند
کمان و تفنگ بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی درخت گاوی نیم خورده
بنظرش درآمد و متعاقب آن انجال شیری در غایت کلانی و تناوری غضب آلوده از
میان تنه درخت چند که دران حوالی بود برخاسته روان می شد با آنکه از دو گهڑی روز بیش
نمانده بود چون ذوق آنحضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است خود با چندی
که همراه داشت شیر را قبل کرده کس بجهت خبر کردن فرستاد چون این خبر بعرض بادشاه
فیل بند شیر شکار رسید جلوریز متوجه آن صوب گردیدند و دران وقت شاهزادهٔ والاقدر
و رام داس و اعتماد رای و حیات خان و دو سه کس دیگر در موکب اقبال سعادت
پذیر بودند بالجمله شیر در سایهٔ درختی نشسته بنظر درآمد اراده کردند که بر پشت اسپ
بندوق اندازند چون اسپ شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شده تفنگ
را راست نموده بینداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه تیر دوم انداختند
شیر از جای خود برخاسته حمله کرده میرشکاری را که شاهین بدست در برابر استاده بود

درچشم زده بجای خود رفت ونشست بازبندوق راپکرده برسه پایه نهادند وانوپ رای
سه پایه رامحکم گرفته نشسته بود وشمشیر درکمر وکلنه چوبی دردست داشت شاهزادهٔ عالم
وعالمیان سلطان خرم رابه جانب چپ آنحضرت که جای دل است باندک فاصله
استاده بودند ورام داس ودیگر بندها درعقب آنحضرت شیر غضب آلوده برخاست
وحضرت شاهنشاهی فی الفور سه پایه رازیر کردند وتفنگ ازمحاذی دهن ودندان
اوگذشت وصدای تفنگ آتش افزوز صولت وغضب اوشد جمعی که باایشان بودند تاب
حملهٔ او نیاورده برهم خوردند وآنحضرت ازصدمهٔ پشت وپهلوی مردم یک قدم عقب
رفته افتادند ومی فرمودند که دو سه کس ازانها پا برسینهٔ من نهاده گذشتند بمدد اعتماد رای
وکمال قراول بازخود را راست کرده ایستادند درینوقت شیر به مردمی که دردست
چپ بودند قصد نموده انوپ رای سه پایه راگذاشته متوجه شیر گشت شیر نیز بجانب
او برگشت وانوپ رای چوبی که دردست داشت دودسته برسراو فرو کوفت وشیر
اورا برزمین انداخته هردو دستش بدهن گرفته شروع درخائیدن کرد لیکن از چوب
وانگشتری چند که دردست داشت نگذاشت که دستهای او را ازکار برد وانوپ رای
درمیان هردو دست شیر به پشت افتاده بود یکدست بالا پالیش حائل کرده
درینوقت شاهزاده شیردل شیر شکار شمشیر ازغلاف برآورده خواست که برکمر شیر
زده آید قضا را دست انوپ رای بنظر مبارک ایشان درآمد واحتیاط بکار
برده شمشیر را دورتر ازدست او انداختند رام داس هم زخمی رساند وحیات خان

شیر چند چوبی بر سر او زد انوپ رای به پهلو غلطیده بر زانو راست استاده سینه
انوپ رای بآسیب ناخن شیر مجروح شده بود و بعد از آن از زیر شیر بآمده شیر او را
گذاشته روانه شد از عقب شمشیر علم کرده بر سر شیر فرود آورد و چون روی گردانید تیغ
دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد پوست ابروی او که بزخم
شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او افتاد در این وقت صالح نام چراغچی مضطربانه
آمده چون تاریکی شده بود از کوری بشیر برخورد شیر بیک طمانچه او را انداخت افتادن
و جان دادن یکی بود از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام ساختند انوپ رای
بخطاب انی رای سنگهدلن و اضافه منصب سرفرازی یافت مقارن این حال
یکی از شیران خانه زاد که در شکارگاه های همراه میداشتند حکم شد که چار نیلگاو را
بر و بستند چیل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روان شد فرمودند یک نیلگاو
دیگر بالای آن چهار نهند نتوانست برداشت بعد از آن فرمودند که چون راست
بایستد بر بالای آن نگذارند این مرتبه هر پنج را گرفته روانه شد تعین کرده از پنجاه من
افزون تر بود که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال این احوال به شگون
اقبال شاهزاده عالی قدر سلطان خرم از دختر مظفر حسین مرزای صفوی صبیه
قدسیه چهره آمد حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بیگم نام نهادند

آغاز سال ششم از جلوس جهانگیری

ششم محرم هزار و بست هجری جمشید زرین کلاه خورشید بر اورنگ حمل برآمد سال
ششم از جلوس والا آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت در ایام جشن
اشرف یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران به پرسش تعزیت حضرت عرش آستانی
و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت
و سوغاتی که شاه عباس فرستاده بود از اسپان توپچاق و اقمشهٔ نفیس و انواع
تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانید خلعت لایق و پنجاه هزار روپیه نقد که هزار تومان
رایج عراق باشد بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه مرقوم میگردد

نامه شاه عباس دارای ملک ایران

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات عام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق
ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار امنیت و کامرانی
عالی حضرت فلک رتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار
نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورکشای خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین
بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای
ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبین
رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات
انسانی مرات تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند

آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت پروردگار بادشاه جمجاه انجم سپاه فلک بارگاه
صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت الٰهی و چشمه سار رحمت نامتناهی
سرسبز بوده ساحت قدس ساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد
حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریرپذیر نیست مصرع قلم را آن زبان
نبود که راز عشق گوید باز + اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبهٔ مقصود
گردیده اما قبلهٔ همت والا نهمت را نسبت معنوی و قرب باطنی است لله الحمد که حبیب
وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن منشی سلسال ابهت و اجلال
این معنی تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب خیالی و وصال روحانی
نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آئینهٔ خاطر خورشید مثال نشسته
عکس بیرجمال آن مظهر کمال است همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد
و نسایم عنبرشمایم محبت و اتحاد معطر گشته بمواصلت روحانی و مراسلت جاودانی زنگ
زدای خاطر دوستی دوست است بیت هم نشیمن بخیال تو دل آسوده ولیکن وای
است که دور پی غم هجرانش نیست + المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی
دوستان حقیقی به ثمرهٔ مراد باروَر شده و شاهد مقصود که سالها در پردهٔ خفا مستور
بود بتضرع و ابتهال از درگاه واهب متعال جلوه گری آن ساحت می شد با حسن
وجهی از حجلهٔ غیب بظهور آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته
برفراز تخت همایون و سریر سلطنت ابدمقرون هم آغوش آن انجمن آرای پادشاهی

وزینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهان کشای خلافت وشهریاری وچتر
فلک فرسای معدلت جانداری آن رفعت بخش افسر واورنگ عقده کشای دانش
وفرهنگ ظل معدلت ورحمت برمفارق عالمیان انداخت امید که میمن مراو بخش
جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فرازنده تاج وتخت را بر همگنان
مبارک ومیمون وفرخنده وهمیون گردانیده همیشه اسباب سلطنت وجهانبانی ودوجاهت
حشمت وکامرانی درتزاید وتصاعد دارا دوآئین وداد وروش اتحاد که بین الاباء والاجداد
انعقاد یافته وتبارکی میانه انخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته
مقتضی آن بود که چون مژدهٔ جلوس آن جالس مسند گورکانی ووارث افسر صاحبقرانی
بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم عزت برسبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت مبارکباد
اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان وتسخیر ولایت شیروان درمیان بود وخاطر مهرآگین
ازمهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود ودر لوازم این امر خطیر
تقصیر واقع شده هرچند رسوم وآداب ظاهری نزد ارباب دانش وبینش چندان اعتبار
ندارد امّا ملی آن بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست
ملی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که من حیث خدام ملک اخرام
مهمات ولایت از دست رفته برحسب مدعا ارجا صورت یافت وبالکلیه از آن طرف
خاطرجمع گشته بدارالسلطنت اصفهان که مستقر سلطنت است نزول واقع شد
امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را

کرا باو سخن جدا از زمرهٔ بندگان محبت و صوفیان صافی طویت این دودمان است دانا
درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم دارا که شرف تقبیل بسیم
بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت
آثار و سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید امتزاج بهجت افزای
خاطر مخلص خیرخواه گردد و بر جوانکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد دوروثی و یکجهتی و حدیقهٔ خلت
و اتحاد صوری و معنوی را که بارواح انهار موالات و اجرای جداول مصافات
عنایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما بیند اخته بارسال رسل و رسایل که مجالست
روحانی است محرک سلسلهٔ یگانگی واقع فاتحه بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی
را با ئتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالی
آن سلالهٔ خاندان جاه و جلال و خلاصهٔ دودمان ابهت و اجلال را بتائیدات
غیب الغیب موید دارا و از وقایع ناملایم که درین ولا سانح گشت تا مخفی
احداد به نهادر است کابل را درین هنگام نافرجام که خان دوران با سران سپاه در
تهیین سکهارا دوه و جنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان
خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداد بدسگال فرصت مغتنم شمرده با سوار
و پیادهٔ بسیار خود را بحدود کابل رسانید و معز الملک باندازهٔ قوت و قدرت خویش سهرا
کوچه بند کرده بدفع شورش افغانان پرداخت چون افغانان چند اکرشده
از اطراف و کوچه و بازار درآمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را بدرون حصار

انداخت و کابلیان پای همت افشرده از پشت بام و سرای خویش آن مخذولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمع کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل و پای داده از هول جان عنان او بار معطوف داشتند و همین اقبال بیزدال حضرت شاهنشاهی قریب یک صد کس علف تیغ انتقام شده تا دویست اسپ گذاشته ازان مهلکه جان که از پا بیرون بردند تا دعلی سیدانی در لوه که بود چون این خبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت تمام ترطی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نمود مقارن این حال قلیج خان از لاهور آمده سعادت زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعیین فرمودند و صوبه پنجاب را بتیول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی وغیره تنخواه شد مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشهٔ آنها را بر اندازد

ذکر خواستگاری صبیه اعتماد الدوله

از وقایعی که در مینو لا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افگند خواستگاری صبیه اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها بپیرداخت ناگزیر مجملی از کارنامهای آسمانی و نیرنگیهای فلکی بر صفحه روزگار یادگار میگذارد میرزا غیاث بیگ

پسر خواجه محمد شریف طهرانی است خواجه در بدایت حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان
بود و بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جنت‌جاه شاه طهماسپ صفوی پیوست و شاه وزارت
یزد را بخواجه محمد شریف تفویض فرموده خواجه زاد دو پسر بود نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ
و خواجه صبیه میرزا علاء الدین پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری
نمود و او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و صبیه دیگر در قندهار
ایزد تعالی بوی ارزانی داشت و در فتح پور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه جبهه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و
جوهر رشد بوالامنصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث بیگ با نویسندگی
و معامله‌فهمی بغایت نیک ذات و کارگزار بود و تتبع شعر را بسیار کرده از سخن‌سنجان درگاه
بود و شکسته را بغایت متین و آبدار می‌نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوع اوقاتش
صرف شعر و سخن می‌شد سلوک و معاش او با اهل حاجت در مرتبه بود که هیچ صاحب‌غرضی
بخانه او نرفت که آزرده خاطر برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی‌باک
بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علی قلی بیگ استجلو که
از تربیت کرده‌های حضرت شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بنده‌های
درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجود
آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر پادشاه پیوسته بخطاب شیرافگن
و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر

عنایت نمودہ بدان صوب رخصت فرمودند وخاتمت کار آن بی عاقبت وکشته شدن
قطب الدین خان در اوراق گذشته بجای خود رقم پذیرگشته وچون شیرافگن بجزای
عمل خود گرفتار شده آوارهٔ بادیهٔ عدم گردید بحکم اشرف متعهدیان صوبه بنگاله صبیه
مرزا غیاث بیگ را که بعد از جلوس اشرف بخطاب اعتماد الدوله سرفرازی یافته بود
روانه درگاه والا ساختند وآنحضرت بنا بر غبار آزاری که از کشتن قطب الدین خان
بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده صبی خویش بخشیدند ومدتی در خدمت
ایشان بناکامی گذرانیده چون هنگام طلوع کوکب بخت وطلوع اختر مراد او رسید
اقبال باستقبال شتافت وطالع از گران خواب بیدار شد سعادت، روی نمود چون
رقم تقدیر برین رفته بود که ملکهٔ زمان وبانوی جهان گردد دولت حجله آراست زمانه
بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید که برخود بالید آرزو از هر سو هجوم آورد دور، راست
بسته را کلید امید آمد دولهای خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی درخشن نوروز
جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت
انتظام یافت آناً فاناً پایه عزت وقبول ارتفاع واعتلا یافت نخست نور محل نام کردند
پس روزی چند خطاب نورجهان بیگم عنایت شد واعتماد الدوله بمنصب وکالت کل
وابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خانی وخدمت خانسامانی سرفراز گشته
رفته رفته ترقی بمرتبه رسید که مدار رتق وفتق مهام سلطنت باختیار ایشان شد وجمیع
خویشان ومنتسبان او بانواع مراحم ونوازش اختصاص یافتند نسبت خویشی

و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجہ سرایان اعتماد الدولہ ہر کدام خطاب خانی و
منصب ترخانی گرفتند بنیز کنیزی دل آرام نام کہ بیگم را شیر داده و بوی بجای حاجی کوکہ
صدر انامات شده مدد معاش کہ بعورات رحمت شد صدر الصدور مہر او معتبر میداشت بیت
کنند خویش دنیا ز تو تازه می زیبد چو بجسن یک تن اگر صد قبیلہ ناز کند ۔ بغیر از خطبہ ہر چہ لوازم
سلطنت و فرمانروائی بود ہمہ بفعل آمد گاہی بجھروکہ نشست جمیع امرا بکورنش آمده
گوش بفرمان داشتند سکہ بنام بیگم زدند نقش سکہ این بود سکہ بحکم شاه جہانگیر یافت
صد زیور ۔ بنام نورجہان بادشاه بیگم زر ۔ و طغرای فرامین چنان نقش بست کہ حکم
علیہ العالیہ مہد علیا نورجہان بیگم بادشاه رفتہ رفتہ کار بجائی کشید کہ از بادشاه جز نامی
باقی نماند و مکرر می فرمودند کہ سلطنت را بنورجہان بیگم ارزانی داشتیم بجز یک سیر شراب
و نیم سیر گوشت مرا ہیچ نمی باید و از خوبی و نیک ذاتی بیگم چہ نویسیم ہر کار افتاده را کہ عقده
پیش آمد و بخدمت او التجی گشت گره از کارش کشود و کامیاب مراد ساخت و ہر کس کہ
بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند از آن ملکہ نیکو صفات و از سلسلہ عالیہ
او نفع بسیار بخلق اللہ رسید خیر او غالب بر شر بود بلکہ شر نبود و ہر جا دختری بود یتیم و بیکس
بقصد ثواب عروس کرده و در خور حالت او جہاز لطف نمودند ممکن کہ در عہد دولت او لوش
پانصد دختر القصد ثواب عروس کرده باشد درین ولا عبد اللہ خان بصاحب صوبگی
ولایت گجرات فرق عزت بر افراخت چہار لک روپیہ بجہت سامان سپاه و دستہ لشکری
کہ بکمک او تعین شده بود عنایت نمودند و مقرر شد کہ بہ نسق شایستہ و انتظام پسندیده

وازراه ماسک تریک ملک دکن درآید بجای او راجه باسو مهم راناه دستور می یافت درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتاست کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون درآورد چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ عصر مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن اندوه نزدیک نشنیده بالجمله بر پوست فندق چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده مجلس اول از کشتی گیران است که دو کس باهم کشتی میکردند یکی نیزه بدست گرفته استاده و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یکپای خود را بر پای دیگر نهاده و تکیه پس پشت او نمایان و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او استاده و شاخ درختی بر آن تخت سایه انداخته مجلس سوم هنگامه ریسمان بازیست چوبی استاده کرده و سه طناب بر آن چوب بسته در ریسمان بازی بر بالای آن تا انگشت پای راست خود را از پس سر بدست چپ گرفته بر بازی استاده و بزی را بر سر چوب کرده شخصی دهل در گردن انداخته می نوازد و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده تماشائی و نظاره ان پنج کس یکی چوب در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی علیه السلام ساخته شخصی سر بپای ایشان نهاده و پیرمردی با آن حضرت در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند متعارف این حال فرمان شد که عبدالله خان بهادر

فیروز جنگ از گجرات برآمده از راه ناسک تریبک بولایت دکن درآمده وراه اس
کیموا ہر را کہ از خدمتگاران و معتمدان حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی وعنایت
نقاره واسپ و فیل وخلعت بلند پایگی بخشیده و کیک خان مذکور دستوری فرمودیم
کہ از تہور وجلادت بیوقت خبردار باشد وقلعہ رنتھنبور کہ از اعاظم اقلاع ہندوستان ست
بمشار الیہ مرحمت شد وپنج لک روپیہ خزانہ بجہت لشکری کہ ہمراہ عبداللہ خان تعیین
شده بود مصحوب روپ خواص وشیخ انبیا نبیرہ مظفرخان مرسول گشت خواجہ ابوالحسن
نیز بدان صوب تعیین شد درین ولا درموضع سمو کہ از شکارگاہ ہای حوالی اکبرآباد ست
حکم شکار قمرغہ شد وفضای وسیع را سراپردہ ہا کشیدہ آہو ہا راندہ درمیان آن درآوردہ
تا ہفت روز با اہل محل بنشاط شکار خوشوقت بودند منصد وہفتدہ از نر وماده شکار
شد شش صد وچہل ویک آہو زندہ گرفتار شدہ بود از آنجملہ چہار صد راس آہو نفع بود زرشتاد
کہ درمیان میدان چراگاہ بگذارند واز آب وعلف آنہا خبردار باشند وقریب یکصد آہو را
حلقہای نقرہ در بینی انداختہ درہمان صحرا آزاد ساختند وتتمہ را کہ بہ تیر وتفنگ زدہ بودند
بامراد وسایر بندہ ہای درگاہ قسمت فرمودیم چون بعرض رسید کہ چندے از امرا در سرحد
بعضے امورکہ بایشان مناسبتی ندارد بعمل می آرند فرمان شد بعد ازین پیرامون اموری
کہ در ضمن فرمان تفصیل یافتہ ومخصوص سلاطین است نگردند اول آنکہ در جھروکہ ننشینند
وجنگ فیل نمیندازند ودر سیاست ہا آدمی را کور نکنند وگوش وبینی نبرند ملازمان
خود را خطاب ندہند وبندہ ہای بادشاہی را کورنش وتسلیم نفرمایند وہنگام برآمدن نقارہ

ننوازند وگاهی اسپ وفیل جلادمان بادشاهی وتوکران خود نه. هنهٔ جلو وکوک بروش نهاد و تسلیم نفرمایند وبنده های بادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند وآنچه با نها نویسند مهر بمدوی کاغذ نکنند

آغاز سال هفتم از جلوس جهانگیری

روز شنبه شانزدهم محرم سال هزار و بست و یک هجری تحویل نیر جهان افروز در حمل شد جشن خسروانه آراستگی یافت درین جشن خسروانی اورنگ که دراوز بکیه سنجر و فرقمی انشتمار دارد وازعدهای آن دولت بود بلقدی آستان آمده سعادت زمین بوس دریافت وبمقارن این حال عرضداشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث وجود او رسیدا کنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی چمن ترنم ندو چو کلک بیان ساخته بسیر مدعا می پردازد بنگاله ملکیست وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا گرهی چهار صد و پنجاه کروه وعرض آن از کوههای شمالی تا سرکار بدانن دوصد و بست کروه وجمع آن تخمینا شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه میشود در زمان سابق حکام آنجا همیشه بست هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نوار جنگی و توپخانه وغیره داشته اند واز زمان شیر خان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده بعد از سلیم خان سلیمان کرانی در تصرف داشت لیکن چون تخت سلطنت وجهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی

آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک شده امرای اعاظم مدت باترود و تلاش کرده افغانان را استاصل ساختند لیکن از افغانان تیره بخت که در سر حد آن ملک مانده بودند عمدهٔ اینها عثمان بود در زمان آنحضرت او را اکثر با عساکر اقبال مبارزت باتفاق افتاد خصوصاً در ایام حکومت راجه مان سنگه جنگ های نمایان کرد و استیصال او میسر نشد بالجمله درین ولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافرازی یافت و فوجی سرداران شجاعت خان ترتیب داده بر سر عثمان تعین فرمود اکثر امرای نامی که در آن صوبه بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهے و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها کمک او مقرر گشتند بعد از آنکه بعهد و متعلقه او رسید نخست رسول زبان دان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پسند رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود بجواب التفات نکرده در کنار ناله که جلبه و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده و نخواهان از استماع این جرأت و تهور جبه پوشیده آماده جدال و قتال گشتند چون خبر بعثمان رسید که بهادران رزم جوی پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز به ترتیب صفوف او بابر پرداخته در برابر آمد فوج با فوج مقابل داده خود هم گرم گیر ابجادله و مقاتله پرداخت و آن عفریت زاده سیه فیل مست جنگی را که اعتقاد قوی خود می دانست پیش انداخته بر فوج هراول تاخت سید آدم بارهه و شیخ اچهے بمدافعه ارباب ضلالت پای همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت

شہادت رسید وجمعی از نوکران قدیم او جان نثار گشتند وہمچنین کشور خان سردار فوج
جرانغار بمردانہ کارزار کردہ بوالا پایہ شہادت فائز شد با آنکہ بسیاری از مخالفان
بسرانجام علف تیغ خون آشام گشتہ بر خاک ہلاک افتادہ بودند چون چندی از سران
سپاہ وسرداران اخلاص جان نثار شدند آن مقہور بیباک از کشتہ ہای خود حساب برگرفتہ
تختہ نام فیل مست را پیش رواندا ختہ بر فوج تاخت چون بسیار فربہ بود درین روز
بر فیل ہودہ دار سوار بود پسران وبرادران وخویشان شجاعت خان در برابر غنیم
پای ہمت افشردہ داد مردی وجانفشانی دادہ بعضے بسعادت شہادت رسیدند
دگرہی زخمہای منکر برداشتہ از کار ماندند وچون فیل مذکور شجاعت خان رسید آن برق
دشمن سوز برچہ بر فیل زد وبعد از ان دست بقبضہ شمشیر بردہ دو زخم پی در پی بر چہرہ
فیل رسانید الگاہ جمدہر کشیدہ دو جمدہر زد فیل از غایت مستی ودلاوری غضب آلود
قدم پیش نہاد شجاعت خان را با اسپ زیر کرد آن شیر فیل افگن مانند برق لامع
از اسپ جدا شدہ ونام جہانگیر پادشاہ را بر زبان آوردہ راست ایستاد درین وقت
جلودار او شمشیر دو دستی بر دستہای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم بزانو در آمد
شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز فیل بزیر کشید وبجمدہر زخم
بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم فریاد کنان برگردید وقدمی چند رفتہ افتاد واسپ
شجاعت خان بے آسیب وآزار برخاست وشجاعت خان سوار شد مقارن
این حال مخالفان فیل دیگر بر سر علم دار شجاعت خان آوردند وفیل علم دار را

با اسپ زیر گرد شجاعت خان نعره کشید علم دار خبر ساخت و گفت مردانه باش که من
زنده ام جمعی دیگر که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری بقبل
رسانیدند و علم دار را سوار کردند شجاعت خان در پای علم ایستاده از باطن پیر و مرشد
خود استمداد همت نمود در بیوقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شدند
و بقیة السیف بزخمهای منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفهٔ غیبی بودند که اقبال
بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن رحیم العاقبت رسید
و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بری
نیست معهذا تا رمقی داشت لشکر را بر جنگ ترغیب و تحریص می نمود چون آثار
ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عنان ادبار معاودت داشته نیم جان
خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند چون
دو پهر از شب سپری شد عثمان درگذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او خاک
ادبار بر فرق روزگار خود بخته و خیمه و بنگاه را بر جا گذاشته در دل شب بادل سیاه تر
از شب جسد آن باطل ستیز را برداشته بجلگه خود شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر
ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند دولت خواهان صلاح
در تعاقب دیدند لیکن بجهت تردد ماندگی و تجهیز و تکفین شهیدان و تیمار مجروحان
در آن روز تعاقب در عقدهٔ توقف افتاد و از اتفاقات حسنه معتمد خان که در
آخر بخطاب لشکر خانی سرافراز گشته و عبد السلام پسر معظم خان و دیگر بندها

باسی صد و چهار صد سوار و چهار صد توپچی تازه زور در ین وقت رسیدند و شجاعت خان
این مردم را همراه گرفته بتعاقب آن گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت
شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته کس نزد دولتخواهان
فرستاد و پیغام گذارد که عثمان باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود واز
گرانی وجود سبکبار گشت وحق تعالی شر او را از سر ما کفایت کرد و ما همه بنده فرمان پذیر
میخواهیم اگر شجاعت خان قول به بغلامی درگاه راسرمایه سعادت جاودانی دانسته
روی امید بقدس آستان منا ده فیلان عثمان را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان
ومعتقد خان و دیگر بندها دلاسای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان و
ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل
برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان نام بُرده‌ها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان
پیوست و چون در اکبرآباد نوید این فتح بمسامع جلال رسید اسلام خان را بمنصب
شش هزاری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که در استیصال عثمان
مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرافراز فرمودند و شجاعت خان
بخطاب رستم خان اختصاص یافت سر فخر بفلک سود و از سوانح رفتن عبدالله خان
از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن اوست و شرح این مجمل آنکه رای
جهان کشای چنین تقاضا فرموده که راجه مان سنگه و خانجهان و امیرالامرا و مرزا رستم
با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند عبدالله خان و خان عالم و علیمردان خان

بہادر و سیف خان و راجہ رام داس با لشکر گجرات از راہ ناسک تربیک متوجہ فتح
دکن گشتند افواج از یکدیگر خبر یافتہ بتاریخ معین از دو جانب غنیم را میان گرفتند
و باین تدبیر صائب غالب ظن آنکہ غنیم مستاصل شود چون عبداللہ خان از کرسوت
گذشتہ بملک غنیم در آمد دہ ہزار سوار موجود و خوش اسپہ آراستہ داشت از غایت غرور
و نخوت خبر از فوج دوم نگرفتہ اعتماد بر قوت و قدرت خویش کردہ گرم گیرا باستیصال
مخالفان شتافت و چون عنبر بدا ختر از جانب او توہم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کار
خود را با آتش بازی و بان بسیار مقابل عبداللہ خان فرستادہ ہر روز بر دور لشکر گشتہ
جنگ گیری میکردند و شب تا وقت سحر بان می زدند ہر چند این لشکر بدولت آباد نزدیک
تر می شد جمعیت غنیم ہم بیشتر می گشت و عنبر پی در پی کمک می فرستاد و چون
اثری از فوج دوم پدید نیامد و غنیم ہر روز قوی تر می گشت دولتخواہان صلاح دران دیدند
کہ عطف عنان نمودہ باحمد آباد باید رفت و کار زار دیگرگون گرفت و باین عزیمت
از حوالی دولت آباد برگشتند درین راہ غنیم پیچیدہ می آمد ہر فوج با فوج مقابل خویش
مبارزت می نمود علی مردان خان بہادر داد مردی و دلاوری دادہ بزخمہای منکر
بر زمین آمدہ اسپہ نیچم نقد برگشت و برگیان او را برداشتہ نزد عنبر بداختر بردند و عنبر او را
در قلعہ دولت آباد محبوس ساخت و جراح بجہت علاج او گماشت او بعد از چند
روز بہمان زخمہا جان بجان آفرین سپرد مشہور است کہ شخصی بہ تقریبی گفت کہ فتح
آسمانی است بہادر جواب داد کہ الحق فتح آسمانی است اما میدان از ما ست

و ذوالفقار بیگ نیزبان خورده جان نثار شد و بعد از آنکه چون لشکر بولایت بنگاله درآمد
مخالفان از حد خود عنان اوباز معطوف داشتند و عبدالله خان بگجرات رفت و چون
راجه مان سنگه و خانجهان و امیر الامرا و مرزا رستم که از راه برار می آمدند این حرف موحش
استماع نموده آنها نیز برگشته در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند
نفس الامر آنکه اگر این دو فوج دانسته و فهمیده قدم پیش می نهاد کار بر وفق مراد دولتخواهان
صورت می بست از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب خود را ضایع و ابتر ساخته خود را
مشئون کردند چون این خبر در اکبرآباد بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بشورش و
آشوب گرائید و انتظام آن مهم را منحصر در فرستادن خان خانان دانسته او را با خواجه
ابوالحسن مرخص فرمود در خلال این حال خبر فوت آصفخان رسید بر خاطر حق شناس
گران آمد و راقم حروف تاریخ فوت او را اصد حیف آصفخان بدیهه یافت بعرض اشرف
رسانید پسندیده افتاد آصفخان حرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص
بود آخر سر در سر اینکار کرد مقارن این حال خبر فوت مرزا غازی رسید او پسر مرزا
جانی بیگ ترخان حاکم ٹھٹھہ است نقش طالع او درین درگاه خوب نشست
تا آنکه قندهار با مضافات ٹھٹھہ با توابع و لواحق بتیول او مقرر گشت تا در قندهار بود
سلوک را با متوطنین بعنوان پسندیده کرده خود را بنیکنامی علم ساخت شراب
بافراط میخورد با اهل سخن و مردم صاحب طبع صحبت میداشت و خود تیز زبانی موزون
بود و شعر می گفت وقاری تخلص میکرد و بعد از فوت او ابوالبنی اوزبک بخطاب

بہادرخانی وحکومت تتہ بار فرق عزت برافراخت درین دلا جشن طوی شاہزادہ
والاشکوہ سلطان خرم باصبیہ قدسیہ اعتقاد خان پسر اعتماد الدولہ منعقد گشت وشاہزادہ
جوان بخت مجلس پادشاہانہ ترتیب نمودہ پیشکش عالی بخدمت پدر والاقدر گذرانید
وبحبت بیگمان وپردگیان سرادق عفت تورہای لایق چنانچہ رسم است کشیدہ
بامرای عظام خلعتہای فاخرہ لطف فرمودند مرزا رستم صفوی را بحکومت ملک ٹھٹہ
سربلندی بخشیدہ موافق منصب پنجہزاری ذات وسوار درآن صوبہ جاگیر تنخواہ کردند
مقرر گشت کہ میر عبدالرزاق معموری حال ٹھٹہ را از قرار بست ولود جمع بست
بجاگیر مرزا ولواحق او تنخواہ دہد درین ہنگام خاطر قدسی مظاہر بتماشا شکار ترغیب فرمود
دور باغ دہرہ خبر فوت سلیمہ سلطان بیگم رسید وخاطر حق شناس از سنوح این واقعہ
ملول ومحزون گشت والدۂ ایشان گلرخ بیگم صبیہ قدسیہ حضرت فردوس مکانی است
انار اللہ برہانہ وپدر ایشان مرزا نورالدین محمد از خواجہ زادہای نقشبندی است بیگم
بجمیع خوبیہا کہ پیرایہ عصمت را زیبد آراستگی داشت صاحب طبیعت بود گاہی مصرع
واحیاناً بیتی می فرمودند مخفی تخلص میکردند واین بیت از ایشانست بیت کاکلت
رامن زمستی رشتۂ جان گفتہ ام + مست بودم زین سبب حرف پریشان گفتہ ام
حضرت جنت آشیانی بہ بیرم خان نامزد فرمودہ بودند بعد انتقال کردن ایشان در
سال جلوس حضرت عرش آشیانی برادرنگ گیتی ستانی این نسبت منعقد گشت
وبعد از شہادت بیرم خان حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خود درآوردند

بی اغراق خوب بلکی بود خدایش بیامرزد

آغاز سال هشتم از جلوس جهانگیری

شب پنجشنبه بست و هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و بست و دو هجری کیخسرو خاور انتقال
آفتاب عالمتاب بر تخت حمل جلوس فرمود سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد جشن
نوروز عالم افروز آراستگی یافت هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس
سرافرازی گشت و جمعی را از مردم مگ که گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر انور گذرانید ملک اینها
نیکو و خنک است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و بحری هرچه
بدست افتد میخورند و هیچ جانوری از دست اینها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر
باشد می گیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقزلقان مشابه است و لهجه اینها بزبان اهل تبت
نزدیک است و دین و آئین درستی ندارند از دین اسلام دور و از کیش حسنی و شنیعه مهجور اند
روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافت بحاضران بساط قرب پیاله عنایت فرمودند
یک مهر هزار توله که دوازده هزار و پانصد مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای
ایران لطف شد و از غرائب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن او در معموره
اکبرآباد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی و دولت بیوز و شکار آن
توجه متوفر داشتند و قریب بهزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمده بود و بسیار خواهان آن
بودند که باهم جفت شده بچه بیایند هرچه توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده را

قلادہ برآوردہ در باغات گذاشتند کہ بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نبست
در ینوقت یوزی نر قلادہ گسیختہ خود را بیوز مادہ رسانیدہ جفت شد بعد از دو نیم ماہ
سہ بچہ زائید و کلان شدند و ازین غریب تر بچہ آوردن شیر است در اوراق سابق
رقم زدۂ کلک بیان گشتہ کہ درین دولت شیران بی قید زنجیر گلہ گلہ در میان مردم میگردند
و ضرر بمردم نمیرسانند و نہ وحشت و غضب بر طبیعت آنہا مستولی است حسب الاتفاق
مادہ شیری آبستن شد و پس از سہ ماہ بچہ آورد ہرگز نشدہ کہ شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن
بمادہ جفت شود و چون حکما نوشتہ اند کہ شیر شیر مادہ بجہت روشنائی چشم بغایت مفید
است سعی بسیار کردند کہ از پستان او قطرۂ شیر برآید میسر نشد بلکہ نم از پستان او
پدید نیامد ظن غالب آنکہ از استیلای قہر و غضب او باشد ہم درین ایام از سگ دیوانہ
عجب واقعہ مشاہدہ افتاد شبی سگ دیوانہ درجائی کہ فیل خاصہ بادشاہی بستہ بودند
درآمدہ فیل ماگزید او فریاد ہای غیر متعارف کرد چند آنکہ فیلبانان خبر دار شدہ خود را
باو رسانیدند سگ گریختہ جنگلی ہم زاری کہ در آن حوالی بود پناہ برد و بعد از زمانی باز خود
را بفیل رسانیدہ دست او را گزید فیل او را در زیر دست و پا مالش دادہ گشت چون
مدت یک ماہ و پنج روز ازین واقعہ گذشت روزی در ہوای ابر و شورش رعد فیل
فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش برعشہ درآمد و بر زمین افتادہ بہزار محنت برخاست
تا ہفتہ روز متصل آب از دہانش میرفت و از چرا باز ماندہ بحال تباہ روزی بشب
می آورد روز ہفتم افتاد و جان داد و بعد از یک ماہ فیل کلان نیز روزی کہ ابر و باد

دری و صاحقه بود و در عین مستی بر زمین افتاد و تمام اعضایش برهنه در آمد و آب از
دهانش میرفت تا جان داد حق تعالی همه دردها را دوا آفریده سوای کفچه مار و سگ
دیوانه که باد زهر ندارد پادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای آن افسون و دوا
یافته نشد و درین ولا یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس بعنایت اسپ با زین
مرصع و شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلگی مرصع و سی هزار روپیه نقد سرافرازی
بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشتند و خان عالم السفارت ایران نامزد فرموده
خلعت با پهول کتاره که علاقه مروارید داشت لطف نموده بآن صوب دستوری فرمودند

نهضت موکب گیهان خدیو کوه شکوه بصوب دار الخیر اجمیر

چون بموارد عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور از پیشگاه سرادقات
جلال تعیین میشدند و از آنکه کارها در گرو وقت ست آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده
نه پذیرفت رای جهان کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه
آن سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و
باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شعبان هزار و بست و دو هجری مطابق بست و
چهارم شهریور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع
یافت و چون اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت روضه مقدس
در عمارتی که جدید الاحداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمودند و در ساحت

فیض اشاعت بیست و ششم دی ماه که بقتای انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی
القاب جهانبانی کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته
همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای
طلادوزی مکلل بگلهای مرصع و دستار زردوزی و طره مروارید و دو اسپ خاصه
از عراقی و ترکی و فتح گج نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهول کتاره
گران بها عنایت شد سوای فوجی که سابق بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب
بود دوازده هزار خوش اسپه که قرة العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت
ایشان مقرر کردند و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان
تپچاق و فیلان مست فرق عزت برافراختند فدائی خان بخدمت بخشی گری این
لشکر شرف اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و
قاسم خان برادرش بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و خواجه ابوالحسن بوالامنصب
بخشی کل خلعت امتیاز پوشید و مقارن این حال خبر بمسامع جلال پیوست که
خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والاقدر سلوک
ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنجیده دارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او
فرستاده احکام مبنی بر بیم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه
وقتی که او در برهانپور بود این خدمت را بآرزو و التماس می کرد و پیوسته در مجالس
و محافل می گفت که درین مبارزت اگر کشته شدم شهید میروم و اگر غالب آیم

نازی خواهم بود و آنچه او از صلح کار در خواست از تلنگ و ده دو توپ خانه سرانجام یافت
و بعد از آن که بر سر کار آمد عرضه داشت نمود که پیش توجه رایات جلال افتتاح این عقده
متعذر می نماید و چون نزول موکب اقبال بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او
شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدان صوب رخصت ارزانی داشتیم و مدار این مهم بعهده
کاردانی آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک این که یک چشم زدن از خدمت
شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیک نام دین و
دنیا سازد و اگر خلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده هست خویش خواهد بود چون
خواجه تبلیغ رسالت نمود از فرط خود رائی و زیان کاری خویش را آشنائی این سخن نساخت
بنا بر نسبتی که با خسرو داشت با شاهزاده در مقام نفاق درآمد حضرت شاهنشاهی بودن
او را در آن صوبه صلاح دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابت خان رفته او را از اردوی پور
بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که به مندسور شتافته فرزندان
و متعلقان او را باجمیر رسانند درین وقت عرضه داشت پادشاهزاده جهان و جهانیان
رسید که فیل عالم گمان که نامدار نازش بود با هفتده زنجیر فیل دیگر که در شعاب
جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد امید آنست که او نیز درین
نزدیکی گرفتار گردد

	آغاز سال نهم از جلوس جهانگیری	

شب جمعه نهم شهر ربیع سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد
سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابوالحسن پسر اعتمادالدوله که بخطاب اعتقاد خان
سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت اعتمادالدوله بمنصب ششهزاری ذات
و دو هزار سوار بلندپایگی یافت ابراهیم خان را که هفتصدی ذات و سه صد سوار بود
بمنصب یکهزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرافراز ساخته بخدمت بخشی گری [illegible]
بخشیده درین مناصب و مراتب نسبت نورجهان بیگم چه بود از غلامان و خانه‌زادان
و منتسبان آن سلسله شخصی نماند که بمنصب و جاگیر خاطرخواه کامران نشده بی مبالغه
ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیه ست و درین تاریخ
مهابتخان اعظم خان و عبدالله خان پسر او سازاده و بپیوند بدرگاه آورد و حکم شد که دولته
آصفخان نمایند که در قلعه گوالیار نظربند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو را
بالحاح و زاری والده و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش می‌آمده باشد چون آثار
خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نشد و آن کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و
اندوهگین بحضور اشرف می‌آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی
روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد در بدایت این سال همایون
فال در شبستان شاهزاده بلنداقبال سلطان خرم از صبیه قدسیه آصفخان دختر زهره‌جبین
قدم بعالم وجود نهاد و حضرت شاهنشاهی آن نوباوه حدیقه قدسی را بجهان آرا بیگم موسوم
ساختند و درخلال این حال مرزا رستم صفوی بحکومت ولایت تهته که گوشه

نحوت گنج سناره خاقان ستوده خصال آن عالی تبار را که بوالا منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بلندپایگی بخشیده و دو لک روپیه نقد بصیغه مدد خرج لطف نموده گوش سعادت او را بنصایح خردپسند گرانبار دانش ساخته بدان صوب رخصت فرموده بودند چون چشمداشت این بود که با رعایا و متوطنان آن ملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خویش راضی و خورسند دارد وا و خود طریقه پیش گرفته که خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمده و زبان بشکوه او گویا شد و عزل او از حکومت آنملک بر ذمت همت عدالت لازم آمد چون بدرگاه پیوسته خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و بازخواست آن بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله اتی رای سنگهدلن فرمودند و حکم شد که تا دلاسای مستغیثان نماید به دریافت سعادت ملازمت بازنه‌اند درین سال نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی است پدرش میرزا عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت میرزا اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب خان نیز در علم حدیث و سیر و اسما رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود نیز میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل گنبد خواجه

معین الدین چشتی دفن آن عاقبت محمود مقرر گشت مرزا نقیب خان و منکوحه او که
در زمان حیات یکجا می بودند در دو قالب متصل بهم واقعه شد انا لله و انا الیه راجعون
درین ولا مرزا رستم را که حواله اتالیقی بود بخصوص افشر طلب فرموده ازان حجاب
برآوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده
گیتی ستان فوت شد راقم اقبال نامه را بخدمت بخشیگری فرق عزت برافراخته
بدان صوب رخصت فرمودند

از اعاظم سوانح انتظام یافتن مهم رانا سنگه است در سلک دولتخواهان درگاه سلاطین پناه

چون شاهزاده جهانبانی گیتی ستانی در راه و بیجاپور که حاکم نشین آن ملک بود رایت
اقبال برافراشته تهانجات مقرر نمودند و هر جا که اثری و نشانی ازان آواره بادیه
ادبار یافتند بلغزش تافته همگی توجه باستیصال او مصروف میداشتند تا آنکه اکثری ازان شعاب
جبال هواهای سموم و آبهای جانگزا داشت بسیاری از سپاه تلف شد پای همت
افسرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار بر او تنگ شد و روزگار بعبرت
و دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف
قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سبهکرن نام خالوی خود را باهر داس
جهاله که نوکر عمده او بود بخدمت شاهزاده بلنداقبال فرستاد عجز و انکسار
را شفیع ساخته بندگی فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام قول کنند با نیم جانی چند

که همراه داشت دولت ملازمت دریافت و لعل گران بها که از قدیم در آن سلسله
بود با هفت زنجیر فیل پیشکش کرد و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات حکم نشستن
شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق
نقره با دوازده خنجر مرصع و پنجاه راس اسپ و یک صد دست سروپا بمردم عمده او
مرحمت شده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند و چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید
کرن نام پسر جانشین خود را بخدمت فرستاده او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت
برافراخته باقسام نوازش و اختصاص یافت مقرر شد که بسیج سفر کرده در خدمت
آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد از تاریخی که سواد اعظم هندوستان بنور
اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها بادشاه دهلی را ملازمت نکرده
و سلاطین دهلی را نیز این اراده و در از کار پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر
منصوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعین بود و هرچند
کوشش بکار میرفت نتیجه بران مترتب نمی گشت حضرت شاهنشاهی از آغاز
جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکر
تازه روز پی در پی می فرستادند چون افتتاح این عقدهٔ دشوار به تیغ جهان کشای
شاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان رقم زدهٔ کلک تقدیر بود از آن کوششها وسعی ها
سود هیچ نگشته چون هنگام جلوهٔ شاهد مراد رسید بکرم کریم کارساز و خدای بی نیاز
بروفق خواهش دولتخواهان دودمان رفیع الشان میسر پذیر گشت بالجمله آن صدر

سلطنت کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند
و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرا بدولت
استقبال سعادت پذیر شده هر کدام در خور خویش پیشکشها کشیدند و روز یکشنبه
یازدهم اسفندارمذ ماه الهی سال نهم از جلوس مطابق بستم شهر محرم سال هزار و
بست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر
متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالی قدر و سایر منصبداران
واحدیان و برق اندازان در موکب شاهی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای
دو پهر و دو گهری از روز مذکوره شاه بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر
شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه نقد بصیغه نذر و هزار روپیه برسم
تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت گرفته بنوازشات
خاص اختصاص بخشیدند و بعد از آن بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده نامیه
اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند و حکم شد که تیاقداران بارگاه عزت نودیان
بهرام صولت او را بجرگه دست چپ مقدم استاده سازند آنگاه بشاهزاده بلند اقبال
خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسپ تپچاق با زین
مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت فاخره و شمشیر
مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بنده‌های پسندیده خدمت
هر یک در خور پایه خویش بمراحم و نوازش کام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نهاد

آن صحرا نوردان لوازم فرمانروائی و مراسم جہانگیری بود کرن را ہر روز بعنایت تازه
از اسپان تپچاق راہوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از جواہر
مرصع آلات سرافراز میفرمودند بی اغراق از نفائس و نوادر کم جنسی باشد که باو مرحمت نشد

آغاز سال دہم از جلوس جہانگیری

ہشتم شہر صفر ہزار و بست و چہار ہجری تحویل آفتاب جہانتاب ببرج حمل دست داد
سال دہم از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن ہمایون اعتماد الدولہ بمنصب
شش ہزاری ذات و سہ ہزار سوار بلند مرتبہ گردید و علم و نقارہ نیز عنایت کردند
و حکم فرمودند که در پای تخت نقارہ می نواخته باشند این عنایتی بود مخصوص او زبان
قلم از اعلای مراتب نورجہان بیگم و ارتفاع شان او و منتسبان او قاصر است
اگر در شرح این کارنامہ بدیع دفترہا پردازند از ہزار یکی و از بسیار اندکی نیارد گفت صحبت
سن کی باین شغل کفایت میکند روز دیگر آصف خان پیشکش عالی کشید قریب یک لک
روپیہ از نفائس و نوادر انتخاب افتاد منصب او چہار ہزاری ذات و دو ہزار سوار
مقرر گشت کرن پسر رانا امرسنگه بمنصب پنجہزاری ذات و سوار سرافرازی یافته در سلک
امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت ہیچ یک ازین سلسلہ نزد سلاطین دہلی اختیار
نوکری نکردہ بودند بلکه بقصد ملازمت مبادرت و مصادرت ننمودہ اند و خود سر روزگار
بسر بردہ مطیع و فرمان پذیر نبودہ ایزد جل سبحانہ غریب توفیقی نصیب شاہزادہ

بلند اقبال نمود و منشی دارالملک قضا طغرای غرای این فتح بنام نامی و القاب گرامی شاهزاده جوان بخت بر صفحهٔ جهانگیری رقم زده مصرع ﴿ اینا توکتی و از تو آید ﴾ و بست و نهم صفر سنه مذکور در مشکوی دولت شاهزاده جوان بخت سلطان خرم از دختر بلنداختر آصف خان پسر والا گوهر قدم براورنگ وجود نهاد جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان داراشکوه موسوم ساختند درین ایام از عرضداشت منهیان صوبه کشمیر غریب واقعه بمسامع جلال شاهنشاهی رسید و بنا بر شرایط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید شرح این سانحه هوش افزا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاهای کشمیر مدت چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشهٔ این خانقاه مرا مدفون سازند آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد یک من است سپرده سبکبار متوجه سفر بازپسین میشوم آنگاه بیکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر است توجه فرموده گفت که مصحف را بقاضی تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت باشنایان خود قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام درآمده غسل کرد و روز دیگر پیش از وقت

قاضی زاده بخانقاه درآمده تفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته
یافت کیفیت حال از خادم استفسار نمود گفت فرموده اند که تا در حجره خود بخود کشاده
نگردد جست وجوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره واشد
باتفاق خادم بدرون درآمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده از آنجا
غریب شورشی در شهر افتاد و از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کس نماند که در پای جنازه
آن بزرگوار حاضر نشد و از غرایب اتفاق که درین ولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگ
راتهور و گوبند داس است بسواد اجمیر در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه
کشن سنگ برادر حقیقی راجه سورج سنگ نبیره راجه مالدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان
سلطان خرم از همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده اند و راجه سورج سنگ وکیلی داشت
گوبند داس نام بنهایت معتبر و گوپال داس برادرزاده راجه را بجهت نزاعی که در خوشتن
آن طولی وارد پیش ازین بچند سال گوبند داس بقتل رسانیده بود و کشن سنگ توقع
آن داشت که راجه سورج سنگ بانتقام برادرزاده خود گوبند داس را از هم گذراند چون
راجه با وعنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه بر او بود ازین باز خواست غافل
افتاد و کشن سنگ از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینه برادرزاده در فضای سینه اش
بیخ و ریشه فرو برده در انتظار فرصت بود درین وقت که حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر
تشریف برده شب در آنجا توقف فرمودند تا بویافته بکرن نام برادرزاده خود و دیگر
یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبند داس مطارحه نمود باین عزیمت پیش از صبح صادق

سوار شده و در فضایی که راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردم آزموده
خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبند داس که متصل بمنزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار
ایستاده جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانهٔ گوبند داس در آمده چندی از راجپوتان را
که برسم محافظت و حراست بر اطراف خانهٔ گوبند داس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند
درین زد و خورد و تصور شعف گوبند داس بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه
شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رساند و بر کیفیت حال
واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه در آمد فی الحال او را از هم
گذرانیدند چون کشن سنگه از کشتن و خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب
خود از اسپ پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبند داس در آمد هرچند مردم از
پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها ننموده درینوقت راجه مذکور نیز بیدار شد
و شمشیر بدست از خانه بر آمده بر در حویلی ایستاد و مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده
خود را براجه رسانیدند و راجه همه را بدافعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون لشکر
در آمده بودند فرستاده چون مردم راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هر یک از آنها را ده
کس و بیست کس در زیر تیغ گرفتند مجملاً کشن سنگه و کرن برادرزادهٔ او در آن کثرت
بقتل رسیدند و بعد از کشته شدن گوبند داس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را
باسپان رسانیده سوار شدند و همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار گشتند
و جنگ کنان تا پیش جهروکهٔ پادشاهی رسیدند درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت

راجپوت از طرفین بقتل آمدند و سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه

و از اعاظم وقایع که درین سال پرتو ظهور افگند مقتول گشتن صفی مرزاست مهین

فرزند شاه عباس صفوی بتیغ ستم بی مهربان و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار

آنکه شاه مذکور از جانشین خویش بدگمان و متوهم بود تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای

مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشاره کرد صفی مرزا را باید کشت و آن

سفاک بیباک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتی که

مرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بزخم شمشیر کارش بانجام رسانید و بسیاری از روز [illegible] نعش

در میان آب و گل افتاده بود و هیچ کس یارای آن نداشت که اجازت گرفته

به تجهیز و تکفین پردازد تا آنکه شیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه باو

اعتقاد داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سیدزاده

بر لب جوی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب

مدفون سازند شاه رخصت فرمود شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را باردبیل که مدفن

آبا و اجداد ایشانست فرستاد و درهمین ایام میر میران پسر میر خلیل الله یزدی

که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس

دریافت و بمنصب دو هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز شد و در اواخر سال

دهم از جلوس اشرف مژده فتح شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر بداختر

مسرت بخش خاطر دولت خواهان گردید تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه

دکنی مثل ادہم خان و یاقوت خان و جادو رای و اسوجی کاتمه و دیگر دکنیان از عنبر رنجیده در وقتی
که شاه نوازخان در بالاپور بود بعهد و قول آمده شاه نوازخان را دیدند شاه نوازخان
باقسام مردمی دلجوئی آنها کرده بهر یک درخور حالت و قدر منزلت او از نقد و جنس
و اسپ و فیل تکلفات نموده بصواب دید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم
عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر محلدار خان و آتش خان و دلاور خان
و چندی دیگر از سرداران عمده تربیت نظام الملک بتقابل آمدند و همین اقبال و ناقوت
شاه نوازخان مخالفان را شکست داده گرم گیر ابر سر عنبر شتافت و تمام پروها بحال
تباه و روز سیاه ره ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بداختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد
و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده بموافقت فوج عادل خانیه و قطب الملکیه
بعزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی
از لشکر سپاهیان کاردیده رزم آزموده بود خان خانان جلو شاه نوازخان را بقبضه اختیار
او سپرده بود نخست سوار شد و میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت
و اطراف ناله از عدال بود و جمعی از جوانان تیرانداز و سوشگاف استوار داشت که برکناره
ناله پای همت افشرده لشکر مخالف را به تیر جانستان آواره عدم سازند روز دیگر از
طرفین به ترتیب صفوف پرداختند و بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف
[illegible] بان کاری و توپ انداری شد و بعد از آنکه روی هوا از گرد و غبار پوشیده
[illegible] لشکر [illegible] عنبر که برادسیان [illegible] سوار شده از همه لشکر [illegible]

نموده هراول قرارداده بود جلو انداختند وچون برکنار ناله رسیدند بسبب فرود آمدن
وعبور نمودن هجوم شد ازین طرف جوانان براقچی پیاده شده بباران تیر گرفتند وسوار
بسیار بزخم تیر برخاک هلاک افتادند وهر تیر که باسپ می رسید چون اکثری کچی وتازی
بود چراغ پا شده سوار خود را برزمین می انداخت بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمیشد
وازین طرف در تیرباران بلا برخاک هلاک وفنا می غلطیدند وجمعی که در عقب بودند
احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال داراب خان با بهادران
فوج هراول از ناله گذشته بر سر وسینه کشتگان اسپ انداخته واز دیگر طرف شیران بیشه
همت دهزبران عرصهٔ جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند وافواج
پراگنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر بداختر خود در فوج غول پای ادبار
افشرده بود زمان ممتد آتش قتال وجدال اشتعال پذیرفت وبهادران رزم دوست
چیقلش کردند که دیدهٔ نظارگی از مشاهدهٔ آن خیره ماند واز کشتها پشتها افتاد عنبر تیره بخت
تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان ظلماتی
نهاد نرسیدی یکی جان بسلامت نبردی معهذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار
شان بود سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک
انداختند چون در اسپ وآدم حرکت نماند وبقیة السیف باطراف متفرق گشتند
جلو کشیده بجا و مقام خویش معاودت نمودند توپخانهٔ عظیم با چند صد شترنال وفیلان
مست جنگی واسپان تازی ویراق واسلحهٔ از حساب وشمار بیرون بتصرف اولیای

دولت قاہرہ درآمد وجمعی کثیر از سرداران فوج مخالفان زندہ بدست افتاد وکشتہ را خود حساب وشمار نیست روز دیگر از منزل فتح کوچ کردہ بجانب کھرکی کہ جای بودن آن سیاہ بخت بود شتافتند واثری ازان تیرہ بختان ندیدہ ہمان جا دائرہ کردند وروزی چند توقف گزیدہ عمارت ومنازل وبساتین آن معمورہ را سوختہ وریختہ بخاک تیرہ برابر ساختند وبنابر حدوث بعضے امور کہ تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نمودہ از کریوہ روہنکرہ فرود آمدند حضرت شاہنشاہی بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاہ نوازخان وداراب خان ودیگر امرای رفیع الشان افزودہ بانواع مراسم ونوازش بلندی بخشیدند

آغاز سال یازدہم از جلوس جہانگیری

روز یکشنبہ غرہ ربیع الاول سنہ ہزار وبست وپنج ہجری نیر اعظم از برج حوت بدولتسرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت سال یازدہم از جلوس مبارک آغاز شد ودر ایام جشن نوروز جہان افروز امرای عظام برسم معہود پیشکشہا کشیدند وازجملہ میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصعی کہ خود در بیجاپور سرکاری نمودہ مہیا ساختہ بود بنظر ہمایون درآورد وبالای دستہ یاقوت زردی نشاندہ بود در غایت صفا ولطافت باندام نصف بیضۂ مرغ ودیگر تمام یاقوت ہار فرنگ پسند وزمردہای کہنہ خوش آب ورنگ بطرح واندام مرصع ساختہ بود قیمتش پنجاہ ہزار

روپیہ قیمت نمودند آصف خان کہ منصب چہار ہزاری و دو ہزار سوار داشت باضافہ
ہزاری ذات و دو ہزار سوار و عنایت علم و نقارہ سرافتخار برافراخت و ہمچنین دیگر
امراء در خور پایۂ خویش باضافہای لائق اختصاص یافتند در روز جشن شرف پادشاہزادہ
عالم و عالمیان شاہجہان لعلی برسم پیشکش گذرانیده. در غایت صفا و لطافت بقیمان
ہشتاد ہزار روپیہ قیمت کردند درین نوروز عالم افروز منصب ایشان پانزدہ ہزاری
خاصہ و ہشت ہزار سوار بود درین ولا از اصل و اضافہ بیست ہزاری و دہ ہزار سوار
مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدولہ سرافرازی یافت در ماہ
ربیع الثانی خبر رسید کہ شیخ فرید بخاری المخاطب مرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال
پیوست روز یکشنبہ چہار دہم ماہ جمادی الاول سنہ مذکور رواہب العطایا بشاہزادہ
سلطان خرم از صبیۂ قدسیۂ آصف خان فرزند اقبالمند کرامت فرمود حضرت شاہنشاہی
آن والاگوہر را بشاہ شجاع موسوم گردانیدند درین سال در بعضی از پرگنات
ہندوستان اثر وباء ظاہر شد رفتہ رفتہ شدت عظیم کرد آغاز این بلیہ از پرگنات
پنجاب شدہ بشہر ولایت لاہور سرایت نمودہ خلق انبوہ از مسلمانان و ہندوان این
ملت تلف شدند انگاہ بسرہند و میان دوآب تا دہلی و اطراف آن رسیدہ
بیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاہر می شد کہ از
سوراخ برآمدہ مدہوشانہ خود را بر در و دیوار زدہ می مرد اگر مردم فی الفور از انجا برآمدہ
بصحرا و جنگل رفتہ جا می گرفتند جان بسر بردند والا در اندک فرصتی تمام مردم آن دیہ رخت

بصحرای عدم می کشیدند بالفرض اگر کسی دست بآن میت یا باموال او رسانده جان بسر نبردی و سرایت این بلیه در لاهور بیشتر بود و در خانهای لاهور بسیاری بوده که ده کس و بیست کس میمردند و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را می گذاشتند و خانها پر از میت مقفل افتاده و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمی گشت و در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجای رسید که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی کاه غسل داده روز دوم آن درویش نیز گذشت و بر علفی که غسل داده بودند گاوی از آن علف خورده و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در هندوستان هیچ ملکی ازین بلیه خالی نماند در بیولا محمد رضا بیگ مشعلی که از قدیمیان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده بود ملازمت حضرت شاهنشاهی نمود در روزی بتقریبات از هر حرفها پرسیدند سلسله سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی مرزا هیچ معلوم نشد مدتی است که این عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه داره و در طریق آن آثار رد علامات ظاهر و هویدا شد و زندگانی بعقوبت و دلتنگی کشید چنانچه در شبی دو جا و سه جا خوابگاه می کردند با گزیرش دستی نموده حکم بقتل او فرمودند

دستوری یافتن شاهزادهٔ عالم و عالمیان شاه خرم و تسخیر ملک دکن و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی نشد با وجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار
و خزانه بیشمار و وفور مصالح ملک گیری و استعداد فرصت افتتاح این عقده بکلید
عزیمت او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهان کشا شاه جهان را که
تجدد فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال آورده بودند بفتح دکن نامزد
فرمودند و خطاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ
یکی از شاهزادها تجویز نشده لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساختند و منصب آنحضرت
بیست هزاری و ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع و دور
دامن و گریبان و سر آستین مروارید کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دوم
راهوار با ورفتار و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت فرمودند و چون تمیز جواهر و مرصع آلات
گران بها بنظر فرزند ارجمند درآوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند
بنا بر استرضای خاطر اشرف یک عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد
را با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی و زمردهای نفیس که
یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرموده روز دوشنبه نوزدهم شوال مطابق نهم
آبان ماه مبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا با نواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص یافته در خدمت
شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبالنامه بخدمت بخشی گری و خلعت و فیل
و منصب هزاری سرافرازی یافت و حکم شد که مهمات سر انجام نموده بشاهزاده بپیوندد

را از بهان پور روانه اله آباد ساز ددیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در بهان صوبه تنخواه نمایند روز شنبه غره ذیقعده سنه هزار و بست و پنج هجری مطابق بست و یکم آبان ماه الهی سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد در سه کروه درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان بادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر و سرش سرخ میشود و چون حضرت شاهنشاهی از شکار گاه معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و بطلوما نه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جستجوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف آورد و از دیدن بچه با بیتابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچها نهادند و بچها را درمیان گرفته بال ویر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند از صورت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب برزبانها جاریست از جمله میر قیام پسر شاه محمد قندهاری که قرا دل بیگی حضرت جنت آشیانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که روزی بشکار رفتم سارس را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق شکار کنم اصلا از و حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر رفتم هیچ وحشتی ظاهر نشد با خود گفتم که گر بیمار است بعد از آن که بسرش رسیدم پایش گرفته استاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا یک مثقال گوشت در تمام اعضای او بود دو سه قدم لنگان لنگان

برداشته افتاده جاندار چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده بود گوشت
و پوست تحلیل رفته بود در جائی که نشسته بود استخوانی چند از سار مرده یافتم که
در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در زیر سینه خود گرفته
نشسته بود از ین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است راقم اقبالنامه
را غریب امری محسوس گشت و سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند
روزی در حوالی تهانیسر یکی از خواجه سرایان فقیر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورده
مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده پنجره از خود
دور تر نهاد مادرش هر دم بصحرا میرفت دانه گرفته می آورد و باین بچه میخورانید
باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت و روز دیگر کوچ شد مادرش پروازکنان همراه
آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره میرسانید چون این خبر بعرض رسید بحضور خود
طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیر آیا بر دست او آمده می نشیند یا نه او اول فریادکنان
آمده بگرد و پیش او پروازی چند کرد آخر بیتابانه بر سر دست آن خواجه سرا بپهلوی
بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چهار منزل همراه لشکری آمد تا بچه قوت گرفت
و همراه خود پروازکنان بصحرا برد چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی
گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بکدور و متعلقه او را اتفاق افتاد
او را بقدم اخلاص و سعادتمندی شتافته در منزل ارتوله باستلام عتبه خلافت
سعادت نموده بتقدیم شرایط بندگی و مراسم زمین بوسی مستعد گشت و پنج

زنجیر فیل مست و هفت راس اسپ دخوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش
معروض داشت سه اسپ برگزیده تتمه را باو بخشید ند آنگاه بعنایت خلعت چارقب
و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ عراقی و فیل سر بلند ساخته رخصت الغان
ارزانی داشتند و فرزندان او را با عمده های او خلعت عنایت شد و قرار یافت که
نبیرهٔ او با هزار سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در بیست و هم محرم سال
هزار و بست و شش هجری موافق سال یازدهم از جلوس مبارک عبور موکب
اقبال از گهاٹی چاند اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه
از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گدینه تا بانسواله دویست و چهل و
پنج کروه است و کروه مالوه از کروه پادشاهی هیچ کم نیست و عرض از پرگنه چندیری
تا پرگنه بدربار دویست و سی کروه شرقی ولایت ماندهو که باولا دراجه رام چند
مشهور است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات است مالوه
ملکی است بغایت خوش آب و هوا نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش باعتدال
نزدیک است و قصبه دهار راجه بهوج قلعهٔ از سنگ اساس نهاده بغایت
مطبوع است و مقبول گوئی از یک پارچه سنگ تراشیده اند در سالی دو مرتبه
انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر می شود
بست و چهار کرور و هفت لکه دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه تا
بست هزار سوار میداشتند قلعه ماندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال

آنها از آثاری که تا حال برجاست ظاهر می شود دوم اسفندارمذ ماه الہی بلده
اوجین محل نزول رایات جلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سناسی
مرتاضی بعرض رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش آجدروپ
آشرم است نزدیک بمعموره اوجین در گوشه صحرای از آبادی دور پشته واقع شده
دران پشته سوراخی کشیده که مسکن و مامن اوست و دهن سوراخی که راه درآمد
و برآمد اوست طول پنج نیم گره و عرض سه نیم گره پیموده شد حیرت می افزاید
که با وجود ضعف جثه بدرون چنان سوراخ درآید و برآید اول دو دست خود را
دراز ساخته بیرون دمی آرد آنگاه سر بعد از ان بعینه مثل ماری خود را بیرون
می اندازد وقت برآمدن بهمین دستور بالجمله حیرت افزای نظارگیان است
نه بوریای و نه کاهی که در زمستان و هوای سرد بزیر انداز و پارچه کرپاس تخمیناً نیم ذرعی
که پیش و پس خود را بدان پوشیده و طرفه در زمستان آتش و نه در تابستان باد زن
هر روز دو مرتبه بدریا درآمده غسل میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست
دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت
آنها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره اوجین درآمده بخانه سه نفر از ان
هفت نفر درآمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهت
خوردن خود ترتیب داده اند برکف دست او می نهند و او بی خائیدن و ادراک
لذت فرو می برد بشرطیکه در آن خانه میت و ولادت واقع نشده باشد و زن حائض نه

دران خانه نباشد و بصحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت که مراد از علم تصوف باشد خوب ورزیده و فهم تیز و مدرک عالی دارد مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال است

مثنوی

داشت لقمان یکی کریچه تنگ — چون گلوگاه نای و سینهٔ چنگ
بو الفضولی سوال کرد از وی — چیست این خانه یک بدست و سه پی
با دم سرد و چشم گریان پیر — گفت هذا لمن یموت کثیر

راقم اقبالنامه درین فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده نظم

زاهدی دیده‌ام از جهان رسته — در بروی جهانیان بسته
نه از و بر دل زمین باری — نه دلش را ز چرخ آزاری
دارد از بهر این دو روزه درنگ — خانهٔ چون دوات تیره و تنگ
درش از حلقه تنگ تر بینی — در درون عالم دگر بینی
عالمی آرمیده از شر و شور — کرده جا در درون دیدهٔ مور
در بهار و تموز صیف و شتا — سر و تن فارغ از کلاه و قبا
پوستینش ز پرتو خورشید — پیرهن از حریر سایهٔ بید
نپسندد درین جهان و ترم — خرقه و لقمه بار پشت و شکم

حضرت شاهنشاهی بخرابهٔ او که معمور از حقیقت بود تشریف برده صحبت مینوفی داشتند مصطلحات تصوف اهل اسلام بالطریق تصوف خود تطبیق داده

بیان نمود صاحب این مقام را سرب ناسی نامند یعنی تارک همه رسوم و ادب
استفدار نند قلعه مانڈو مورد اُردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری بموجب
حکم اشرف مجددا نشیمن های خوش و عمارت دلکش از جهروکه و غسلخانه ترتیب داده بود
پسندیده و مستحسن افتاد و قریب سه لکه روپیه صرف شده باشد قلعه مانڈو بر فراز کوه
واقع شده و دور آن ده کروه بمساحت در آمده در ایام برشکال خوش هوا در روح افزا
مقامی است در دشت و شهر و دیه از گل ریاحین مالامال خصوص گل چنپا بی منت
مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین دارد و دو شبها در قلب الاسد
بمرتبه سرد می شود که بی لحاف نمی توان گذرانید روزها احتیاج به بادزن نیست
آثار سلاطین ماضی در مانڈو بسیار است از جمله گنبدی است که مدفن سلطان
هوشنگ است بنهایت عالی و پادشاهانه عمارتی است و دیگر مسجدیست معظم و گنبدی
که مدفن سلطان محمد خلجی است و مناری از سنگ در غایت اندام و موزونی متصل
گنبد خانجهان که وزیر هوشنگ بود و محمود نام پسری داشت بغایت رشید و شجاع
و تهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود غزنی کور پسر هوشنگ را که در صغر سن
بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد کشت و معدوم ساخته خود سریرآرای سلطنت
گشت و در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و حدود و متعلقه خویش را چنانچه
باید بقید ضبط درآورد و یک مرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراشت
و گلبرگه را متصرف گشت یکچندی در آنجا بسر برد و چون محمود بیلکره والی گجرات

بلکہ حاکم دکن آمد پای محمود خلجی از جا رفت ناگزیر بحافظت ملک و نگاہداشت دولت خویش برعزیمت ملک گیری مقدم داشتہ مستقر دولت خود عنان معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود دیلکرہ لشکر بہ سر گجرات کشید و در ظاہر احمد آباد با والی گجرات جنگ کردہ اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آوردہ بمندو مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بملتان کشیدہ آن ملک را تاخت و تاراج نمودہ بعمارت روضۂ خواجہ معین الدین چشتی ہمت مصروف داشت و این روضہ کہ امروز برجاست از آثار دولت اوست بالجملہ بعد از فوت سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چہل و ہشت سالگی جانشین گشت و بہ وزرا و امرای خود ظاہر ساخت کہ مدت سی سال لشکرکشی کردہ در خدمت پدر بلوازم تردد و جانفشانی کوشیدہ ام اکنون کہ نوبت سلطنت بمن رسیدہ ارادہ ملک گیری ندارم میخواہم کہ بقیہ عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشہور است کہ پانزدہ ہزار زن در حرم خود فراہم آوردہ بود و شہری از زنان ترتیب دادہ مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و صنایع حاکم و قاضی و کوتوال و اہل حرفہ و آنچہ بجہت نظام شہر درکار است از زنان مقرر نمودہ ہر جا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پا ننشستی و فنون و صنایع بکبران آموختہ بعضی را کہ صاحب ادراک عالی و فہم بلند یافتہ باکتساب علوم ممتاز ساختہ بود بشکار و سواری میل مفرط داشت و آہوخانۂ عالی ترتیب دادہ جانوران شکاری در وجمع ساختہ بازنان و اہل حرم خویش پیوستہ بسیر و شکار خوش وقت

نی بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر
هیچ نیتی سواری نکرد و هیچ کس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد
در مجلس او مذکور نشد چون عمرش بهشتاد رسید مشهور است که نصیرالدین نام پسر ناخلف
او دو بار به او زهر داد هر بار زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نموده بار سوم
کاسه شربتی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید
نخست زهر مهره را از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و انکسار بخاک
سوده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسید درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام
و آرزوی در خاطر گره نیست اکنون امید دارم نصیرالدین را باین گناه نگیری و دست و پا
جزا باز خواست آن ننمائی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف وخیم العاقبت
گرفته جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد در گنبد مذکور قبر خانجهان و سلطان محمود
پسر او و سلطان غیاث الدین و پسر محمود سلطان و ناصرالدین پسر غیاث الدین و
محمود ثانی است اصل قبر از سنگ مرمر است و روی آن را بسنگهای الوان
ایلچی و خطائی بریده نشانده اند بدیع خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمیشود
حکم شد که قبر نصیرالدین پدرکش را از انجا بر آورده استخوانهای او را به دریای نربده
بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد چون موکب اقبال
شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرموده امرای عظام و سائر منصبداران
و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته

سعادت زمین بوس دریافتند در روز دوشنبہ نهم ربیع الاول سال ہزار و بست
و شش ہجری نزول موکب منصور شاہزادہ جوان بخت شاہ خرم در بلدۂ برہانپور
اتفاق افتاد و مقارن این حال عرایض علامی فہامی افضل خان و عمدۃ الدولہ
راجہ بکرماجیت کہ از پیشگاہ راہ ہمراہ فقت وکلای عادل خان نزد او فرستادہ بودند
رسید مشعر بر آنکہ عادلخان بہ خدمت کردہ باستقبال فرمان گیتی مطاع جہانگیری و نشان
عالیشان شاہی بر آمدہ آداب تسلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانید و اظہار بندگی
فرمان پذیری نمودہ تعہد کردہ کہ محالی را کہ غیر از حدود متعلقہ دولیای دولت انتزاع
نمودہ گرفتہ بتصرف بندہای درگاہ باز گذارد و پیشکش لایق از خود و دیگر دنیاداران
دکن سامان نمودہ مصحوب نامبردہا روانہ درگاہ والا سازد در ہمان دو سہ روز
مردم سخندان نزد عنبر فرستادہ آنچہ مناسب داشت اعلام نمود در خلال این حال
کہ شاہزادۂ بلند اقبال معمورہ برہانپور را بہ نزول موکب ہمایون رشک نگارخانہ
چین ساختہ بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بہ تجویز شاہنشاہی
صبیہ کریمہ شاہنواز خان خلف عبدالرحیم خان خانان را در عقد ازدواج خویش
در آوردہ آن کس دولت دیرین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند مجدد آ
آن عمدۂ دودمان خلافت جوانی و دولت از سر گرفت

آغاز سال دوازدہم از جلوس جہانگیری

روز دوشنبہ دوازدہم ربیع الاول سنہ ہزار و بست و شش ہجری مسند آرا

رفعت اورنگ افلاک به بیت الشرف حمل تحویل فرموده سال دوازدهم از جلوس
همایون مانوس آغاز شد درین مدت که موکب منصور شاهنشاهی در مابدهٔ طیبهٔ ماندو
نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوش وقت بوده بسیاری
از شیرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوطنین ماندو و مواضع اطراف میرسید شکار
فرموده درین وقت سید عبدالله بارهه با عرضداشت شاهزادهٔ ظفر لوا مشتمل
بر اخبار فتح از برهان پور رسیده باستلام عتبهٔ خلافت سربلندی یافت مضمون عرضداشت
آنکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت بر ربقهٔ اطاعت فرمان پذیری نهاده حدود
ممالک پادشاهی را که بتغلب از تصرف بیرون رفته بود بدستور سابق در تصرف اولیای
دولت قاهره باز گذاشتند مکاتیب و قلعهای حصون از تخصیص قلعه احمد نگر
حواله وکلای درگاه والا نمودند چون این خبر بوسیلهٔ نورجهان بیگم بمسامع جلال رسید
پرگنهٔ تود که دو لک روپیه حاصل داشت بجلدوی این مژده به بیگم عنایت فرمودند
حضرت شاهنشاهی سید عبدالله خان را بخطاب سیف خانی غرّ اختصاص بخشیده
خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه
بود به قیمتی شاهزادهٔ گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشت و بالتماس
آن برگزیدهٔ دین و دولت عادل خان بخطاب مستطاب فرزندی کلاه گوشهٔ
فخر و مباهات بر فلک سود و حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد رقم
در فرامین خطاب فرزندی را پیرایهٔ عزت و آبروی او سازند

و این بیت را به دیه گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت فرمودم بیت شدی
از التماس شاه خرم * بفرزندی در اشهور عالم * بالجمله چون فرمان خلافت عنوان
بعادل خان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی و یک لک
و پنجاه هزار هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و نفائس که قیمت مجموع
پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانهٔ درگاه
سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت
تکلیف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست * برهان پور
شتابد و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سایر پرگنات بالاگهات که از تصرف
بندهای درگاه برآمده بود متصرف گشته احمدنگر را بخنجرخان و جالناپور بجان سپارخان
و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعیین شده بودند تسلیم نموده خاطر از ضبط و
نسق آنها پرداخته متوجه قدمی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت شنیده بود
که در سرکار او لعلی است بوزن هفده مثقال و کسری دو لک روپیه قیمت آن مشخص
شده مبالغه که عادل خان باو تکلیف نموده بود فرستاد و لعل مذکور را بدست آورده
بعد از استلام عتبهٔ اقبال با دیگر نفایس و نوادر بشاه جهان بجهت پیشکش که همین
میربیگی که بخطاب معتمد خانی سرفرازی داشت و حالا داروغهٔ دیوان بیوتات که
بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بود با جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی
و اسپان تپچاق که قیمت مجموع آن نیز پانزده لک روپیه می شد روانهٔ درگاه جهان پناه

گردیدند و بهریک از نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود چون فرستادهای
حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکش های بیجاپور و گولکنده را با حجاب عادلخان
و قطب الملک بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند و خاطر اشرف شاه والا شکوه از
ضبط و نسق صوبه دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر
به سپه سالار خان خانان تفویض نموده شاه نواز خان پسر او را نیز با دوازده هزار
سوار موجود خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته هر محل
را بجاگیر کی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب اقبال
سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشتم
بتاریخ روز پنجشنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده از جلوس همایون مطابق یازدهم
شهر شوال سنه هزار و بست و شش هجری در قلعه شادی آباد ماندو ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالی قدر بمبارکی و فیروزی نصیب
و روزی شد بعد از اجرای مراسم کورنش و آداب زمین بوسی بالای جهروکه طلبیده
از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش
نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازانجانب در ادب و فروتنی مبالغه شد
از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند چون صحبت
مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق و صندوقچه
مملو از جواهر نفیس بجالة الوقت معروض داشته فیل هرتاک را که سر حلقه فیلان

پیشکش عادل خان بود بنظر اشرف اقدس زود درآوردند آنگاه به بخشیان عظام
اشاره شد که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیرفته‌اند به ترتیب
منصب بایست نمایند نخست خانجهان زمین‌بوس نموده هزار مهر نذر و یک پاره از جواهر
مرصع آلات بصیغه پیشکش معروض داشت پس عبدالله خان سعادت سجود دریافته
صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید بعد از آن مهابتخان بدولت آستان بوس چهره
سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه و قدری از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله
لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نامبردها دارابخان
پسر خانخانان و سردارخان برادر عبدالله خان و شجاعت خان و دیانت خان و
معتمد خان بخشی یعنی مولف اقبالنامه و شهباز خان افغان و اودی رام دکنی
سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب سی هزاری ذات
و بیست هزار سوار بنواب قدسی القاب مرحمت شده بود چون به تسخیر دکن رایت
عزیمت برافراشتند خطاب شاهی ضمیمه سایر مراحم گشت اکنون بجلدوی این
خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی
عنایت شده مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت نشستن آنحضرت
صندلی متصل به تخت می نهاده باشند و این عنایتی است مخصوص شاه فلک شکوه
که از زمان صاحبقران تا حال درین سلسله رسم نبوده و خلعت با چارقب زربفت
دردوز گریبان و سرآستین و حاشیه دامن مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پردله مرصع

و خنجر مرصع مرمت گشت و خود از جهر دکه پایان آمد خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر فرق
فرق فرق فرزند سعادتمند افتاده خلافت و جهانگیری نثار فرموده افزونی عمر دنیا و آن برگزیده
دین و دولت از درگاه رب العزت مسألت نمودند راجه بهیم زمیندار ملک
بکلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور
فوجی که بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعیین فرموده بودند بهاوران
فیروز جنگ بنیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لکه
روپیه نقد از چانده وی زنجیر فیل و یک لک روپیه جانپانیر که مجموع نود زنجیر فیل و سه لک
باشد بر سم پیشکش گرفته و در اثنای راه بموکب منصور رسیدند و بعد از روزی چند که شاهجهان
بخدمت پدر والاقدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها
با نادری که گلهارا مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادره و
دستار با طره مروارید و دو اسب که یکی زین مرصع داشت و دیگر طلا و فیل با دو ماده
فیل بشاه جوان بخت گذرانیده و همچنین به تابینان شاهزاده والاشکوه و داهل حرم خلعتها
و نقودها و تحفه با اقسام زر بی تکلیف نموده قیمت سه لک روپیه بقلم آمده بعد از روزی
چند پیشکش شاهزاده بلند اقبال بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده
مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانگ باشد و در بندر گوه بدو لکه روپیه ابتیاع
شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت داشت که در آب و رنگ و اندام
نظیر او بنظر نیامده و دو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمت و دیگری سی هزار روپیه

دو دیم مروارید یکی دو مثقال و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول می کشد قیمت مجموع پیشکش بست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه به نورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون مکرر بعرض رسید که خاندوران پیر و ضعیف شده تاب و قوت سواری که از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابتخان را خلعت و اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند مقرر شد که حفظ حراست صوبه ٹهٹه بعهدهٔ خاندوران باشد

توجه موکب گیهان شکوه بصوب گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیلان بسیار راغب و مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد و بتواتر استماع افتاده بود در راے جهان آرای چنین اقتضا فرموده که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکارکنان متوجه دارالخلافه باید شد و باین عزیمت صایب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانهٔ اکبرآباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهی سنه مذکور موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرموده درینولا از روزنامچه وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانهٔ ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمد که پشت تا کمر بهم متصل بود اما دست و پای هر یک جدا از مانی زنده

مانده فوت شدند. روز جمعه هشتم دی ماه ساحت دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت
و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقع است دو منزل ترتیب یافت
متعدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و آنحضرت خود بر غراب نشسته
سیر دریا کردند تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند نوزدهم ماه مذکور
رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار تال کانکریه
که در سواد شهر واقع است محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید و بیست و پنجم متوجه
معمور گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بدرون روضه درآمده فاتحه خواندند
لیکن که یک لکه روپیه صرف عمارات این مزار فایض الانوار شده باشد سلسلهٔ ایشان
بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقادی بحضرت شاه است میگویند
که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد ازانکه پدرش ازین معنی آگاهی یافته
مانع آمده که تصرف در کارخانهٔ الهی خلاف شریعت بندگیست سید محمد که امروز جانشین
ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد چه نویسیم هر که بدیدهٔ
انصاف بنگرد از مشاهدهٔ جمال او بی دلیل و برهان اقرار بفرزندی میکند مرحوم
بلی چنان پدری را چنین بود پسری چو شاه عالم در سنهٔ هشتصد و هشتاد ازین جهان فانی
بعالم جاودانی شتافته بالجمله روز شنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور بمبارکی و فیروزی
داخل شهر احمدآباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود در نظر در نیامد و اگرچه
میان رسته بازار را وسیع و عریض گرفته اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار نساخته اند

این عمارات درزمان قطب الدین ولد محمد شاه شده ومقبرهٔ سلاطین گجرات
برکنار تال درطرف پای شیخ واقع است ودران گنبد سلطان محمود بیکره وسلطان مظفر
پسراو ومحمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند بلی اغراق مقبرهٔ شیخ مقامی است
پرفیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد والعلم عندالله
روز دوشنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه آلهی از احمدآباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد
درین راه بپیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه وہود تشریف فرمودند ودرکنار
آب مہی زمیندار سورتهه جام بوسیلهٔ شاهزادهٔ عالم وعالمیان شاهجهان سعادت
زمین بوس دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت نام او جیسات
وجام لقب است هرکس که جانشین میشود او را جام گویند واین اززمینداران عمده
گجرات است بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است
پنج شش هزار سوار همیشه دارد ودروقت کار ده هزار سوار سامان میتواند کرد ودر
ملک او اسپ بسیار بهم میرسد واسپ کچهی در ملک گجرات وکچهه چه هزار وسه هزار
خرید وفروخت می شود ودر ملک دکن هزار هون ودو لیست هزار هون که چهار هزار
روپیه وپنجهزار روپیه باشد بتلاش می گیرند ودرهمین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار
ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است باستلام عتبهٔ خلافت جبین
سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرایب آنکه بهاؤ الدین برقی انداز
بچه لنگوری بازبی بنظر اشرف درآورده معروض داشت که لنگور ماده بچهٔ خود را

بر دو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان بموجب اشارت
قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخی گذاشته
و خود بر زمین افتاده جان داد مقارن این حال من برسیدم و آن بچه را فرمودم آوردند
بجهت شیر خورانیدن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را بر او مهربان ساخت
فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت هر دو با هم چنان الفت گرفتند
که گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بیتابی و
فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیطاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را بر
حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلبستگی
بز با آن بچه لنگور غرابت تمام دارد

آغاز سال سیزدهم از جلوس جهانگیری

شب چهارشنبه سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب
جهانتاب به برج حمل دست داد سال سیزدهم از جلوس آنحضرت بمبارکی و خرمی
آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت آصف خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
ناصیه سعادت برافروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ
از طویله خاصه سرافرازی یافت و رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده
باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید اکنون مجملی از احوال او رقم زده کلک وقایع نگار

میگردد و میر از اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میر رضی را شاه عباس
بوالا منصب صدارت ارتفاع بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده
میر محمد امین پیش ازین بچهار ده سال بحال تباه از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک
شتافت و بوسیله میر محمد مومن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک بر او بود نوکر شد
قطب الملک او را امیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی
بقبضه اقتدار او حواله فرمود تا محمد قلی در قید حیات بود حل و عقد امور بکاردانی میر
واگذاشته بمدام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست
و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد برادرزاده او رسید نقش میر با وی
خوب ننشست او بآیین مردمی میر را رخصت فرمود و دست طمع و تصرف از اموال
و اشیای او کوتاه داشت و میر از گولکنده بخدمت عادل خان پیوست و در آنجا
نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادل خان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن
مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده بنسبت میر رضی عم ترقی
که مردم صاحب ثروت را در نظرها می باشد مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت
شاه پیشکش های لایق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برده
میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر
اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفایسی که درین مدت فراهم آورده جزو جزو اخذ کنند
چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده

عریضه مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت ارسال داشته التماس طلب
فرمان نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده آن سرگشته بادیه حیرت
و ناکامی را بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته
مشمول مراحم بیکران گردید دوازده راس اسپ و نه نفر تماش و دو انگشتری یاقوت
برسم پیشکش معروض داشت بمنصب پانصدی و دویست سوار سرافرازی یافت
روز یکشنبه دوازدهم فروردی ماه الهی موضع سحارا مضرب خیام فلک احتشام گردید
و بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی
جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور بیک خیال مستبعد می نماید روز دوشنبه
سیزدهم با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیادها
آن سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای
تختی برفراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه شیرگیر فیل شکار ترتیب داده
بر درخت های اطراف آن نیز بالا رها برای نشستن و تماشای دیدن امرا ساخته
بودند و دویست فیل بر پاکمندهای مستحکم و بسیار از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی
دو نفر فیلبان از قوم جهربه که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته مقرر
شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار
آنها بوجه دلخواه کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر
انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسلهٔ انتظام در هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت

ونیلان صحرائی سیه بهر طرف دویدند دوانزده زنجیر فیل از نر و ماده در حضور اشرف
شکار شد از این جمله دو فیل بغایت خوش صورت واصیل و تمام عیار بدست آمد درینولا
دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر سرافراز گردید چون بعرض رسید
که عبدالرحیم خان خانان غزل مولانا عبدالرحمن جامی را که این مصرع از انست مصرع
بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید ٭ تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را
بدیهه فرمودند بیت ساغر می بر رخ ولدار می باید کشید ٭ ابر بسیار است می بسیار می باید
کشید ٭ چون از شدت گرما و عقوبت هوا مردم محنت بسیار داشت و از بعد مسافت
تا رسیدن بدار الخلافه آگره روزگار بصعوبت و دشواری بسر می شد رای صواب اندیش
که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم
برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه آگره باید شد
و باین عزیمت صایب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت
مقارن این حال از عرضداشت منهیان دار الخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر
سریر خلافت اثر وبا ظاهر گشته و مردم بسیار تلف میشوند بنا برین فسخ عزیمت آگره
که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افگنده بود مصمم گردید هفتم اردی بهشت
ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی
نزول سعادت در شهر احمد نگر اتفاق افتاد و از شدت گرما و عقوبت هوا بیماری در
احمد آباد شایع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت تپ مبتلا

گشته باشد واز اثر این دو سه روزه تپ ضعف و سستی بجدی مستولی می گشت
که به تنها نقل و حرکت تعذر تمام داشت اما عاقبت بخیر بوده و ضرر جانی بکس نرسید
قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر آزار بوجود
فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را
کدام لطافت و خوبی منظور افتاده بود که در چنین سرزمین بی فیض اساس نهاده و
بعد از و دیگران نیز راچه ملحوظ بوده که عمر گرانمایه را در بن خاکدان گذرانیده اند هوایش
مسموم و زمینش کم آب در ریگ بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد جهگریست
دست محسوس نمی گردد و آبش بغایت زبون و ناگوار رودخانه که متصل شهر
جاری است غیر از ایام برسات پیوسته خشک می باشد چاه ها اکثر شور و تلخ و تالابها
که در سواد شهر واقع است لیسا بون دوغاب شده مردم اعیان که بقدر بضاعتی
دارند در خانهای خود برکه ها ساخته اید و در ایام بارندگی از آب باران مملوی سازند
و تا سال دیگر از ان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در و سرایت نکند و راه برآمد
بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا از قوم زهر
است و نسیمی که از روی زقوم زار وزد و فیضش معلوم مصرعه ای تو مجموعه
خوبی ز کدا است گویم + درینولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات
است دولت آستانبوس دریافته و دو صد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم نیاز
و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات کلان تر از زین

از میداز نیست ملکش بدریای شور پیوسته است بهاندو جام از یک جد اند وده پشت بالاتر بهم میرسند بحسب جمعیت واعتبار بهاره از جام بیش است میگویند که بدین هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده اند سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آید واز خود میگوید که نود سال دارم در حواس وقوای او فتوری نرفته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و بروت سفید شده گفت که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر دارد و پیش او کلان شده ام چون تکیند در خدمت بسر برده بعنایت اسپ خاصه و فیل نر باماده فیل خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرافرازی بخشیده و رخصت انعطاف ارزانی فرمودند در ینولا بعرض اقدس رسید که قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل و یک صد و دوازده ماده قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان بست و شش زنجیر فیل نر و سی و هفت ماده گرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت که از عمده های دولت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان است دمیامن ترتیب و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده بالتماس شاهزاده جوان بخت با فوجی از بندهای بادشاهی و جمعی از ملازمان عتبه سلطنت مثل شهباز خان لودی و هردی نراین هاده و راجه برتهی چند و غیره دو دولیست سوار برق انداز و پانصد نفر توپچی پیاده سوای جمعی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر

قلعہ کانگڑہ دستوری یافتہ بعنایت خلعت وشمشیر سرافراز گردید و راجہ تسبیح نمرد کہ دہ ہزار روپیہ قیمت داشت پیشکش نمود

مراجعت موکب ہمایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد

روز مبارک شنبہ بست و یکم شہریور ماہ الٰہی سال ۱۱۳ از جلوس جہانگیری مطابق بست و دوم رمضان سنہ ہزار و بست و ہفت ہجری رایات اقبال بصوب دار الخلافۃ اکبر آباد ارتفاع یافت مقرب خان راکہ از صغر سن در خدمت حضرت شاہنشاہی سعادت پذیر بود و نظر بر حقوق خدمت عواطف و مراحم بیدریغ فرمودہ بصاحب صوبگی ولایت بہار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ شانزدہم دی ماہ الٰہی پیش از طلوع صبح بہ سہ گھڑی در کرہ ہوا مادہ بخاری بشکل عمود نمودار شدہ و ہر شب یک گھڑی پیشتر از شب دیگر مرئی می گشت چون تمام نمود صورت حربا پیدا کرد دو ہر دو سر باریک و میان گندہ خمدار مانند زہرہ پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال و منجمان و اختر شناسان قدوقامت او را باسطرلاب معلوم نمودند کہ بست و چہار درجہ فلک را باختلاف منظر سایہ است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصہ نیز با حرکت فلک در ظاہر می شود چنانچہ در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشتہ بمیزان رسید و حرکت عرضی در جہت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربا نوشتہ اند بعد از شانزدہ شب کہ این علامت ظاہر شدہ بود در ہمان سمت

ستاره دیگر مرئی گشت سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش درازی نمود لیکن در دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود آثار این اختر در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگند وبا و طاعونست که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نبود و نشان نمی دهند و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر و بانظار شد و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهانبانی گیتی ستانی شاهزاده جوان بخت شاهجهان ابواب شورش و فساد مفتوح شد و هفت هشت سال روزگار سیدگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت و در هیولا از عرضداشت بهادرخان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و الوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی و سردرختی و ثمری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست عملیا در آید همچنین از فالیز و بامات انگور اثر نگذاشتند بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند همه موشان آواره صحرای عدم شدند شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی مطابق یازدهم ذیقعده سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان از دختر خجسته اختر قدوه خواتین بلندمکان آصف خان پسر والاگهر قدم بعرصه وجود نهاد و نام آن مولد مسعود سلطان اورنگ زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوجین محل ورود موکب مسعود گشت شاهزاده گیتی ستان ولادت فرزند اقبالمند بترتیب براده بور رود قدوم میمنت لزوم والد بزرگوار خویش مسعود خاطر برین ساختند

بنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظیر گردید از آنجمله هفت زنجیر داخل فیلان
خاصه شد و دیگر آنچه از پیشکشهای ایشان بقبول افتاد دو لک روپیه بقیمت در آمد
و چون بجوانب ملک رانا امر سنگه و رود موکب گیهان شکوه دست داد کنور کرن پسر
جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروض
داشت در خلال این حال خبر فوت دکانه نعمت سورج مل پسر راجه باسو مسامع جلال
رسید تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر داشت و سورج مل اگرچه بسال از همه
کلان‌تر بود لیکن از بد شگال و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر میداشت و بنا بر تو همی
که پدر را از کردار ناهموار او بود پیوسته در حبس میگذرانید و لیعبد از فوت راجه باسو چون
دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت ملک این بیدولت
بخطاب راجگی و منصب دو هزاری سرافراز ساخته محال زمینداری پدرش مبلغها
از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه
بی خان بجهت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار تقصان بدشواری
ید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد در
ناسازی و فتنه انگیزی در آمده پرده آزرم از میان برگرفت باوردم مشارالیه
منازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه احوال آن برگشته
رخوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود صریح نوشت که آثار
ددلنحواهی از وجنات احوال او ظاهر است و چون شکل مرتضی خان سردار عمده

بالشکرگران درسان کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدمت ذوالقدسی الالقاب جهانبانی گیتی ستانی شاه جهان ملتجی گشته عرض داشت
نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب
ساختن و برانداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم داشت امید که باعث حیات و
سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند بر سخن مرتضی خان
نهایت اعتماد بود ولیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبهه بر حواشی خاطر دولتوان
نشست که مبادا امزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد و شورش درآمده و غور
ناکرده او را متهم می ساخته باشد مجملاً بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رقم
عفو بر جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن این حال مرتضی خان بجوار
رحمت الهی پیوست و فتح قلعه کانگره روزی چند در عقده توقف افتاد چون این
فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال او نموده بهمه سان زود مشمول
عواطف و مراحم بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان بمهم دکن
رخصت فرمودند و بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد
وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره شد هرچند این بی سعادت را با خود در کوهستان
راه دادن از آیین حزم و احتیاط دور بود ولیکن چون افتتاح این عقده دشوار
بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر بارادهٔ اختیار ایشان باز داشتند
و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده او را

با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی
نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نموده حتی که
صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت از و متمشی نمی شود اگر
سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر میشود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته
راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان است با فوجی از مردم تازه زور
بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله
و تزویر پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از
بنده های درگاه را بهانه آنکه مدتها محنت یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت
نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون
بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثر بمحال جاگیر خود رفتند
و معدودی از مردم روشناس در انجا مانده بودند دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت
سید صفی که در زمره سادات بارهه بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی
از برادران و خویشان پای همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی
بزخمهای کاری که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار است آبروی جاوید یافتند و آن
بی سعادت از میدان کارزار جمعی را برگرفته به نکبت سرای خود برد و جمعی از جان گذشتی
پای خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول
دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخته

از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای
کردار خویش گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند درینولا خان خانان سپه‌سالار
باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ سعادت نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر
گذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از
چندان دیرین خدمت را که بمیامن عواطف و مراحم روزافزون جوانی از سر گرفته
بود مجدد او بصاحب صوبگی مالک خاندیس و دکن سربلند می‌بخشید و خلعت خاص با کمر
شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل
و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمدة الملک
با لشکرخان راست نمی‌آمد عابد خان را بخدمت دیوانی دکن بلندپایگی بخشید روز
مبارک شنبه بیستم دی ماه الٰهی در کنار کول فتحپور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و
بحکم اشرف دور کول پیمودند هفت کروه شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت
طاعون بافراط کشیده و کس بسیار دانه برآورده تلف می‌شوند بنابرین بتاریخ بیست
و یکم دیماه موافق غرهٔ صفر هزار و بیست و هفت هجری معمورهٔ فتحپور بنزول رایات
جهانگشا آراستگی یافت و مقارن این حال بزیارت روضهٔ غفران پناه شیخ سلیم چشتی
تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار فرمودند یکی از اعاظم آثار که در زمان
دولت و عهد خلافت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است
و بی رواق عمارتی است عالی از سیاحان روی زمین استماع یافته که مثل این

مسجدی در ہیچ بلادی از معمورۂ جہان نیست عمارتش ہمہ از سنگ در غایت صفا اساس
یافتہ پنج لکہ روپیہ از خزانہ عامرہ خرج شدہ تا باتمام رسیدہ و دراین مسجد مشتمل است
بر دو دروازۂ کلان بزرگ از آن کہ طرف جنوب واقعست در غایت ارتفاع و نہایت
تکلف پیشطاق این دروازہ دوازدہ ذرعہ عرض و شانزدہ ذرعہ طول و پنجاہ و دو ذرعہ
ارتفاع دارد و سی و دو زینہ بالا باید رفت و دروازۂ دیگر خوردتر از این روبشرق واقع است
طول مسجد از مغرب تا مشرق دیوار ہا دو صد و دوازدہ ذرعہ است از آنجملہ مقصورہ
بست و پنج و نیم ذرع است و پانزدہ ذرع در پانزدہ ذرع گنبد میان است ہفت
ذرع عرض و چہار دہ ذرعہ طول بست و پنج ذرعہ ارتفاع پیشطاق است و بر
دو پہلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خوردتر است دہ ذرع در دہ ذرع ہم
ایوان ستون دار ساختہ اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و ہفتاد و دو ذرع
بر اطراف لو دو ایوان و ہشتاد و چہار حجرہ است عرض حجرہ چہار ذرع و طول
پنج ذرع و ایوان بطول دہ ذرعہ بعرض ہفت و نیم ذرع و در صحن مسجد سوای مقصورہ
و ایوان در یکصد و شصت و نہ ذرع طول یکصد و چہل و سہ ذرع عرض است و بالای
ایوانہای دور مسجد گنبد ہای خورد ساختہ اند کہ در شبہای عرس و ایام متبرک کہ
شمع در میان نہادہ دور آنرا بپارچہ ایوان میگیرند و از عالم فانوس مینماید و زیر صحن
مسجد را برکہ ساختہ اند کہ در ایام برسات آب باران مملو می سازند و چون فتحپور
کم آب و بد آب است باہل این سلسلہ و مجاوران و متکفان این بقعہ پیوستہ ملازم

این مسجد انہدتمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازہ کلان بہ سمت شمال مایل بمشرق روضہ شیخ است قدس سرہ العزیز میان گنبد ہشت ذرع و در گنبد ایوان سنگ مرمر کہ پیش آنرا از پنجرہ سنگ مرمر ساختہ در غایت تکلف و مقابل این روضہ بسمت مغرب باندک فاصلہ گنبد دیگر واقع است کہ اولاد و عشایر شیخ در آنجا آسودہ اند

سوانح اقبال فتح قلعہ مورودمہریست و شکست سورجمل مقہور

تفصیل این مجمل آنکہ چون راجہ بکرماجیت بدانچہ دوبیوست سورجمل برگشتہ روزگار خواست کہ روزی چند بسر بر دشاراليہ کہ از حقیقت کار آگہی داشت بسخن او نپرداختہ قدم جرأت و جلادت پیش نہاد و آن مخذول العاقبت بجنگ سعت پای او بار قایم داشت بلوازم قلعہ داری ہمت گماشت و باندک نرد و خورد کس بسیار کشتن دادہ راہ آوارگی سپردہ قلعہ مورود مہری کہ اعتقاد قوی آن برگشتہ بخت بود بی محنت و تعب ہر دو مفتوح گردید و ملکی کہ ابا عنجد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن گشتہ بادیہ ضلالت و ادبار بحال تباہ پناہ بکوہی و دشوار برده خاک ذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت و راجہ بکرماجیت ملک او را پس پشت گذاشتہ بتعاقب او شتافت چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایستہ نقارہ براجہ مرحمت شد و از غرایب آنکہ سورجمل مقہور برادری داشت جی کرن نام چون حضرت شاہنشاہی او را بخطاب راجگی و مرتبہ امارت بلند مرتبہ ساختہ ملک پدرش را باز رو سامان کرد او و آنہ

بہ سیم وشریک بشمار الیہ از زانی داشتند بجہت مراعات خاطر او جگت سنگہ را کہ با برادر
نیز سازگاری نداشت منصب قلیلی مقرر نمودہ بصوبہ بنگالہ کسیل فرمودند وآن بیچارہ
دور از وطن در غربت روزگاری بخواری ودشمن کامی گذرانیدہ انتظار لطیفہ غیبی داشت
قضارا بطالع او چنین منصوبہ نشست وآن برگشتہ بخت تیشہ برپای دولت خود
زدہ گزیر جگت سنگہ را بسرعت ہرچہ تمام تر بدرگاہ والا طلبداشتند بخطاب راجگی
ومنصب ہزاری ذات وپانصد سوار سرافراز ساختہ بست ہزار روپیہ وخنجر مرصع واسپ
وفیل مرحمت فرمودہ نزد راجہ بکرماجیت فرستادند

آغاز سال چہاردہم از جلوس میمنت مانوس جہانگیری

روز مبارک شنبہ چہارم شہر ربیع الآخر ہزار بست وہشت ہجری خورشید جہان افروز
بہ برج حمل درآمد سال چہاردہم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد درین روز شاہزادہ
گیتی ستان شاہجہان کہ غرہ ناصیہ مرادات وفروغ جبہہ سعادت است جشن عالی
ترتیب دادہ منتخب تحف روزگار از نفایس ونوادر ہر دیار برسم پیشکش معروض
بساط اخلاص گردانیدند از آن جملہ یاقوتی است بست ودو سرخ در رنگ و
آب واندام تمام عیار است یک لکہ ودو ہزار روپیہ قیمت شد دیگر لعلیست قطبی
قیمت آن چہل ہزار روپیہ ودیگر شش دانہ مروارید غلطان کہ یکی از آنہا یک
تانک وہشت سرخ وزن دارد وکلامی ایشان بہ بست وپنجہزار روپیہ در احمدآباد
ابتیاع نمودہ اند وپنج دانہ دیگر بسی ہزار روپیہ ویک قطعہ الماس کہ ہیژدہ ہزار

روپیه بها وارد خنجری پرداز مرصع با تیغه شمشیر در زر گرخانه ایشان با تمام رسیده و گزجواهر آن که بجهت تراشیده لکها برده اند پنجاه هزار روپیه قیمت بر آمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یکی از پادشاهان نشده و نقارهای بیست از طلا و نقره و یک جفت نقاره مرسل نواز طلا و هم کورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقارخانه پادشاهان ذوی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده و مجموع شصت و پنج هزار روپیه بر آمده و دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته و دیگر دو زنجیر فیل برنا و پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش فرستاده بود فیل اول با ساز طلا و دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس گجرات که در کرکراق خانه بادشاهی ترتیب فرموده بودند اگر بتفصیل مرقوم گردد بطول می کشد القصه قیمت مجموع پیشکش قریب پنج لک روپیه شد درین تاریخ خبر فوت میرزا شاهنواز خان خلف سپهسالار خانخانان رسید جوان وجیه و رشید و عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پرداز می گساری او با فراط کشید همتش بلند پرواز و نگاهش در سپهر و شجاعتش با تدبیر همراه و خوش بود در ضبط ملک و انتظام سپاه عدیل و نظیر خود نداشت و با این همه خوبیها کم کرم و به لباس بود چون خان خانان به برهان پور پیوست گرامی فرزند را بغایت زرد و زبون یافته بمداوا و معالجه پرداخت بعد از آن روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سود مند نیامد

زمین نگاراں رخت زندگانی ازین خاکدان ظلمانی بہ نزہتکدۂ جاودانی کشیدہ در خدمت
درگاہ بخود کامی روزگار بسر بردہ نقد حیات در باخت این واقعہ بر خاطر حق شناس
حضرت شاہنشاہی سخت گران آمد داراب خان را بمنصب پنجہزاری ذات و سوار
سرافرازی بخشیدہ خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت نمودہ بجای برادر شش
سرداری صوبہ برار و احمدنگر رخصت فرمودند مقرب خان را با عدم استعداد و استحقاق
سرداری از حق شناسی و قدردانی نظر بر سبقت بندگی و خدمت نمودہ بصاحب صوبگی
بنگالہ و بہار سرافرازی بخشیدہ و خلعت و فیل و اسپ و خنجر و پانزدہ ہزار روپیہ برسم مساعدت
عنایت شدہ درین ولا شاہزادۂ سلطان پرویز از الہ آباد آمدہ بسجود و سدۂ خلافت
جبین اخلاص نورانی ساخت راجہ کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاہزادہ
دولت بار یافت رشتہ زنجیر فیل و یک لک روپیہ نقد پیشکش سر و صدا شنید خلال
درین حال شاد بیگ خان کہ بخطاب خان دوران ممتاز بود بنا بر کبر سن و ضعف
پیری استعفا جست و حضرت شاہنشاہی آن دیرین خدمت را کامیاب
خواہش ساختہ پرگنہ خوشاب را کہ از جاگیر قدیم او بود و عبارہ دو ہزار روپیہ حاصل آن است
وجہ مدد خرچ او عنایت فرمودند پسران او را دستور سابق ہر یک منصب و
جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت سورج سنگہ نبیرۂ راجہ مالدیو رسید کہ در دکن
اجل طبعی خیمہ ہستی برنبست گج سنگہ پسر او را بمنصب سہ ہزاری ذات و دو ہزار
سوار و خلعت راجگی و فرق نوبت برافراختند درین ولا حکم شد کہ از آگرہ تا لاہور بر سر ہر کروہ

میل بسازند که علامت کروه باشد و در پهلوی میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش
آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند و مانند خیابان دو رسته درخت نشانند

نهضت رایات جهان کشای بسیر کشمیر

روز شنبه مبارک بست و چهارم مهرماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب
تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بحراست
دارالخلافه آگره گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره باو مرحمت شد
و روز مبارک شنبه هشتم پرگنه متهرا مورد اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی
بتماشای بندراین و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند. و از بیرون به تکلفات افزوده
لیکن از درون چندان شیرک و پرستک خانه کرده که بتعفن آن سر بدرون نمیتوان
درآورد و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب الهآباد و محال خویش دستوری یافته
عنان معاودت معطوف داشت در اوراق سابق احوال گسائین اجدروپ
که در اوجین گوشه انزوا اختیار کرده بود مرقوم گشته درینولا از اوجین بمتهرا که از
اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمون بآئین دین خویش
یزدان پرستی میکرد حضرت شاهنشاهی ظلمت کده او را بنور قدوم سعادت لزوم
روشنی بخشیده و دیر زمان ممتد در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو
بطول کشیده بود و در نهانی رای اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت و تقریب

دریافت که سخن او و باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود تعصب دین داری که سرشت
او بدان مجبول بود بی اختیار تنها از خویش و بیگانه نزد او رفته درباب خلاصی خسرو
بخشوع و زاری التماس نمود بازکه حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند.
بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت و دل آنحضرت را بر و
مهربان ساخت و مجدد النقوش جرایم آن بی دانش کوتاه اندیش بزلال عفو
شست وشو یافته به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال او
زدوده از قید برآورده و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست و
نهم آبان ماه دارالسلطنت دهلی بورود موکب اقبال آراستگی یافت و بیست و یکم
آذرماه بپرگنه کرانه که وطن مقرب خانست معسکر دولت گردید بی تکلف جای تمام
خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقربخان باغ عالی ساخته انبه ها که درباغ
او بیشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد از دکن و گجرات و ملکهای دوردست هرجا
تعریف انبه شنید تخم آنرا آورده درین باغ نشانید و بغایت خوش شده دیوار
پخته که بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگه است خیابانها را فرش بسته و درمیان
باغ حوضی ساخته طول دولیست و لبست ذرع و عرض دولیست ذرع و درمیان
حوض صفه ماهتابی لبست و دو ذرع مربع ساخته از درختهای گرم سیری و سردسیری
اکثر درین باغ هست حتی نهال پسته سبز شده سروهای خوش قد باندام داردروز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون درشکوی اقبال شاهزاده

گیتی ستان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرصهٔ وجود نهاده بود و روز مبارک شنبه
نوزدهم جشن عالی ترتیب وزن شمسی انعقاد یافت حضرت شاهنشاهی و حضرت عالیات
پرداختند و پیشکش عالی کشیدند از اقسام نفایس و لآلی در آنچه پسند افتاد یک لکه
و کی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه والده های خود گذرانیدند و بر لب آب بیاه
جشن پادشاهزادهٔ بلند اقبال آراستگی یافت و راجه بکرماجیت که قلعهٔ کانگره را محاصره
داشت بحسب عرض بعض مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت
چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست
میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستانی را به دیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه
بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافرازی یافته بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره
عنان مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه دریای کلانور بورود موکب مسعود آراستگی
یافت و درین گلزمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ
خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سوم ماه خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری
رفته بود از ایران آمده بدولت زمینبوس سعادت اندوخت و معروضداشت که زنبیل بیگ
ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از اتفاقی که شاه
بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقم زده کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان
صفحهٔ روزگار حمل بر اغراق خواهند فرمود همواره در محاورات خان عالم را جان عالم خطاب
می فرمودند و زمانی از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی باشی لفزرت

درکلبۂ خویش خواستی بسر برد بی نگاهت بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه
برتری نهاد نقش الامر آنکه خانعالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید چون
ازخدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید شاه خود بعنایت آمده عذر بار
خواست از نفایس و نوادر که خان عالم آورده و بهترین تحفهای او توان گفت مجلس تصویر
جنگ صاحبقران گیتی ستان است به القمش خان شبیه آنحضرت و اولاد و امجاد و امرا
عظام که در آن جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و در زیر هر صورت نوشته
که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و پنجاه صورت مصور نام خود را خلیل میرزا
شاه رخی نوشته کارش بنهایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و
مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان می شد که بهزاد باشد و چون بحسب
تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق
کرده درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشید این چند

بیت از وست ابیات

زغارت چمنت بر بهار منت هاست	که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند
لب از گفتن چنان بستم که گوئی	دهان بر چهره زخمی بود به شد
دو لب دارم یکی در مے پرستی	دگر در عذر خواهیهاے مستی

مقارن این حال سلطان قمی رباعی گذرانیده رباعی

گردی که ترا از طرف دامان ریزد	آب از رخ سرمه سلیمان ریزد

ای خاک درت باشمعان فشانند	اندی عرق جبین شاهان ریزند

درین وقت راقم اقبالنامه رباعی بابا طالب اصفهانی که از ان جنس سخن بود مشعر شکست بنهایت خوش و آنحضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند رباعی

از بهر علاج خود چشانی گرچه شد	خون ریزی و آستین فشانی گرچه شد
ای غافل ازآنکه تیغ هجر تو چه کرد	خاکم بفشار تا بدانی گرچه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از صفاهان برآمده بسیر و سیاحی گذارش بکشمیر افتاد و از نفاست جا و لطافت آب و هوا اول نها در آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نموده و بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر سلطنت حضرت شاهنشاهی که سن عمرش از صد درگذشته بود در گذشت از غرایب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بنظر درآمد باریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه را از یک قبضه بیشتر بود و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند میادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یکسر مو تفاوت ندارد و غره اسفندارمذ ماه در پرگنه کری بشتاب شکار قمرغه توجه فرمودند هشتاد و یک قوچ وحشی چکاره شکار شد چون مهابت خان مدتها از دولت حضور محروم داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت

خانخانان بمنصب پنجهزاری ذات سه‌هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ باه نظام قاسم
رهتاس منجم ازروی گیهان پویی گشت عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید بخش
فتح کشتوار آمد فرمان رحمت عنوان با خلعت وخنجر مرصع فرستاده محصول یکساله
ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور مقام
باباحسن ابدال محل نزول رایات جلال گردید

روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه وسوم از عمر همایون حضرت شاهنشاهی آغاز شد

چون درین راه کوه وتل ونشیب وفراز بسیار بود ویکدفعه عبور لشکر منصور متعذر بود
مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی چند توقف فرموده آسوده
قطع مسافت نمایند واعتماد الدوله الغ تاتی صادق خان بخشی وارادت خان میرسامان
باعمله بیوتات وکارخانجات بیرون عبور نمایند مرزا رستم وخان اعظم وجمعی از بندهای
براه پونچ دستوری یافتند وموکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط منفعت
فرمودند درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگ رسید حکم شد که راجه کشن داس فرمان رحمت
عنوان با خطاب رانائی وخلعت واسپ وفیل بجهت کنور کرن برده مراسم تهنیت
وتعزیت تقدیم رسانند بیست ویکم ماه مذکور در موضع پکلی نزول موکب اقبال اتفاق
افتاد مهابت خان را بعنایت خلعت پوستین واسپ وفیل سرافراز ساخته بخدمت
پیشکش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر درآمد که زبان از تعریف آن قاصر است

بعضی سرخ آتشین برنگ گل انار و بعضی برنگ شفتالو بلکه از آن سبزتر گویا چند گل جعفری را
بیک دگر دوخته بسته اند درخت انزروت زرد آلو کلان تر میشود گلهایش سراپای
درخت را فرو می گیرد و برگ گلش اندکی ترشی دارد درین دامن کوه بنفشه خودرو بسیار است
در غایت خوشبوی رنگش از بنفشه باغی کمتر است شب بست و دوم باران شد و
هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه ها مسلس بود از باران لغزندگی بهمرسانید چاروای
لاغر هر جا افتاد بر نخاست و بست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شده اند
امرا الضبط و بتیا مد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند و بست و سوم سلطان حسین
زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زردآلو صحرا صحرا
شگوفه کرده سراپا گرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت
ولایت پکلی سی و پنج کروه در طول و بست و پنج کروه در عرض است مشرق رویه
کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اٹک بنارس و جانب شمال کوه کشتوار بطرف جنوب
کوه پنج از مضافات کشمیر است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده
بما وراء النهر توجه عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت
انتساب بودند درین حدود بورت و جست نموده گذاشتند میگویند که ذات ها قابق است
اما شخص نمیدانند که در آن وقت کلان تر اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود را لاهوری
مشخص اند و بزبان حیوان متکلم و حقیقت مردم و ستور نیز ازین قیاس باید کرد در زمان
حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار و معتبر بود و درین تاریخ بهادر نام پسر او

اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارد لیکن نزاعی که لازمهٔ زمینداریست پیوسته بر سر حد حصتی
دارند. اینها همیشه دولت‌خواه آمده‌اند. چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله
کم بدست می‌آید بجهت تخفیف لشکر مقرر کردند که
کار خانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آذوقه برگیرند
و خواجه ابوالحسن میر بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می‌آمده باشد. بیست و پنجم از پل
رودخانهٔ بین سو که عبور اتفاق افتاد. این آب از میان کوه که با بین ولایت بدخشان
و تبت واقعست برآمده. درین منزل دو شاخ شده. متصدیان پیشخانهٔ عالی بجهت عبور
لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هیزده ذرع و دوم چهارده ذرع و در
عرض هرکدام پنج ذرع. و طریق ساختن پل آنکه درخت‌های کلان بر روی آب می‌اندازند
و هر دو سر آنرا بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوبهای سطبر بر روی آن انداخته
میخ و طنابها قوی و مضبوط می‌سازند. باندک مرمتی سالها برجاست. فیلان را پایاب
گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند. روز مبارک‌شنبه بیست و ششم برکنار رود
خانهٔ کشن گنگا منزل شد. دو روز قبل ازین حکم شده بود که ملازمان اقبالنامه پیشتر شتافته
بسر زمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد بجهت جشن نوروز امتیاز نمایند. اتفاقاً در آن طرف
رودخانهٔ مذکور پشته بود واقع مشرف بر آب سبز و خرم. بر فراز آن سطح پنجاه ذرع که گویی
کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روز مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان‌افروز
بر فراز آن آراستگی یافت. چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی

فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت

آغاز سال پانزدهم از جلوس اشرف جهانگیری

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و بست و نه هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد بلب آب رود خانه کشن گنگا جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت سال پانزدهم از جلوس همایون آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریاست بهمت است دو جانب کوه بلند دارد و ازمیان عمده آب در غایت تندی بر جوش و خروش سنگها بدر چنانچه فیل کلان باشد نمی تواند پای خود را قایم ساخت چون این گتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر می شد بکمترین بنده حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ متنفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو خان و خانعالم و دیگر بندهای اردو را یک منزل در قفا می آورده باشند قضارا خیمه و دنگاه این حقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتیم که درباب من چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را در پای کتل بهلباس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند اتفاقات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب منزل فقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند نورجهان بیگم و سایر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری

دهان نزدیکی بامداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و
مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایرهٔ فقیر نمایان گشت ظهور این معنی را
از اتفاقات غیبی شمرده با حضرات عالیات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب
برف و باد محفوظ نشستند و از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شده
از استماع این نوید جان بخش سراپا ساخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبهٔ
خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این بیت را خواند بیت آمد خیالت نیم شب
جان دادم و گشتم خجل + خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه در رسد + انچه در بساط
بود از نقد و جنس و جماعت و ناطق تفصیل داده برسم پیشکش و پای انداز معروض داشت
همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید بجوا هر اخلاص ما
بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تائیدات طالع اوست
که مثل مین بادشاهی با اهل حرم خود یک شبانه روز در خانهٔ او براحت و آسودگی بسر برد
او را در امثال و اقران بلکه اهل جهان چنین سرافرازی روزی شود و نیز از تائیدات
غیبی آنکه خیمهای متعدد و مفروش و جامه خواب و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات
ضروری انچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی
نشده چندان سیلاب کشید که بخادمان حرم سرای عزت و بندهای که در رکاب دولت
سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم در موضع کنهای نزول موکب منصور
اتفاق افتاد سروپای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب

این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار حکم شد درین روز خبر رسید که
سهراب خان پسر مرزا رستم خان در آب بهت غریق بحر فنا گشت و تفصیل این اجمال
آنکه او یک منزل عقب می آمد و در مستی جوانی و نشاء شراب بخاطرش رسید که بدریا در آمده
غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که یا در آوردن
تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هرچند مردمش مانع آمدند و گفتند که
درین قسم هوای سرد بی ضرورت درآنچنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند
درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نشده از آشوب مستی و غرور
جوانی باعتماد شناوری خود با یک نفر خدمه و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن آب بازی
بی نظیر بودند بر فراز سنگی که برلب آب بود برآمده خود را بمیان دریا انداخت و بمجرد افتادن
از تلاطم امواج نمی توانست خود را جمع ساخت افتادن همان و رفتن همان کشتی گیر
بهزار جان کندن خود را بساحل سلامت رسانید مرزا رستم را خوب تعلقی و عجیب محبتی
باین پسر بود در راه پونچ از استماع این خبر جانکاه و دلخراش جامهٔ شکیبائی چاک زده بیتابی و اضطراب
بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه ملازمت
گردید از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه مرزا دیگر فرزندان هم داشت لیکن پیوند دل
باین فرزند داشت و سنش بیست و پنج بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدر بود
سواری فیل را خوب می دانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه
سوار شود و در سپاهگری بغایت چسپان بود چون از گتلهای گذشته در موضع هتیا منزل ۲۰

شده صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای غریب
که مخصوص این ملک است بنظر درآمده درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است
بغایت عالی از جای بلندی ریزد و نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر
درآمد لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباره موله منزل شد باره موله
از قصبهای معتبر کشمیر است بر لب آب بهت واقع است جمعی از سوداگران کشمیر درین
قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته اند و مرفه الحال روزگار بسر میبرند
پیش از ورود موکب مسعود بجهت عبور اکثری ازینها کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند
چون ساعت درآمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها
نشسته متوجه شهر شدند و درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام
عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روزافزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش
ظل الهی بخ اختصاص یافت الحق این خدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر
تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه وهم شهریور ماه
الهی سنه چارده از جلوس والا دلاور خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح
کشتوار پیش نهاد همت ساخته و حسن نام پسر خود را با گرد علی میربحر بمحافظت شهر و حراست
سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک والی چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و آن
نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بود وندهت نامی از برادران خود را با جمعی در مقام
دلسو که متصل بکتل تجال واقع است بجهت احتیاط گذاشته و از منزل مذکور

تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با لشکر
عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری را در پی تعیین فرمودند و جمال نام
پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کارطلب سر اول فوج قرار داد و همچنین دو فوج دیگر
بدست راست و چپ خود مقرر کرد که میرفته باشند چون راه برآمدن اسپ نبود چند اسپ
بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کتل بازگردانید بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب
کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران
بدسرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا بمهدرکوت که یکی از محکمه‌های غنیم بود شتافتند
و در آنجا فوج جلال و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان
برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار
کوه و کتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بپای مردی همت پیموده تا دریای مرو شتافتند
و در لب آب مذکور آتش قتل اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده
بظهور رسانیدند و اپی چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته‌ها پشته‌ها شدند
اپی چک ناچیده بدست و دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته و بمدرکوت که
بدان طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل
بگذرند بر سر پل جنگی عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین تند
نسبت شبا روز بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت از
هجوم بمدافعه و مقابله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاورخان از استحکام تهانجات سرانجام

آزو قدغن خاطر جمع نموده با لشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روباه بازی وکلای
خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نمود که بهادر خود را با پیشکش لایق بدرگاه می فرستم
چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه
رفته آستان بوس می نمایم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش نکرده لقد رخصت از
دست نداده فرستادهای راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام
شایسته بکار برده جلال پسر کلان او با جمعی از زنگان بحر شجاعت و جلادت بالای آب
رفته شناور دریای زخار خونخوار عبور نموده با مخالفان جنگ سخت در پیوست
و بندهای نمایان نشانه از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند چون آنها
تاب مقاومت در خود نیافتند تحمل نا شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت
قرین بازپل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاورخان در سمدار کوت معسکر
اقبال آراست دیار آب مذکور تا دریای چناب که اعظم دقوی آن سیاه جنبان است
دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهی است که عبور از آن آب میسور
میسر نشود و بجهت آمد و شد پیاده ها طنابهای سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبها
مقدار یکدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر آن طرف
آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز بلندتر تعبیه می نمایند که پیاده ها
پای خود را بر آن چوبها نهاده و هر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب
می رفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان رمنه گویند هرجا

منتظر گذشتن سیلاب نشسته بند و قچی و تیرانداز مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بود
دلاورخان جاله‌ها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان کارطلب بر جاله نشانده میخواست
که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت
و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند و دو نفر بیاری
شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بر آن طرف آب افتاده در چنگ
ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلاورخان تا چهارده روز در برابر کوشش پای همت
افشرده سعی در گذشتن آب میداشت و تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید تا آنکه زمینداری
رهبری نموده از جایی که مخالفان را گمان گذشتن نبود در منه بسته در دل شب جلال
پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب به دویست نفر از آن
راه بسلامت گذشته هنگام سحر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند و چندی
که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف تیغ
خون آشام گشتند و بقیة السیف جان تنگ پا از آن ورطه بلا برآوردند در آن شورش
یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد برآورد
که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند و بعد از
گرفتار شدن راجه منسوبان او هر کس هر جا بودند خود را بگوشه کشیدند دلاورخان از شنیدن
مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده با لشکر منصور از آب عبور نموده بمیدل
که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا [illegible] کروه مسافت بوده باشد

خواهر سنگرام راجه جمو و دختر سورج مل مرد و دیپ راجه باسو در خانه راجه است انخواهر سنگرام
فرزندان را سه پیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه چینبا و
دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم
راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار و پیاده
بحراست آنخاک گذاشت مجملاً از خصوصیات کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و
ارزن فراوان و بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است
قریب پانصد و بیست باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج هندوانه فرداعلی بهم میرسد
خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زردآلو و امرود ترش
و زبون می باشد اگر ترتیب کنند ممکن که خوب میشود شهی نام زریست مسکوک که از
حکام کشمیر مانده یک نیم آنرا بیک روپیه می گیرند و در سودا و معامله که پانزده شهی را
که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهی حساب می کنند سیر وزن هندوستان را یک
اعتبار کرده اند رسم اینست که راجه از محصول زراعت خراجی نمی گیرد و بر سر خانه در سال
شش شهی که چهار روپیه باشد می گیرند و زعفران را در کل بیلونه جمعی از راجپوتان
که هفتصد نفر تو بچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غالباً در وقت فروختن زعفران
از خریدار به سرشی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه می گیرند کلیهٔ حاصل راجه بر جریم
است با اندک تقصیری مبلغ کلی می ستانند بهمه جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل
تا حصل او باشد در وقت کارشش هفت هزار نفر پیاده جمع می شود در میان آنها

اسپ کم هست قریب پنجاه اسپ از راجه و عمه‌های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام
دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و سوار بضابطهٔ جهانگیری بوده باشد
چون دیوانیان عظام بنسق شایسته بجاگیر تنخواه نمایند حقیقت از قرار واقع ظاهر خواهد شد
که چه مقدار جاست روز دوشنبه پانزدهم بعد از دو پهر و چهار گهری بمبارکی و فرخی در عمارتی
که مجدداً بر کنار تال دل احداث یافته ورود موکب فتح آمود اتفاق افتاد تال حسب الحکم
حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک استحکام اساس یافته غالباً هنوز تا تمام است
یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین بانجام رسد روز سه‌شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم
راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس فرمود خالی از وجاهت نیست لباسش کوش
اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله
شهری ظاهر شد حکم فرمودند که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را به درگاه حاضر
سازد از قید و حبس نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغ بال روزگار
بسر خواهد برد والا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که
اهل و عیال خود را بجلازمت می آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام هرچه حکم شود

اکنون مجملی از اوضاع و خصوصیات کشمیر مرقوم می گردد

کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعد صد و پنج
درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است
و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راج ترنگی که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی

بنارسی ترجمه شده است مفصل مرقوم است در تاریخ سنه هشتصد و دوازده هجری هنوز
اسلام رونق و بها پذیرفته بود و نفوذ اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال
حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
فتح فرموده اند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد
قرین است ملک کشمیر در طول از کوتل بهلولپش تا قدرپر پنجاه و شصت کروه جهانگیری
و در عرض بست و هشت کروه زیاده نیست و از ده کم شیخ ابوالفضل در اکبرنامه تخمیناً
و قیاساً نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قدرپر کیصد و بست کروه است
و در عرض از ده کم نیست و از بست و پنج زیاده نه حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی
از معتمدان کاردان را فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند که حقیقت از قرار واقع
نوشته شود چون قرار داده است که حد هر ملکی تا جایی است مردم بزبان آن متکلم باشند
بنابران از بهلولپش که پانزده کروه آن طرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد
این حساب پنجاه و شش کروه برآمد در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت کروه
که درین دولت معمول است موافق ضابطه الیست که حضرت عرش آشیانی بسته اند
هر کروهی پنجهزار ذرعه است و یک ذرعه حال دو ذرعه شرعی میشود هر جا کروه یا گز مذکور
میگردد مراد از آن کروه و گز معمول حال است نام شهر سری نگر است دریای بهت
از میان معموره میگذرد و سرچشمه آن را ویرناک امند از شهر چهارده کروه بر سمت جنوب واقعست
و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل

از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد می نمایند و پل را
باصطلاح این ملک کدل گویند و در شهر مسجدی است بغایت عالی از آثار سلطان سکندر
در هشتصد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز باتمام
نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاد و در هشتصد و نه ابراهیم ماگری وزیر سلطان محمد بخش
انجام آراستگی بخشیده از آن تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجاست از محراب
تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنجاه ذرع و عرض یکصد و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق
و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از احکام کشمیر اثری
بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار
است و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال پر آب می ماند و طعمش متغیر نمیگردد
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل هیمه و غله بر کشتی است و در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد
کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده و ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هفت پرگنه است آنرا
دو لخت اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کامراج گویند ضبط
زمین و داد و ستد زر و سیم رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات نقد جنس را خروار شالی
حساب کنند هر خرواری سه من و بیست سیر بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یک من
اعتبار کرده و چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک دانند جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار و پانزده ترک که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک
و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و بضابطه حال جای هشت هزار و پانصد سوار است

دراه درآمد کشمیر متعدد است و بهترین راه ها راه بهنبر و پکلی است اگرچه راه بهنبر نزدیک تر است
لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر بیاد بیند منحصر در راه پکلی و دیگر راه ها دران موسم از برف مالامال
می باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر بسبیل ایجاز و اختصار
از اوضاع و خصوصیات آن رقم زده کلک بیان میگردد کشمیر باغی است همیشه بهار یا
قلعه ایست آهنی حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت فزا و درویشان را خلوت کده ایست
دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون و آبهای روان و
چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان
گل سرخ و بنفشه و نرگس خودرو و نیز انواع گلهای و اقسام ریاحین از آن بیشتر که بشمار
درآید و در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام
خانها از مشعل لاله بزم افروز گلهای مسطح و سه برگهای مروج را چه گوید نظم

شده جلوه گر نازنینان باغ — رخ افروخته هر یکی چون چراغ
شده مشک بو غنچه در زیر پوست — چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز — تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر — چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه گلشن شده — چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده — گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شگوفه در غره

انتها ذکر می شود و در ملک کشمیر از نیایل فرو روی و در باغات شهر نرم و تره مذکور و
انجام شگفته تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است عمارت کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه
آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاک پوش کرده در بهار لاله چوغاشی می نشانند
سال بسال در موسم بهاری می شگفد و بغایت خوشنماست و این تصرف مخصوص بکشمیریان است
وامسال در باغچه دولتخانه و بر بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات
فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوشبوی میشود و قسم دیگر صندلی رنگ
آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمده یکی
بسیار خوشبوی است و دیگر گل است صندلی رنگ و لیکن در نهایت لطافت و نزاکت
از عالم گل سرخ و بوته اش نیز بگل سرخ مشابه دارد و گل سوسن دو قسم می باشد آنچه در باغات
است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی است اگرچه کم رنگ است اما خوشبوست
گل جعفری کلان و خوب می شود بوته اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها
وقتی که بکمال رسیده و گل کرد کرمی پیدا میشود و بر گلش تارها پر دو از عالم عنکبوت می تند
و ضایع می سازد و بوته اش را خشک می کند و گلهایی که در باغات کشمیر بنظر در آمده از
حساب و شمار بیرون است و آنچه نادرالعصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد
گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو نبود محمد قلی
افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت بار آمده زردآلوی پیوندی
نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت الحال فراوان است

والحق زردآلوی کشمیر خوب میشود و در باغ شهرآرای کابل درختی بود میرزائی نام بهتر از آن
در کابل خورده نشده بود و در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغهای پادشاهی است
ناشپاتی فرد اعلی میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک به ناشپاتی سمرقند است و سیب
کشمیر بخوبی مشهور است وامرود وسطی میشود انگورش فراوان است و اکثر ترش و زبون
انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد و خربوزه بغایت نازک و شیرین و شکننده
میشود لیکن اکثر آنست که چون به پختگی رسد کرمی در میانش بهم رسد و ضایع می سازد
و اگر احیاناً از آسیب کرم محفوظ می ماند بغایت لطیف میشود شاه توت نمی باشد
و توت سایر صحرا صحرا است و از پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غالباً توتش
قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ پیوند کرده شده و برگ توت بجهت کرم پیله
بکار میرود و تخم پیله از گلگشت و تبت می آرند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر
ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد از آنکه کاسه از آن در کشند بقدر سرکه می بهم میرسد
از سرکه اقسام اچار می سازند و چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیر است
انواع حبوبات دارد بغیر از نخود و اگر بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال
سوم به شاک مشتبه میگردد برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات
باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون می شود چنانچه خشکه نرم می پزند
و میگذارند که سرد شود و بعد از آن میخورند آنرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
مردم کم بضاعت حصه از آن بهته شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند و نمک از هندوستان

می آرند و در بهت نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت
تغیر ذائقه دران می اندازند و بعضی که تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چهارمغزی می اندازند
و روغن چهارمغز تلخ و بدطعم میشود بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در
طعام اندازند و آنرا سده پاک نامند بزبان کشمیری چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه
سه چهار روز بماند متغیر میگردد گاومیش نمی باشد گاو نیز زبون و خرد می باشد گندمش ریزه
و کم مغز است و نان خوردن رسم نیست گوسفند بی دنبه می باشد عام مردم هندوستان
آنرا بهیده میگویند گوشتش خالی از نزاکت و درست فربهی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سونا
ذخیره فراوان می باشد و ماهی هم از قسم فلوس دار و بی فلوس میشود اما بغایت زبون و
تجویز ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد و زن کرته پشمین می پوشند آنرا پتو گویند و فرضا اگر
کرته پتو نباشد اعتقاد ایشان آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست
شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرمودند از فرط اشتهار حاجت بتعریف
نیست قسم دیگر تهرمه است از شال موجدارتر ملایم می باشد و دیگر درمه است از عالم زنگ
برده فرش می اندازند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را
از تبت می آرند در اینجا عمل نمی توانند آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که مخصوص تبت است
و دیگر در کشمیر از قسم شال پتو هم می بافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می باشد
بجهت لباس بارانی خوب است مردم کشمیر سر می تراشند و دستار گرد می بندند عورات عوام
لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال چهار سال بکار می برد

وناشسته از خانهٔ بافنده آورده کرته می دوزند تا پاره شدن آب نمی رسد ازار پوشیدن
عیب است کرتهٔ دراز فراخ تا سر پای افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه
بر لب آب واند یک قطرهٔ آب تن آنها نمی رسد مجملاً ظاهر اهل کشمیر خصوص از عوام الناس
بغایت چرکین و بی صفاست ارباب صنایع در زمان مرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را
رونق افزود کمانچه و جیر و قانون و چنگ و نی شایع شد در زمان سابق سازهی از عالم
کمانچه میداشتند و نقشها بزبان کشمیری در مقامات هندی خواندندی آن هم منحصر در دو مقالی
بود بلکه اکثر به یک آهنگ می سرایند الحق مرزا حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار
است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی ، سواری مردم آنجا بر گونت بوده اسپ
کلان نمی داشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام می آوردندی
گونت عبارت از یابوست چهارشانه زمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان
می باشد آنچه در طرف بنگاله میشود آنرا تانگن میگویند آنچه ری چنگره ورنج جا پیدا میشود بعد
از آنکه این گلشن خدا آفرین بتائیدات دولت آئین تربیت خاقان سکندر تائین رونق
جا پیدا یافت بسیاری از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت نمودند گله های اسپ
عراقی و ترکی حواله نمودند که کره بگیرند و سپاهیان از خود نیز گله سامان کردند و در اندک
فرصت اسپان نیک بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و سه صد روپیه بسیار خریده
فروخته شد و اکثر تا هزار روپیه بهم رسید مردم این ملک آنچه سوداگران و اهل حرفه اند اکثر
سنی اند و سپاهیان شیعهٔ امامی و گروهی نوربخشی و طائفهٔ فقرای باشند که آنها را ریشی

گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن به بیساختگی و ظاهرآرائی می زیند و هیچکس را بدنمی گویند
و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمی خورند و زن نمی کنند پیوسته درخت
میوه دار در صحراها می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع برنگیرند
قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک
مانده اند و بزبان کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمی توان کرد لیکن کتابها
بزبان سنسکرت میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بعمل می آرند و سنسکرت زبانی است
که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای حالی
که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف
سنگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست
که آنرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند سمت شرقی کول دل واقع است و
مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری بپیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
حکم فرمودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند در عهد
دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار واقعست
و دیوار قلعه بر دور آن چسپان گشته کول دل مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف
بر آبست و درون دولتخانه باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات
در اینجا می نشستند چون درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد
براقم اقبالنامه حکم شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر منازل آن غایت جهد و جهد بتقدیم رسانند

در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت و در میان باغچه صفهٔ عالی
سی در سی ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته و عمارات را از سر نو تعمیر نموده بتصویر استادان
نادره کار رشک نگارخانهٔ چین ساخت و این باغچه را نورافزا نام فرمودند، در جمعه پانزدهم
فروردین دو گاو قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر اشرف گذشت در صورت
و ترکیب بگاومیش نیز شباهت و مناسبت دارد و اعضایش پر پشم است و این لازم
حیوانات سردسیر است چنانچه هر رنگ که از ولایت بهکر و کوهستان گرمسیر می آورند بغایت
خوش صورت و کم پشم می باشد و آنچه درین کوهستان هم میرسد بجهت شدت سرما و برف
پر موی و بدهیئت است کشمیریان رنگ کتل میگویند و هم درین ولا آهوی مشکین پیشکش آوردند
چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعام ازو بپزند و پختند سخت بیمزه و بدطعم
برآمد از حیوانات گوشت هیچ یک بزبونی و بدطعمی این نیست نافه در تازگی بوی ندارد بعد آنکه
روزی چند ماند خشک شد خوشبو میشود و ماده نافه نمیدارد مخصوص نر است درین دو سه
روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه پهاک و شالمار محظوظ بودند پهاک
نام پرگنه ایست بر آن طرف کول دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن جوی
خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان
اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ
توان شد و این مقام از سیرگاه مقرر کشمیر است روز یکشنبه غریب واقعه روی نمود
شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن انگنده

و چون مکرر احکام الصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف می گشت و درین
راه های خطرناک دگریوهای دشوار گذار یک چشم زدن ازان نونهال چمن اقبال غافل
نمی بودند تا بکشمیر نزول اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انکه ها و دایه ها چنین
وقتی غافل شدند لله الحمد که بخیر گذشت چون ازولاورخان کا ر خدمت شایسته بظهور
آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و پسر او نیز
بمناصب مناسب امتیاز بخشیدند روز چهارشنبه بقصد شکار کبک بموضع چار دره که وطن
حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین خوشی و سیرگاهی دل کشی است آبهای روان
و درخت های چنار عال دارد و در سر راه درختی است بل تهل نام که چون یکی از شاخهای
او گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص بهمان درخت است
اتفاقا در دیه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت
لازم نوع درخت است نه مخصوص یکدرخت در موضع راول پوره از شهر دو نیم کروه
بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس دران میان
استاده می توانند درینولا سید بایزید خان بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی شده
منصب دو هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه سایر مراحم
گشت درین تاریخ از عرایض سپه سالار خانخانان و منهیان صوبه دکن بمسامع اقبال
رسید که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت
آن بداختر است بنیاد کرده وازین که موکب منصور بولایت دور دست نهضت

فرموده رخصت ساختم تمرد عنبر چنان که با بنده‌های پادشاهی بسته بود شکسته دست
تصرف بحدود متعلقه پادشاهی دراز ساخته است امید که درین زودی بشامت
اعمال ناپسندیده خویش گرفتار آید چون سپه‌سالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که بتحصیلداران
دار الخلافه اکبرآباد مبلغ بیست لک روپیه خزانه بلشکر ظفرقرین راهی سازند مقارن
اینحال خبر رسید که امرای تهانجات را گذاشته نزد داراب‌خان فراهم آمدند و برگیان دکن
برو بر لشکر فوج فوج و جوق جوق در سیر دوانند و خنجر خان در احمدآباد متحصن شده
تا حال دو سه دفعه بنده‌های درگاه را با مقهوران سیاه‌بخت مبارزت اتفاق افتاده و
هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را کشتن داده آخر داراب‌خان جوانان خوش اسپه
همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ عظیم در پیوست و مخالفان شکست خورده
سو بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالماً و غانماً باردو در آمد جمعیت
نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود داردا از نارسیدن غله بلشکر ظفرقرین عسرت و
گرانی عظیم بهم رسید کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنگاش در آن
دیدند که از کریوه بیر و مکده فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بنجاره و برسد
و غله بسهولت میسر رسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالاپور معسکر آراستند
معهذا مقهوران شوخی و استیلا نمودند در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگه دیو
باعتقاد و اقبال بیزوال بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام
حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاده هرچند خواستند که بقتل اندازند

پای جهالت افشرده راضی نشد راجه نرسنگدیو اشاره کرد که سرش از تن جدا کنند امید
که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار تبه کاران برگشته بخت نهد از
غرائب آنکه وقایع که درینولا بظهور آمد دعوی عبدالوهاب پسر حکیم علی است بجمعی از شطار
لاهور و محجوب شدن او از خجالت کذب تفصیل این مجمل آنکه قاضی و میرعدل بعرض
رسانیدند که حکیم عبدالوهاب بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی می نماید و خطی بمهر
قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی پدر آنها سپرده و سادات
منکرانند و حکیم زاده دو گواه در دارالعدالت العالیه بر طبق آن گذرانیده و سادات یکی
از آنها را جرح نموده و او گواه ثالث آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود
این سادات منکراند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود از ایشان بگیرد
حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آرند سادات شب بمنزل
کمترین آمده اضطراب و بیتابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره
ندارد و برما ستم میشود و معامله کلی است و ممکن نیست که از عهده وصول آن توانیم برآمد
بغیر از انکه کشته شویم نتیجه بران مترتب نخواهد بود این خیرخواه خلق الله روز دیگر بعرض
اقدس رسانید که سادات شب بکلبه این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر
ساختند چون معامله کلی است هرچند در تحقیق آن بیشتر تامل و تفحص بکار رود و بندهای
حقیقت شناس غور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که یمین الدوله العالیه آصف خان
در تحقیق این قصه نهایت دقت و دوراندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه شک و شبهه

تمانیه بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده با دل درست از کار افتاده بجنب آصف خان
مطلب و درم گذاشت ازانجا که خان خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی
از ناشنایان آتش فتنه انگیخته حرف آتش بیان آورده غرض آنکه اگر سادات بار به این
تنبیه را آصف خان نیندازند خطا از آنرا می سپارم که بعد ازین مرا با ایشان حقی و دعوی
نباشد تا آنکه خطا آنرا یکی از دوستان خود سپرد این حرف باصف خان رسید جبرا او را حاضر
ساخته در مقام پرسش در آمدند ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته
و مرا از راه برده خجلت زده جا دیگر رسانید بهمین مضمون نوشته بخط خود سپرد چون کیفیت
حقیقت بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر حکیم عبدالوهاب را تغیر فرموده
از پایه اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند
دریولا سرپرکارای سرادق عفت پادشاه بانو مجلس نشین ملک بقا گشت و الم این
واقعه دل خراش بر خاطر خود پسند گران گذشت از غرایب آنکه جوتکرای منجم دو ماه
پیش ازین براقم اقبالنامه از ظهور این سانحه خبر داده بود درین تاریخ شیخ احمد
سرهندی را که از خود آرائی و بی صرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکافات بود
بحضور طلب داشته حکم اطلاق فرموده خلعت و هزار روپیه خرجی لطف فرموده در رفتن
و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت
هدایتی و کفایتی بود نفس الامر اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک
تقصیرات گذشته نمایم روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال

مذکور نشد سلسلۂ سخن بفتح احمد نگر و سوانح ایام محاصرۂ آن کشید خان جہان غریب لطفی
معروضداشت که پیش ازین کم تماح افتاده بود سانح غرابت مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره
توپ ملک میدان راکه از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی
شاهزاده مجری گرفته آتش دادند غلوله قریب بدولتخانه ایشان رسیده از انجا باکمند شده
پهلوی خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه گز
دور تر از انجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوله بزمین افتاد از صلابت صدای آن زبان اسپ
قاضی از بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که
هشتاد من خراسان باشد و توپ مذکور بمثابه کلان است که شخصی مستوی الخلقت
درمیان آن درست می توان نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناک
که سرچشمهٔ دریای بهت است از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و جاهای جانفزا در غایت عذوبت
و لطافت واقع شده رغبت فرموده کشتی ها آراسته بسمت بالای آب شتافتند روز سوم
مقام پمپور به نزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاهای مقررهٔ
کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط
چلکه وجوی آبی بر دور آن گشته وابیج داین دمیه بجاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است وکلای
ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین از پمپور بموضع اینچ
تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر
ترتیب یافته بی تکلف سیرگاهی است عالی چون بجاگیر خان جہان بود مشارالیه

بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند. و این چشمه نیم کروه بیشتر
سر چشمه مچهل بهون است آب این چشمه ازان بیشتر است درختهای کلان کهن سال
از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی در هم پیوسته‌اند که چشم خیره
میشود و صفائی آن بمثابه که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد و بیت درته آبش
ز صفا ریگ خورده کور تواند بدل شب شمرد؛ از مچهل بهون تا اچهول منزل شد آب این
چشمه ازان فزون تر است آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم آورده
نشیمن های دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن
شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت عنبر سرشت روز دیگر از اچهول بسر چشمه ویرناک بزم
نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن کوه واقع شده که از
تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بوشش محسوس نمی شود و در زمان شاهزادگی حکم شده بود
که بر فراز این چشمه عمارات مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده حوض مثمن
چهل و دو ذرع در دو ذرع و عمقش چهار ده ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که برکوه
رسته زنگاری رنگ می نماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانهای طاق زده و
باغچه در پیش این عمارات ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز عرض
یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و دو طرف آن خیابان سنگ بست
از صفای جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبزه ملیحی و برخی فستقی و
اقسام سبزه و سیر و نیمسیر در هم نمود از جمله سبزه بنظر در آمد بعینه مانند دم طاؤس منقش

از موج آب متحرک و گلهای جا بجا شگفته نفس الامر آنکه در تمام کشمیر آن خوبی و دلفریبی
سیرگاهی نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر ارتفاع
یافت در سرچشمه لوکابهون محل نزول بارگاه اقبال گشت این سرچشمه نیز سیرگاه خوبست
اگر بمناسبت مقام عمارتی اساس یابد جای خوب خواهد شد در اثنای راه بر چشمه اندناک
عبور اتفاق افتاد وجه تسمیه اندناک این است که ماهی این چشمه اکثری نابینا میباشد
زمانی توقف فرموده دام انداختند دوازده ماهی گرفتار گشت سه ماهی نابینا بود و نه ماهی
چشم داشت ظاهراً آب این چشمه را تاثیری است که ماهی را کور می سازد و بسیار غرابت
نسبت افتاد دلپذیری که رقم زده کلک بیان گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان
خانسامان بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت مذکور سعادت
اندوخت و راقم اقبالنامه از تغیر میر جمله بخدمت عرض مکرر معزز گشت درین روز غیر مکرر
شکار ماهی مشاهده افتاد در جایی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر به
دستوری که یک سر با هم پیوسته و سر دیگر از هم دور بفاصله چارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار
طرف بیرون کشتی ها چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله زیاده کم نشود و برابر میرفته
باشند و ده دوازده ملاح نیز در آب در آمده سرهای کشتی ها را پیوسته دست بدست گرفته
پاها را بزمین کوفته میروند و ماهی که میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپای
ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت اول
انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را بالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آید و بعضی که بدین فن

مهارت تمام دارند ماهی بدو دست گرفته می آرند از جمله پیر ماهی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی
برمی آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است جای دیگر دیده و شنیده نشده منحصر در موسم
بهار است که آب سرد و گزنده نباشد در شهر جشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را
آراسته بنظر همایون در آوردند درین ولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت
و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نمودند حقیقت را باطبائی که در رکاب اقبال
بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت این تاریخ است
در خلال این حال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است
متوجه گردیدند صفاپور کولاب خوش است و در سمت شمالی آن کوهیست پر درخت با آنکه
هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الوان از زردآلو و غیر آن در میان
آب بغایت خوش می نمود بلی اغراق خوبیهای خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد بیت
ذوق فنا نیافته ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان * چون ساعت کوچ نزدیک
رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت برافراختند تا بران که زعفران گل کرده بود از سواد
شهر بموضع پانپور شتافتند در تمام کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمی شود چمن چمن
صحرا صحرا چندانکه نظر کار می کرد شگفته بود و تنه اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ
بسیار و بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ سرخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من
بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه
خالصه و نصف حصهٔ رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت می شود و در رسم مقرر است

که گل زعفران را نشان کرده باہل حرفه سپرده‌اند آنها آنچه خود برده زعفران را از میان گل جدا
برمی آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته‌اند متصدیان این شغل میرسانند و نیم وزن آن نمک
در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمی باشد بجدی که در حسن او هم نمک نیست از هندوستان
نمک می برند دیگر از تحفهای کشمیر پرکلنگی است از جانور شکاری در سال تا دو هزار و هفتصد
پر بهم میرسد از باز و جره تا دویست دست بدام می افتد آشیان باشه هم دارد باشه آشیانی
خوب دارد درین دولت ابد قرین کارخانه قالی بهم رسیده از پشم شال کشمیر بغایت عالی
قماش قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست
از کارنامه بهزاد

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی از راه کتل پیر پنجال نهضت رایات اقبال بصوب
لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران
و شدت سرما در خیمه نبایگذرانید چون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی
لاهور رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت
و ... هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او میر مذکور تکلف نمای
... نیز موازی قیمت آن با پنجهزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند
روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته بود چنانچه ...
... ... نداشت و سوار به دشواری طی مسافت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یمین

مسافر او را بعدم شد از خدمتگاران معتمد و بندهای قدیم بود و افیون خاصه را او نگاه میداشت
و آبدارخانه بموسی خان مقرر شد چون موضع تهته معسکر اقبال گشت ازین منزل بهوا و زبان
و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندوی و کشمیری
هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندویست و زبان کشمیری را بسبب قرب و جوار یاد گرفته
مجملاً اینجا داخل هندوستان ولایت گرمسیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند
و مثل عورات اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم
اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند زمینداران این سرزمین را راجه میگفته اند سلطان فیروز مسلمان
کرده معهذا او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جاهلیت درمیان آنها مستمر است چنانچه
زنان هنود با شوهر خود زنده بآتش در می آیند اینها نیز زنده با شوهر بگور در می آیند بعرض
رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر خود زنده بگور در آمده و بعضی از مردم
بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده می کشند و با هنود خویشی و پیوندی میکنند
هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خوب نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازان
پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند در منزل
تهته شکار قمرغه ترتیب یافته بود یک روز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند در مقام
کرچاک و یکسال نیز شکار قمرغه کردند و ازانجا بده منزل شکارگاه جهانگیرآباد مخیم بارگاه
جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک
خویش دیهی آباد ساخته مختصر عمارتی بنا نهاده به سکندر نامی که از قراولان بقرب خدمت

اختصاص لاشت عنایت فرموده بودند و بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیرآباد
موسوم فرموده بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی
و مناری اساس نهند بعد از فوت سکندر بجاگیر ارادت خان عنایت نمودند و سربراهی
عمارت مشارالیه بازگشت مبلغ جهت یک لکهه و پنجاه هزار روپیه صرف عمارت اینجا شده با
بی تکلف بادشاهانه شکارگاهیست. روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم هزار و سی
در ساعت مسعود و زمان محمود به دولتخانه دار السلطنت لاهور که مجدداً باهتمام معمورخان
میر عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق
منازل دلکشا و نشیمن های روح افزا در غایت نزهت همه مصور و منقش بعمل استادان
نادره کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظرفریب گشته
بیت ز پای تا بسرش هرکجا که می نگری ٭ کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست ٭
از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لکه روپیه که دویست و سه هزار تومان ایران
باشد صرف این عمارت شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش
خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی شکر این موهبت عظمی که از عنایات
محدوده واهب العطایا بود سر نیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی
بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم برسمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع
شده باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه
جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین

مدت قلعه مذکور از قومی بقومی دیگر انتقال نموده و بیگانه بر و دست تسلط نیافته حو العلم عند الله
بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین متین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بهندستان
رسیده هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروز شاه
با آن همه شوکت و استعداد خود بتسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست
که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و آزوقه با متحصنان بوده باشد
افتتاح آن بکلیه تدبیر از محالات است کام ناکام ماندن راجه و ملازمت نمودن او خرسندی
نموده دست از آن بازداشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را التماس
داندرون قلعه برده سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من پادشاهی را
بدرون قلعه درآوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود چه مرا دلاورانی کرده ملازم‌اند اگر قصد آن کنند
قلعه را بتصرف درآورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از
دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم
آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت
که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بزبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی
را پاس میدارد که همه وقت یکسان نیست سلطان آفرین گفت و راجه منزلی چند در رکاب
بوده رخصت معاودت یافت بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر کانگره
فرستاد و کاری از پیش نرفت بالجمله راجه بکرماجیت و دیگر بندهای پادشاهی و غیره
بتاریخ شانزدهم شوال هزار و بست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت نمودند

مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد آذوقه مسدود ساختند رفته
رفته کار به دشواری کشید بعد ازانکه از قسم غله و انچه غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه و دیگر علفهای
خشک و انمای جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید از هیچ ممر راه امید نجات نماند
ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند روز مبارک شنبه غرهٔ شهر محرم سال هزار و سی و یک هجری
فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان خلاف قیاس مینمود
الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت ترددات
پسندیده نموده بودند درخور استعداد و شایستگی خویش باضافه مناصب و مراتب سرافرازی
یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم بدولت خانهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
پیشکش بسیار از نوادر و نفایس هر دیار بنظر اشرف درآوردند انچه پسند افتاده برگزیده تتمه را
بایشان بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقهٔ خاصه شد
درینولا زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت برافراخته رقیمهٔ کریمهٔ شاه والاقدر
مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس درآورده چهارده راس اسپ با یراق و سه دست
باز تویغون و پنج راس استر یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضهٔ شمشیر برسم پیشکش معروض
داشت خلعت فاخره با جیغه و طرهٔ مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات
فرمانروای ایران که مصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآورد سه لک روپیه
قیمت شد درین تاریخ صبیهٔ نورمحل را که از علی قلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار
خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند پنجاه هزار روپیه

بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند

دستوری یافتن شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان بتنبیه حکام دکن نوبت
دوم و نهضت رایات عالیات شاهنشاهی بصوب دار الخلافت اکبرآباد

چون از عرایض متصدیان ممالک جنوبی بوضوح پیوست که دنیاداران دکن نقض عهد
نموده سر بفتنه و فساد برداشته اند لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الٰهی شاهزادهٔ عالیمقدار
بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب زوال رایت نصرت و اقبال برافراشتند خلعت و
شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن ده کرور دام از
ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش متصرف گردند سه صد و پنجاه منصبداران و یک هزار
احدی و هزار سوار برق انداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که پیش ازین
در ان صوبه متعین بودند با توپخانهٔ عظیم و فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزادهٔ بلند اقبال
دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانهٔ لطف فرمودند بندهای که بخدمت مذکور مقرر شدند
هرکدام در خور پایهٔ خویش باضافهٔ منصب و انعام اسپ و فیل سرافرازی یافتند و راقم
اقبالنامه بخدمت بخشی گری این لشکر و عنایت علم فرق عزت برافراخت خسرو را که
در زندان مکافات محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست او می نمودند حکم شد
که همراه خود ببرد بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات
عزیمت بصوب دار الخلافه اکبرآباد ارتفاع یافت خانجهان را الصاحب صوبگی ملتان
سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد

چون بهادر خان حاکم قندهار بهانهٔ درد چشم و ضعف باصره را وسیلهٔ آمدن خود بدرگاه نموده
بود معلوم شد که بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت و حراست قندهار را بعبدالعزیز خان
مفوض داشتند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان قلعه را حوالهٔ او نموده
متوجه درگاه معلی گردد اگرچه پرگنهٔ کرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از
راه راست جانب دست چپ واقع بود حسب الالتماس آن دیرین خدمت پرگنهٔ مذکور
مورد اردوی گیهان پوی گردید و او سر مفاخرت بر اوج عزت رسانیده یک قطعه یاقوت
و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار فرغل مخمل بصیغهٔ پای انداز و صد نفر شتر بطریق
تصدق معروض داشت حکم شد که شتر را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ
سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار پرداختند آنگاه
از میان معموره دهلی عبور فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند بست و
دو زنجیر فیل پیشکش الهیار ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه
بنگاله نوزده زنجیر فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که در آن ملک بهم میرسد
برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد دریولا آقا بیگ و محمد علی فرستادهای
فرمانروای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والاقدر با لعلی
پر البق بنظر اشرف درآوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانهٔ میرزا الغ بیگ خلف
میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار لیل و نهار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشته بود و در آن
حل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان و در گوشه

دیگر بفرمودهٔ شاه والاگوهر بخط نستعلیق نقش گشته شاه ولایت پناه عباس این لعل را
در پرخانهٔ جیغه نشانیده بجهت مناسبت با آراسته بود چون نام اجداد حضرت
شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمناً و تبرکاً برخود مبارک گرفته بسعیدای داروغهٔ زرگرخانه
حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه ابن اکبر شاه تاریخ حال رقم نماید چهاردهم اسفندارمذ ماه
بساعت مسعود و زمان محمود دولت خانهٔ آگره بورود موکب گیهان شکوه محسود بلاد روی
زمین گردید لشکرخان حاکم شهر و خنجرخان حاکم آسیر و برهان پور و دیگر بندهای عمده سعادت
استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند

آغاز سال شانزدهم از جلوس جهانگیری

روز شنبه بست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چهار بالش افلاک بشرف خانهٔ
حمل ورود سعادت ارزانی فرمود سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده
شهریار بمنصب سه هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت صوبهٔ بهار از تغیر
مقرب خان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه به مزاولی تعین شد
که ایشان را از اله آباس به پتنه راهی سازد مکرم خان حاکم اوڈیسه سی و دو زنجیر فیل
برسم پیشکش ارساله داشته بود پایهٔ قبول یافت در نیولا گورخری از راه دریا آورده بودند بغایت
عجیب و غریب بعینه مانند شیر لیکن خطوط سر سیاه و زرد داشت و در تن سیاه و سفید
و از پرهٔ بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقام
کلان و خرد بقرینه افتاده و بگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده وانیس که عجیب بود

بعضے اِگمان آن میشد که شاید رنگ کرده باشد بعد از تحقیق و تفحص یقین پیوست که خدا
آفرین است شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درین ولا
غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب شرق غوغای
عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت افزای نزدیک بود که ساکنان
آن مرز و بوم قالب تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آسا رهوا بخطاط نهاده
بزمین افتاد و ناپدید گشت و بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت و دلهای
مشوش از سراسیمگی و آشفتگی بخود آمد قاصدی تیزتگ نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این
سانحه آگاه ساختند او در لحظه سوار شده خود را بمقصد رسانید و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر
در آورده موازی ده دوازده ذرع طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده
هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت محمد سعید فرمود که آنقدر جا را بکنند هرچند بیشتر کندند
اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجای رسید که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی
گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش برآورده اند چون بهوا رسید سرد گشت و آنرا برگرفته بمنزل
خود آورد در خریطه کرده و مهر بر وی نهاده روانه درگاه ساخت چون حضرت شاهنشاهی استاد
داود را که در فن شمشیرگری ید طولی داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری
و کاردی مرتب سازد او عرض کرد و در زیر چکش نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که
پاک دبی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه از آهن برق و یک حصه
دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد از آمیزش

آهن دیگر جوهر برآورده بود به دستور شمشیر الیمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند و در ریش باشیر
اصیل اول در برابر آمده چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت
اخلاص و مراسم آشنائی بنورجهان بیگم فرستاده از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته
بود بنابرین از جانب بیگم مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمیان
این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یادبود فرستاده شد درین ایام خورداد افضلخان دیوان
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضداشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی فتح دیگر مطالب آورده
باستلام عتبه خلافت جبین نیاز افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی اوجین
پیوست عرضداشت جمعی از بندها که در قلعه مانده بودند رسید باین مضمون که فوجی از مقهوران
قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته
و بتاراج مشغول اند لاجرم مدار الملک خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم منقلا تعیین شد که
گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدهد خواجه شبا شب رانده هنگام صبح برلب
آب رسید و مخذولان آگاهی یافته لحظه پیشتر آب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده
بودند بهادران لشکر تیز جلو بتعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگر آنها را رانده بسیاری را
بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا برهان پور عنان مسارعت
باز نکشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آن طرف آب توقف
نماید متعاقب خود نیز با عساکر اقبال لفوج منقلا پیوسته کوچ بر کوچ تا برهان پور تشریف
بردند و هنوز آن مخذولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار برقرار داشتند چون

مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز درزد و خورد بوده انواع و اقسام رنج از
بی جاگیری و عسرت خاکشیده بودند از سواری دایمی اسپان زبون شده بنابران مدت
چند روز به سرانجام لشکر توقف افتاد درین چند روز سی لکه روپیه نقد و اسپ و خیمه بسیار بسپاه
منصور قسمت نموده دستر اولان گذاشته مردم را از شهر برآوردند پیش از آنکه بهادران رزم
دوست تیغ کین را چون حدود رنگین سازند آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند
بنات النعش از هم پاشیده و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را تیغ انتقام بخاک
هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک
وغیره مقهوران بود رانده بردند دیگر روز پسر آن بداختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی
یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده بقلعه دولت آباد داشت
و خود پشت بر قلعه داده نشسته و بیشتری از مردم را باطراف ملک پراگنده ساخته و سران
لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بست
سال تعمیر یافته دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملاً بعد از انهدام آن بنا بر رای هم
بین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک مرتبه بآنجا
رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آزوقه کرده و کمک گذاشته عنان
معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور
حیله ساز وکلا نزد خود را نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته
بندگی و دولتخواهی از دست نمیدهیم و از حکم قدم بیرون نمی نهیم و هر آنچه فرمان شود

از جزیمه و پیشکش هست داشته بسرکار میرسانم اتفاقاً دران چند روز عسرت تمام از گرانی
غله در اردوی معلی رسیده راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعهٔ احمدنگر را محاصره
داشتند از سطوت نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند بنابرین
فوجی بکمک خنجر خان فرستاده مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت
پرداخته مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که
از قدیم در تصرف بندهای درگاه بوده موازی چهارده کرور دیگر از محالی که متصل بسرحد
بادشاهی است واگذارد و پنجاه لکه روپیه برسم پیشکش بخزانهٔ عامره رساند بالجمله حضرت
شاهنشاهی افضل خان را رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون لعلی که شاه عباس فرستاده
بود و تعریف آن در جای خود نگاشتهٔ کلک بدیع نگار گشته مصحوب مشارالیه بجهت شاهزادهٔ
والاگهر ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و محب علی بیگ وغیره
فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز
درخور شایستگی انعامها فرمودند و یادبودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند و دران
این حال قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل
بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر درآورد و نظر بیگ آخته بیگی شاهزادهٔ
بلند اقبال شاهجهان عرضداشت ایشان را آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده
براجه گشن داس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس اسپ از طویلهٔ سرکار در عرض پانزده روز
سامان نموده روانه سازد و اسپ رودم رتن نام که شاه والاجاه از غنائم فتح رودم فرستاده بود

بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند درین وقت بعرض رسید که کلیان نام
آهنگری بزن همسایهٔ خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری
و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودیکه بیوه است اصلا آشنائی او تن در نمی دهد و محبت
آن دل داده در باطنش سرایت نمیکند هر دو را بحضور طلبداشته باز پرس فرمودند هر چند
آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بیتابانه گفت
که اگر یقین دانم او را بمن عنایت می فرمائید خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آنحضرت
از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را
حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت
و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمانش بیرون افتاد و جان داد بلائی که از چشم کشیده بود
بچشم خود دید. در سوانح گذشته ایمای بدان رفته که حضرت شاهنشاهی روز جشن وسهره
در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملاً از کثرت بارندگی و رطوبت
هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر می شد رفته رفته با ستداد
و امتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج
گشت و بکجیدی دواهای گرم ملائم تدبیرات بکار برد لظاهر اندک خفتی شد چون از
کوه برآمدند باز شدت ظاهر ساخت و درین مرتبه روزی چند پرداخت و از هیچ کدام
فائده معتد به حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست از روی حرارت
و اظهار قدرت مرتکب علاج گردیده مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائده

مرتب نشد بلکه بسبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و
مرض اشتداد پذیرفت چون از نشاء پیاله القدر حقیقی پیشه احیانا روز بسیم بخلاف معتاد ارتکاب
می نمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت
بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیر آمد که مناسب وقت و ملائم حال باشد شد و
شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند امید که حکیم علی الاطلاق صحت
کامل و شفای عاجل روزی کناد و در بیولا شاهزاده پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده
از جاگیر خود سعادت زمین بوس دریافت بدرگاه آمد و مسرت بخش خاطر پدر فرشته سیر گردید
در بست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمسی مبارک با فرخی آراستگی یافت چون
در سر آغاز این سال مسعود اثر صحت بهبود بر وجنات احوال پدید بود نورمحل التماس نمود
که وکلای او متصدی سامان جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت
تکلف و تحفی از زینهای پیشکش بید خدمت و بخواصان مزاجدان که درین ضعف از روی
اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بودند پروانه صفت برگرد آنحضرت می گشتند مرادشان
از خلعت و شمشیر مرصع خنجر مرصع و اسپ و فیل و زر نقد سرافرازی یافتند و بعد از فراغ جشن وزن
مبارک خوانهای جواهر و نقد بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و
چون کرامی منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند مبلغ پانصد مهر و هفت
هزار و سد روپیه این صنعت انعام شد و در آخر مجلس پیشکشها که بحسب حضرت ترتیب داده بود
بنظر اشرف در آورد و از جواهر مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزید

بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعامات کریمکم کرده بود بقلم آمد سوای
آنچه بر بزم پیشکش گذرانیده در دیولا بیست لک روپیه خزانه منصوب الهداد خان بجهت ضروریات
لشکر دکن نزد شاه والا جاه شاهجهان مرسول گشت چون بعرض اشرف رسید که
عبدالله خان بی رخصت شاه گیتی ستان شاهجهان از صوبه دکن بمحال جاگیر خود
شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بنزاولی مقرر گشت
که او را بدرگاه آورده بخدمت شاهزاده رساند در دیولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت
خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند

ارتفاع رایات جهان کشا بصوب کشمیر بار دوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود
روز دوشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت
موکب گیهان شکوه بعزم سیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفرخان بخشی
بحراست دارالخلافه مقرر گشت شاهزاده پرویز را در حوالی شهر رخصت الطاف ارزانی
فرمودند در دیولا بعرض همایون رسید که جادو رای کایته که هراول لشکر دکن بود از مقهوران
ذمیم العاقبت جدائی گزیده بدرقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان
شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهادر سنگه کچهواهه در صوبه دکن
مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادرزاده او هر دو بواسطه
شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از آن برنگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت

جوان وجیه وسنجیده ونیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده باستلام عتبهٔ خلافت
جبین سعادت افروخت ازفم اقبالنامه منصب دوهزاری ذات هشت صد سوار افزایی
یافت چهاردهم بهمن ماه الهی موضع مهاول از مضافات سیالکل ورود اردوی کیهان پوی
گردید چون هوای سیر وتماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی
کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص واهل خدمت متوجه تماشای قلعه
مذکور شدند چون اعتماد الدوله را بیماری صعب روی داشت ورا وگذاشته صادق خان
میربخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه ومحارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید
که وقت اعتماد الدوله تنگ شده وعلامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنابر اضطراب
نورجهان بیگم وگرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی بیر عطف عنان فرمودند آخرهای روز
بدیدن او تشریف بردند وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت وگاه بهوش می آمد
نورجهان بیگم بجانب حضرت اشاره نمود که می شناسید درچنان وقتی این بیت انوری بزبان
راند بیت آنکه نابینای مادرزاد گر حاضر شود + در جبین آرایش عالم نه بیند مهتری ++
بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش آن کهن خدمت
را از درگاه الهی مسالت نموده بجمیل ویک تن از فرزندان واقوام او خلعت مرحمت فرموده
روز دیگر مهربان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند بچهار منزل ساحل دریای بانگنگا
مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه جیتا بنظر اقدس درآمد ملک او بست وپنج
کروه از کانگره دورتر است درین کوهستان از و عمده تر زمینداری نیست وعقبهای

پوشوا بوده تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش پیشکش اورا آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت و قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آزوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن امنش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سر کوهها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرع و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا بهون که مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آیین آنهاست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و به پرستش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنهاست تبرک می جویند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله می کشد ارباب ضلالت آنرا جالامکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند و عوام الناس را بدان فریفته می دارند هنود می گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که با او داشت لاشش او را بر دوش گرفته سرد رجهان نهاده بود تا باخود می گردانید چون یک چندی برین گذشت ترکیب و تلاشی شد از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در جایی افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو آن

موضع را فرقت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت بسایر اعضا شریف تر است درین
مقام افتاده بنا بر آن نسبت بجاهای دیگر گرامی داشتند و بعضی بر آن اند که این سنگ
که اکنون معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست بلکه سنگی که از قدیم بود لشکری
از اهل اسلام آمده آنرا از بتخانه برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان
نیارست برد و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم برافتاده بود تا آنکه برهمنی مزور و مکار
بجهت دوکان آرائی خویش سنگی را در جای پنهان نهاده نزد راجه وقت آمده گفت
که من درگا را بخواب دیدم بمن گفت که مرا در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من
آمده مرا از انجا برگرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دارید راجه هم از ساده لوحی
و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که
آن سنگ را یافته بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق
از سر نو دوکان ضلالت و گمراهی فروچیدند والعلم عند الله درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر
اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنورجهان بیگم ارزانی داشتند خواجه ابوالحسن
بعالی منصب دیوانی کل سربلندی یافت درخلال این حال از عرایض منهیان صوبه
دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو بیستم همین ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات
سپرد پیش ازین قراولان تعیین شده بودند که در مقام کرچاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون
بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یک آهو ازینجمله کور
خر
و یک باز خسرو شکار فرمودند

آغاز سال هفتدهم از جلوس مبارک جهانگیری

شب دوشنبه هشتم جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف
حمل سعادت تحویل ارزانی داشت سال هفتدهم از جلوس پادشاهی آغاز شد درین
روز آصف خان بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید و چهل هزار روپیه بنهال یکبه
الهی عنایت شد و در خلال این حال استماع افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار
رایت عزیمت برافراشته هرچند این حرف نظر به نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد
می نمود لیکن ازانجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم آئین پاس
سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان رحمت عنوان نزد شاهزاده
گیتی ستان شاه جهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه
و توپخانه عظیم بر جناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابت خان از کابل آمده
باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم مومنا بوسیله مهابت خان دولت
ملازمت دریافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان
چند روز آثار صحت بر ناصیه حال پیدا شد مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرمودند
اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون
بسیار پیر و منحنی شده و از صغر سن بسعادت پرستاری آنحضرت شرف اختصاص داشت و
پشت خم شده بصاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده آن دیرین
خدمت مقرر گشت نوزدهم فروردین ظاهر بیگ مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف

و درانجا آرامستگی یافت دوم اردی بهشت در خطهٔ کشمیر دلپذیر نزول سعادت اتفاق افتاد
مقارن این حال عرضداشت خانجهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و
خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز
نقشبندی با سیصد جوان در قلعه متحصن گشته تا بعد ازین چه سر زند چون زین العابدین که بطلب
شاهزادهٔ گیتی ستان شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که کوکب
اقبال شاهزاده دارا شکوه از برهانپور بماندو پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود
ایام بارندگی را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه معلی خواهد شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که
پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند
سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت منعطف
دارد معتمدخان بخشی بر جناح استعجال روانهٔ درگاه والا گردد درین تاریخ باستلام عتبهٔ خلافت
جبین افروز گردید دار غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانهٔ مرواریدی که چهارده هزار روپیه قیمت
داشت گم شد جوتک رای منجم معروضداشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال
عرض کرد که درین دو روز از جایی بهم میرسد که بصفا و نزهت متصف باشد مشتمل عبادتخانه
و جایی که مخصوص نماز و تسبیح باشد و عورت رمالی نیز بعرض رسانید که درین دو سه روز
بهم میرسد و زن سفید پوشی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضارا روز سیوم
از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن
هر سه بکرسی نشست دیولا شاهزادهٔ بلند اقبال پرگنهٔ دهولپور را بجاگیر خود التماس نموده

دریاخان افغان را بحکومت و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضداشت
شاهزاده بالتماس نورجهان بیگم بجاگیر شهریار تنخواه شده بود شریف الملک ملازم شهریار قلعه
و دهولپور را در تصرف داشت مقارن این حال دریاخان رسید و خواست که قلعه را متصرف
گردد خاطر فیض آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقهٔ چشم شریف الملک رسید
و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایهٔ
فتنه بدست افتاد

معاودت موکب منصور بلاهور

در بیست و نهم امرداد ماه الهی نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق افتاد نقشبندی
نورمحل و شورش طلبی از خدمت قندهار شهریار افزوده بمنصب دوازده هزاری ذات و
هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار
لشکر باشد و پیشتر بلاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارند و بمقام مهرپور
اعتقادخان صاحب صوبگی کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده
بعنایت کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بنجاله خرج
ضبط شود چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام
عتبهٔ خلافت ناصیهٔ سعادت نورانی ساخت و درین تاریخ افضلخان دیوان شاهزاده بلند اختر
شاه جهان عرضداشت ایشان را آورده ملازمت نمود و یکی همت آن خلف دودمان خلافت
مصروف برآنکه غبار شورش که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرونشیند و پردهٔ آزرم

داوب از میان برداشته نشود و اراده فاسد بداندیشان واقع طلب آنکه از جانبین اسباب
شورش و فساد سرانجام یابد و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند
چون آصف خان را بجانب داری شاهجهان متهم میداشتند و خاطر بیگم را از چنین برادری
بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور می شد
آصف خان سکوت اختیار عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و ارباب
فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم
را برین کار آوردند که مهابت خان را که از قدیم با آصف خان خصومت دارد و با پادشاهزاده
بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه
فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب او صادر می گشت نظر بنسبتهای سابق ظهور
این سانحه را بوجوه معقول دل نشین خود نمیتوانست ساخت و جرات برآمدن نمی نمود
بخدمت مهد علیا عرضداشت می کرد که تا آصف خان در درگاه باشد آمدن من خصوصیت
و اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم ساخته اند آصف خان را بصوبه بنگاله
باید فرستاد و محمد خان را که خلیفه بیعت شاهجهان است سیاست باید فرمود تا من جرأت
بآمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله پسر مهابت خان بمنصب سه هزاری
ذات و یکهزار و پانصد سوار سر افرازی یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته
جریده متوجه درگاه گردد چهارم آبان ماه ورود موکب منصور بدار السلطنت لاهور اتفاق افتاد
و حیات الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت بتعینیان [illegible]

نما شد که محال متعلقهٔ شاهجهان که در سرکار حصار و میان دوآب وغیره واقع است بجاگیر
شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض آن محال از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه هر جا که خواهند
متصرف گردند افضل خان هر چند صلاح این فساد سعی نمود نتیجه بر آن مترتب نگشت و بیگم
سخن نادرداوری نیل مقصود رخصت معاودت فرمود و فرمان شد که صوبهٔ دکن و گجرات
و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هر جا خواهند محل اقامت قرار داده بضبط
آن حدود بپردازند و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه
بدرگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب می داشتند لیکن
باراده و اختیار ایشان نبود همه ساخته و پرداختهٔ بیگم بود غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغیر
جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و
سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرزند تخت و تاج بشورش
در آمده با قبلهٔ حقیقی و خدای مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت
شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدانصوب نهضت فرمایند تا روزگار فتنه پرداز چه نیرنگها
کند و چه نقشها بروی کار آرد درین تاریخ خان جهان بموجب فرمان لازم الاذعان از
ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر
و هیزده راس اسپ عراقی برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهٔ
شاه بسعادت آستان بوس سرافراز گشته مراسلهٔ محبت طراز بنظر اقدس در آوردند هم دران
روز بخلعت و خرچی داده رخصت انعطاف ارزانی داشتند خان جهان را که بجهت بعضی

مصلحت طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده بطریق استقلال تعیین فرمودند
و حکم شد که تا رسیدن شاهزاده شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان
را بدار الخلافه اکبرآباد فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه را آنچه از آغاز سلطنت حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و از این فرستادن طلب اصلی
جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس نموده بود و پیش ازین در جای خود اشارتی
بدان رفته و تشریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هر چه تمامتر شتافته
ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده
تاکید بسیار در آمدن مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدسی از مرکز اعتدال
انحراف داشت و آمدن شاه تسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته
حرفهای ناملایم از طرف شاهجهان شورش افزای طبع اشرف می گشت و حدوث این
سانحه بر آنحضرت بسیار گران بود لاجرم موسویخان که از بندهای مزاج دان سخن شناس
بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزا بتحریر آورده حواله فرمودند و حکم شد که بر ارادهای
باطنی و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هر چه مقتضای وقت باشد
بعمل آید درین تاریخ مهابت خان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرافرازی یافت
در خلوت بعرض رسانید که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان
از محالات می نماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند بهانه خدمتی روانه کابل سازند
تا من آواره راه عدم گردانم مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید

که شاهجهان با لشکر بسیار از ماندو متوجه این صوب شده با پیش نهاد خاطر چه باشد.
بنابرین رای صواب نمای چنین تقاضا فرمود که در باس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور
نهضت اتفاق افتد بعد از آن هرچه از پرده غیب چهره گشا گردد در خور آن بعمل آید

توجه لوای گیهان شکوه بجانب هندوستان

هفتدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت در خلال این حال
عرضداشت اعتبار خان از دار الخلافه آگره رسید که چون موکب منصور شاهزاده گیتی ستان
شاهجهان بر جناح استعجال متوجه این حدود است و خان خانان و داراب خان پسر او را
با دیگر امرا که تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده و نیز از ین جهت بر آوردن خزانه و روانه ساختن
آصف خان صلاح دولت ندانسته بنا بر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم
و بر طبق آن عرضداشت آصف خان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقیق و یقین پیوست
لاجرم از شتاب سلطانپور عبور فرمودند بالجمله از حق ناسپاسی و قدرنشناسی نورجهان بیگم
کار باین حد رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندی را که دستور معظم
اخلاص و رضاجویی بود بزور و عنف بر سر ستیزه و لجاج آورد چنین پادشاهی را در کبر سن با کمال
ضعف و بیماری در هوائی که بمزاج اشرف نهایت ناسازگاری و تناقص دارد بجنگ فرزند
ترغیب و تحریص نمود غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان این دولت است و بجز
ندامت نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد بندهای را که سالها ترتیب فرموده بود الا پایه امارت
رسانیده امروز بایستی در موکب شاهزاده والاقدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است

فرستاد تاگرمی مسارعت از یکدیگر ربایند در جنگ خانگی ضایع ساختند و بوقت چندی
از ارباب فساد که محرک سلسلهٔ عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ
قره القدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند
چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود همه را محبوس فرمودند و بنا بر عداوتی که مرا بتهم
با خلیل بیگ داشت بربی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی
دروغ داد و همچنین ابوسعید از جانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمه که بوی
خون از آن آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این
دو بیچاره شد و مهابت خان که در پی هلاک آن تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف
بتیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در آمده از کشتن جان برد
مقارن این حال عرضداشت اعتبارخان از اکبرآباد رسید که شاهجهان با عساکر
بیکران بنواحی آگره آمده در فتحپور توقف گزیده و موسوی خان در فتحپور بدولت ملازمت
دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود مقرر شد که قاضی عبدالعزیز برفاقت مشارالیه متوجه درگاه
گشته مطالب ایشان را بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت
و هرچند باصلاح این فساد کوشش نمود نتیجه بران مترتب نگشت ناگزیر مایوس بازگشت
و بیگم منازعت و مخاصمت صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را یکباره دستبرد و تغیر داده
بشهریار تنخواه نمود چون حرفهای نالایم و مقدمات زشت از بی اتفاقی حضرت شاهنشاهی
و بداندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید تحقیق گشت که سرچشمه دار او بردباری بکار رود

حمل بر خبر و زبونی کرده تعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامیدوار بها فراهم آمده اند
آیهٔ یاس از صحیفهٔ احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد رسید
لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و
فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر بزرگوار بایدشتافت تحیل
کراین حجاب از میان برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود
بالجمله در کنار آب بودیانه موسیخان با قاضی عبدالعزیز رسیده ازبس که نزاع اشتغت
بتحریک و فساد نورجهان بیگم بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده
حوالهٔ مهابت خان فرمودند که مقید دارد چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا
و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله راجه نرسنگدیو
بندیله فوج آراسته عرض داد و آصف خان و رکرنال بخدمت پیوسته و نوازش خان
پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید تا رسیدن
بدار الملک دهلی جمعیت نیک در ظل رایت جلال فراهم آمده سید بهوه بخاری و سیف خان
و راجه کشن داس و رودلی ملازمت نمودند باقر خان از صوبهٔ اوده آمده فوج آراسته
بنظر در آورد و راجه گردهر پسر رای سین درباری بسعادت زمین بوس فرق عزت
برافراخت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان
مفوض بود سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر گشت حکم فرمودند که یک گروه
از اردو فرود می آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهدهٔ او شد

آغاز سال هیژدهم از جلوس مبارک جهانگیری

شب چهارشنبه هشتم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری فروغ بخش جهان به بیت الشرف
حمل پرتو سعادت افگند سال هیژدهم از جلوس مبارک آغاز شد راجه جی سنگه نبیرهٔ
راجه مان سنگه از وطن خود آمده باستلام سدهٔ سنیهٔ ناصیهٔ سعادت افروخت درین وقت
خبر رسید که شاهزادهٔ والاشکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند بجود قرار داد که با این
لشکر و جمعیت مقابل شتابند مبادا کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه رست
عنان تافته با خان خانان و بسیاری از بندهای باخلاص به پرگنهٔ کویله که از راه
متعارف بیست کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبدالله خان قرار داده بود
که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت میرساند راجه بکرماجیت
و داراب خان پسر خانخانان و بسیاری از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر
درین آنکه اگر تجربه کار بیگم توجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند نام برده باروبروے
آنها توانند دنگا ها داشت تا گرد و غبار این فتنه و فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری بر انگیخته
بآبیاری مدارا فرونشیند و صفها بآئین پسندیده قرار گیرد بیگم تجربه کار مهابتخان آصف خان
و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان دلشکر خان و فدائی خان و نوازش خان و غیره را
با موازی بیست و پنجهزار سوار موجود مقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج
ترتیب داده ببرابر آمدند عبدالله خان که در انتهاز فرصت بود قابو
یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج مرج زبردست خان و شیخ

میر جمله پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و نور الزمان پسر اسد خان معموری مطعون ازل
و ابد از فوج عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله خان
آگاهی یافت نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند قضارا درین وقت
تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او سر رشته سرداری
افواج از انتظام افتاد تا آنکه مثل عبد الله خان فوج هراول را ویران ساخته بجنیبت
شاهزاده شتافته بود و داراب خان و دیگر سران لشکر نیارستند پای همت برجا داشت
از انطرف آمدن عبد الله خان افواج را از نسق انداخت درین جانب از کشته شدن
راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار رماند آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجا
و مقام خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد
عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت برافراشت
در کنار کول فتحپور اعتبار خان خواجه سرا باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت نورانی
ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم بندگی بتقدیم رسانیده بود
منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ
و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت
ماه حوالی پرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز نواحی اردوی
گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتابند یازدهم ماه بعد
از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار انجم شناسان رصدبند بود بسعادت زمین بوس

بیمن دخلهای نورانی ساخت بشوق تحفه تمام و را خوش عاطفت گرفته نوازش و
مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست صوبه پنجاب
سرافرازی یافت درخلال این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر
میرزا شاهرخ که در سرکار پتن و گجرات جاگیر داشت برادران خرد او شبی خنجر بر سر او ریخته
بقتل رسانیدند و متقارن این حال بمسامع جلال رسید که برادران با مادر حقیقی او
بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی
نرسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که برگشته شدن او افسوس
نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین
بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه
سزاوار باشد بعمل آید

فرستادن شاهزاده پرویز را بصوبه دکن

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه گهاتی چاندا عبور
فرموده بماندو شتافتند بتاریخ بست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر
گیهان شکوه که در ظل حراست جانانشا فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت
فرمودند و عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید
مهابت خان حواله شد اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین
التفصیل است راجه نرسنگه دیو بندیله و راجه گج سنگه و راجه جی سنگه و سورج سنگه

وراجہ گردھر وسربلند رای ولشکرخان وعالم خان ومنصورخان وفاضل خان و
رشید خان وخواجہ میر خزینۃ اللہ واسدخان وسید ہزبرخان واکرام خان موازی
چہل ہزار سوار موجود وتوپخانہ عالی با بیست لک روپیہ خزانہ ہمراہ دادند وفاضل خان
بخدمت بخشی گری وواقعہ نویسی لشکر مقرر گشت غرۂ خورداد شاہزادہ داور بخش پسر
سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساختہ منصب بست ہزاری
ذات وسہ ہزار سوار ودو لک روپیہ نقد مدد خرج عنایت نمودند وخان اعظم را بمنصب
اتالیقی اختصاص بخشیدند ویک لک روپیہ بصیغۂ مساعدت مرحمت فرمودند جہانگیرخان
بصاحب صوبگی بنگالہ واوڈیسہ دستوری یافت سوم خورداد سنہ ہیژدہ مطابق
نوزدہم شہر رجب ہزار وسی ودو ہجری ورود موکب مسعود بدار الخیر اجمیر اتفاق افتاد
درخلال این حال از آگرہ خبر رسید کہ مریم الزمانی بخلوت سرای حیا ودائی انتقال فرمودند
امید کہ حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد جگت سنگہ پسر راناکرن از وطن خود
آمدہ دولت زمین بوس دریافت ابراہیم خان فتح جنگ حاکم بنگالہ سی وچہار زنجیر
فیل برسم پیشکش ارسال داشتہ بود بنظر ہمایون درآمد درین وقت عرضداشت متصدیان
صوبہ گجرات مشتمل بر جنگی کہ میان عبداللہ خان وناہر خان وصفی پسر امانت خان
ودیگر بندہای واقع شدہ بمسامع جلال رسید شرح این داستان برسم اجمال آنکہ
ولایت گجرات بتیول شاہ جہان مقرر بود وراجہ بکرماجیت بصاحب صوبگی آنجا
اختصاص داشت ودرہنگامیکہ موکب گیہان شکوہ از ماندو نہضت فرمود راجہ

بلکه باجمعیت حسب الحکم کنهرداس نام برادر خود را در احمدآباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی
دهلی جهان شاه گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون آنحضرت عنان معاودت
معطوف داشته متوجه ماندو شدند گجرات ابیتول عبدالله خان لطف نموده کنهرداس را
با آنکه دیوان آن صوبه در خزانه وقت هر جمع که پنج لک روپیه صرف آن شده باشد در
برو اشتشیر کرده لک روپیه بخرج آن آمده و دو فیلها با جمعیت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بود
نیز خود طلب نمودند و عبدالله خان وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آنجا فرستاده
باسعدودی چلی سر پا با احمدآباد در آمده شهر را متصرف گشت و صفی و دولتخواهی درگاه را بجای
خود مصمم ساخته و ترک به اشتشین سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر
از کنهرداس از شهر برآمده و کناتال کاکریه منزل گزیده از آنجا بجمودآباد شتافت و ظاهر چنان
مینمود که بخدمت شاهجهان میرود در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو افغان و دیگر نوکران
کار در محال جاگیر خود توقف داشتند و مراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در
آنزمان فرصت نشست صالح فوجدار سرکار رسلا دولتخواهی کار دریافت که صفی راه دولتخواهی
دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی
جمعیت فراهم آورده شهر ایله خرم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند با او
دست زد صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده
دست بیغما بخزانه شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب
ده لک روپیه در خدمت شاه والاقدر رسانید کنهرداس نیز پرداخته جمع را گرفته

از پیادروانه شد اما تخت مرصع را نتوانست از گرانی همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم گیرا شتافته هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت او آنهاست بشهر در آیند و خود با بوخان افغان از پرگنه کرانه پنج کروه یلغر کرده وقت سحر بسواد شهر رسید بر باغ شعبان لحظه توقف نمود تا روز خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنگپور بحصار حیدرآباد در آمد و مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه بشهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر نبیره وجیه الدین پناه برده و نام برده با استحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده باز نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور او را هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن بسا لها صورت نه بندد درهم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمد چون این خبر بمانڈو رسید عبد الله خان از خدمت شاهزاده والا قدر رخصت گرفته بکمک و مدد التفات ننموده با چهارصد یا پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت

ودر عرصه بیست روز از ماندو به بروده پیوست صفی و ناهر خان از شهر برآمده در کنار تال
کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان از کثرت غنیم وقوف یافت روزی چند
در بروده توقف گزید تا کمک برسد بعد از چند روز کوچ کرده محمودآباد را لشکرآراست
ومردم شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه نزدیک مزار قطب العالم فرود
آمدند عبدالله خان از محمودآباد به مجمع بازیچه آمده صفی خان و ناهر خان در رده پالوت
منزل کردند بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده
متوجه عرصه کارزار شدند قضا را جائی که عبدالله خان معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه
وکوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنا بر آن سلسلهٔ افواج او انتظام
شایسته نیافت نخست ناهر خان را که هراول فوج بادشاهی بود از شست قضا تفنگی
بمقتل او رسید و راه عدم گزید و فیلی که در فوج عبدالله خان بود از آواز بان و تفنگ
روگردان شده بکوچهٔ تنگ که در اطراف زقوم زار بود درآمد بسیاری را پایمال ادبار
ساخت و بعد از زد و خورد بسیاری نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده
به پرگنه بروده شتافت و از آنجا بسرنج رفت سه روز در سرنج گذرانیده روز چهارم
به بندر سورت رفت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت بار خود
فراهم آورده در برهان پور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون این خبر بعرض اقدس
شاهنشاهی رسید صفی که چنین روزی بخواب ندیده بود از منصب هفتصدی وسیصد
سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزت

برآسمان - سودوناهرخان بمنصب سه هزاری و دوهزار پانصد سوار از غوا اعتبار یافت
سبحان الله کجا سگی و کجا عبدالله خان مصرع این از فلک است از من نیست
اکنون مجملی از موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده
سلطان پرویز تعیین شده بود نگاشته کلک بدایع نگار میگردد چون عساکر نصرت
قرین در موکب شاهزاده پرویز از کریوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان
باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بود تا از قلعه مانڈو فرود آمده پیش از خود رستم خان
را باجمعی به تقابل فرستادند و بهاء الدین برقنداز که در سلک بندهای شاه والاشکوه
انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابت خان قول گرفته در کمین دست
نشست و تا وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه برانگیخته
خود را بلشکر پادشاهی رسانید رستم خان از راه کمته که شاه عالی قدر او را از منصب
سه بیستی بالاپایه پنجهزاری و خطاب رستم خانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات
ساخته بودند و نهایت اعتماد بر او داشتند درین وقت او در اسم وار لشکر ساخته بمقابل
شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته نزد مهابت خان
رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشته انتظام از هم گسیخته اعتماد از میان
برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده فرار برقرار دادند چون حقیقت این بی حقیقتان
سیاه درون معروض رسید جمعی را که با مانڈو بودند نزد خود طلبیده و از آب نربده عبور
فرمودند و کشتیها را بآن طرف کشیده میرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشت

خود با خانخانان بصوب قلعهٔ آسیر و برهانپور شتافتند و درین وقت خطوط مخفی
نوشتهٔ خانخانان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود بدست شاهزاده والا قدر
آورده بود بر عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود بیت صد کس بنظر نگاه میدارندم
ورنه بپریدمی زبی آرامی + لهذا او را با داراب خان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را
در خلوت باوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد و سر خجالت و ندامت
پیش افگند چاره ندید بنابرین با فرزندان متصل بدولت خانه نظربند نگاه داشتند و آنچه
خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون موکب گیهان
شکوه بپای قلعهٔ آسیر پیوست میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو از قلعه
برآمده ملازمت نموده و آنحضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند
و حراست قلعه بگوپال داس راجپوت که سپاهی کاردان بود تفویض یافت و سامان
آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر وجه دلخواه فرمودند بسیاری از پرستاران حرم سرای
اقبال را با اسباب زیادتی که همراه گردانیدن متعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه
برهانپور شدند مقارن این حال شاهزاده پرویز و مهابت خان یکبار آب نربده
رسیده و هر چند سعی در گذشتن نمودند چون بیرم بیگ کشتیها را بآن طرف برده گذرها را
بتوپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد مهابت خان که در گربزی و بازندگی و
تزویر شیطان را منصب آموزی نهانی نوشتجات نزد خانخانان فرستاده آن
کهن سال فرتوت دنیا دوست اشعبان صفت بترتیب مقدمات مکر و دمدمه

از راه بردخان خانان بخدمت آنحضرت معروض داشت که چون روزگار ناسازی
پرداخته اگر روزی چند بناکامی درساخته طرح صلحی بمیان انداز ند هر آئنه سبب امنیت
عالم و رفاهیت بنده‌های خداخواهد بود شاهجهان که همواره باطفای نائرهٔ فساد
همت مصروف میداشتند ترتیب این مقدمه فوز عظیم دانسته خانخانان انجام پسرا
دولت بردهٔ بخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساخته که هرگز
از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیریت دانسته باشد سعی نماید بعد از اطمینان
قلب خان خانان را رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان او در خدمت
خود نگاه داشتند قرار یافت که مشار الیه درین طرف آب توقف گزیده بمراسلات
ترتیب مقدمات صلح نماید چون خبر صلح و رخصت خان خانان به بنده‌های شاهی
رسید مسیح عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند بشعور اصلی
نماند تا آنکه شبی جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت بآب زده مردانه عبور نمودند از هول
این شورش و آشوب ارکان دولت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ تا توانست
بمدافعه و مقابله پرداخت تا برخود می پیچید کس بسیار از آب گذشت درینوقت نوشتهای
شاهزاده پرویز و مهابت خان بخانخانان رسید و آن حق ناشناس علو مآثر حقیقت
و وفا را بآب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورد و از خدا و رز
بخرامید بشیده پرده آزرم از پیش گرفته و راه ادبا سپرده بجانب خان بیوست بیرم بیگ
خجلت زده سر افگنده خود را بخدمت شاه عالی قدر رسانید چون حقیقت بی حقیقتی

خانخانان وجبو لشکر منصور حضرت شاہنشاہی از آب نربدہ بمسامع علیہ رسید
توقف در برہان پور صلاح دولت ندانستہ با وجود شدت باران و طغیانی آب از
دریای متی عبور فرمودند و درین بیچ بیچ اکثری از بندہای شاہی راہ بیوفائی سپردہ
مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و شاہزادہ پرویز بہ برہان پور توقف گزید
منزل چند از پی شتافت و چون موکب اقبال شاہ والا شکوہ از ولایت قطب الملک
بصوب اڈیسہ و بنگالہ نہضت فرمود شاہزادہ پرویز عطف عنان نمودہ در
برہان پور توقف گزید

توجہ حضرت شاہنشاہی بصوب کشمیر بار سوم

چون خاطر قدسی مظاہر از مہم فرزند اقبال مند فراغ گونہ یافت و گرمای ہندوستان
بمزاج وہاج سازگار نبود دوم آذر ماہ سنہ ہزاروسی و دو رایات عزیمت بہ سیر و شکار
خطہ دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصف خان را کہ بصاحب صوبگی بنگالہ تعین فرمودہ
بودند چون نورجہان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد کہ عنان معاودت
معطوف دارد و جگت سنگہ پسر راناکرن بوطن خویش رخصت یافت در خلال اینحال
عبداللہ پسر حکیم نورالدین طہرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکہ
چون دارای ایران پدرش را بکمان زر و سیم در شکنجہ تعذیب کشید مشار الیہ از ایران
گریختہ بصد فلاکت و پریشانی خود را بہندوستان انداخت و بوسیلہ اعتماد الدولہ در
مسلک بندہای درگاہ منتظم گردید از مساعدت طالع در اندک مدت پادشاہ شناس گشت

داخل خدمتگاران نزدیک شده منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن ازانجا که حوصله اش تنگ بود باطالع نیک در ستیزه افتاده و کفران نعمت و حق ناشناسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خداوند و خداوندزاده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت درحق او بیشتر می شود آن حق ناشناس در شکایت و آزردگی می افزاید مع ذلک نظر بر خدمت های که درحق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمی فرمودند تا آنکه انعردم بعرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو شنیده بود بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده بازپرس نمودند جواب معقول نیارست سامان کرد حکم بسیاست او شد مصرعه زبان سرخ سر سبز میدهد برباد +
درینولا صادق خان بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت سید بهوه بخاری بحکومت و حراست دهلی فرق عزت برافراخت محمد علی پسر علی محمد حاکم تبت برهنمونی پدر بدرگاه آمده سعادت جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندار باغ سرهند به نزول موکب منصور طراوت و نضارت پذیرفت در کنار دریای بیاه صادق خان با کمکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود را پرداخته سعادت آستانبوس دریافت و جگت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته بود بنوید مراحم بیکران مستمال ساخته همراه آورد و باستشفاع نورجهان بیگم رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده آمد درین ولا از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه و

بنگاله گذاشتند و درین یورش بسیاری از بنده‌های و تربیت کرده‌های ایشان بخاک
ادبار برفرق روزگار خود بیخته هنگام فرصت را دیوفال سپرده ازانجمله شبی در وقت
اوج میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده و عیال خود قرار برفرار داده جدا
گردید و در خلال این حال افضلخان در بیجاپور بود چون خبر بشاه والاقدر رسید سید جعفر
و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند
که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیارند و اگر میسر نشود سر او را بیارند
امر بوده بسرعت هرچه تمام‌تر طی مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند و ازین
حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کشیده و خود با معدودی
پای همت و جمعیت افشرده یکبار اندری استاد و ظاهرا جوی آبی و جبیله در میان بود
سید جعفر نزدیک آمده خواست بسخن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد هرچند
به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود در او اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان
حواله داشت بنهایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافر
نیستی گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته و خود بزخمهای کاری جان نثار شد لیکن
تا رمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن سر او را بریده برا

آغاز سال نوزدهم از جلوس جهانگیری

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری نیر اعظم به بیت الشرف
حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم از جلوس جهانگیری آغاز شد چون خبر

نہضت موکب شاہی بصوب اڈیسہ و بنگالہ تحقق گشت بشاہزادہ پرویز فرمان
شد کہ خاطر از انتظام و استحکام صوبہ دکن وا پرداختہ متوجہ صوبہ الہ آباد و بہار
شوند کہ اگر صاحب صوبہ بنگالہ پیش راہ نتواند گرفت و مقاومت نیارد خود آن
فرزند با عساکر گیہان شکوہ بمقابل شتابد نیز بنا بر حزم و احتیاط عمدۃ السلطنت
خانجہان را بصوب دار الخلافہ رخصت فرمودند کہ در آن حدود بودہ گوش
برحکم دارد اگر بجد متی حاجت افتد و اشارہ رود بر حکم فرمان کار بند گردد و در ہنگامی
کہ قاضی عبد العزیز از خدمت شاہ والاجاہ برسالت آمدہ بود بحکم اشرف مہابتخان
او را در قید نگاہداشت و بعد اندوزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برہانپور
برسم وکالت نزد عادل خان فرستادہ و دنیا داران دکن از صمیم قلب اختیار
بندگی و دولتخواہی نمودند عنبر حبشی علیشیر نام معتمد خود را نزد مہابت خان روانہ ساخت
از عالم نوکران عرضداشت نمودہ نہایت عجز و فروتنی ظاہر کرد و قرار داد کہ در
دیول کانوآمدہ مہابت خان را بہ بیند و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاہ
منتظم گرداند و نوشتہ قاضی عبد العزیز نیز رسید کہ عادل خان نطاق خدمت و دولتخواہی
بر میان جان بستہ مقرر ساختہ کہ ملا محمد لاری را کہ وکیل مطلق العنان و نفس ناطقہ
او ست در محاورات و مراسلات او را بابامی گویند بہر چہ پسندد با پنجہزار سوار معتمد
کہ پیوستہ در خدمت بسر برد و متعاقب او رسیدہ دانند چون مکرر فرامین بتاکید
صادر شد کہ شاہزادہ پرویز با لشکری کہ ہمراہ او ست عنان معاودت معطوف

داشته بصوب بنگاله شتابد با وجود ایام برشکال و شدت باران ولای وگل لاریه
مالوه از برهانپور کوچ فرمودند مهابت خان شاهزاده را روانه ساخته خود بزودی
چندتا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف گزید لشکرخان وجادو رای واوداارام و
دیگر بندها را مقرر داشت که به بالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند جان سپارخان
را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرمود و اسدخان معموری را به ایلچ پور بازداشت
و منوچهر پسر شاه نوازخان را بجالناپور تعین نمود و رضویخان را تنها پیشتر فرستاده که
صوبه خاندیس را صیانت نماید همچنین هرجای را یکی از بندهای کاردان سپرده
از ضبط و نسق ملک خاطر را پرداخته درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از
بنگاله رسید نوشته بود که موکب اقبال شاهجهان داخل ملک اوڈیسه گردید
اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان صوبه بنگاله رقم زده کلک بدایع نگار میگردد
اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمیندار کروهیه رفته بود از
سنوح این حادثه غریب که بیسابقه آگاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت ناگزیر دست
از آن مهم بازداشته بموضع کتکی که حاکم نشین آن صوبه است آمده اشیای خود را
همراه گرفته بمقام کتک که از هگلی دوازده کروه بجانب بنگاله واقع است شتافت
و چون استعداد مقاومت در خود نیافت در کتک نیز نتوانست پای همت افشرد
و از آنجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفربیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت
صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصور نمی نمود درین وقت نوشته

عبدالله خان بجهت استمالت رسید و او باین وعده بهندوستان نشده و بالحصار
بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب بر روی خویش بست و ابراهیم خان
از شنیدن این خبر جماعتی را که در حیرت زده کار خود گشت و با آنکه اکثر ازکمکیان
او در سر حد و دیگر تهانجات متفرق بودند با کبر نگرپای همت افشرده باستحکام حصار و فراهم
آوردن سپاه و دلاسای لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درین وقت
نشان شاهی رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال
این دولت خداداد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد از گردش روزگار و دور لیل و نهار
گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت با وسعت این
ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین
در پیش افتاده سرسری نمی توان گذشت اگر اراده داشته باشد دست تعرض و تعرض
از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف
را اصلاح وقت داند ازین ملک هر جا که پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال تعیش
کند ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند
تا بترتیب این ملک تا جان دارم میکوشم عمر گذشته که از حیات مستعار مجهول الکمیت
چه مانده بجز این آرزو در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثاری
شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون موکب جهانشاه گیتی ستان
به بردوان نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوتاه اندیش حصار را استحکام داده پای جلادت

وجهالت افشرده عبدالله خان فرصت نداده محاصره را بر وی تنگ ساخت چون کار
بدشواری کشید از هیچ جانب امید کمک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان
را دید عبدالله خان نصرت قرین او را فوطه در گردن افگنده بنظر اقدس درآورد و چون این
خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت اقبال بسمت اکبرنگر ارتفاع یافت ابراهیم خان
نخست خواست که قلعهٔ اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه‌داری پردازد
چون حصار اکبرنگر کلان بود آنقدر جمعیت با خود نداشت که از همه جانب چنانچه محافظت
تواند نمود در مقبرهٔ پسرش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست در خلال این حال جمعی
از بندها که در تهانجات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبرنگر آمده
حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درین وقت
احمد بیگ خان رسیده بدرون حصار درآمد تا سلخ ماه را نیروی دیگر پیدا آمد چون اهل
و عیال اکثری در آن طرف آب بود عبدالله خان و دریا خان افغان از آب گذشته
بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگ خان
را همراه گرفته سراسیمه بدان سو شتافت و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه باز داشت
و کشتیهای جنگی که باصطلاح اهل هند نواره گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
تا سر راه بران فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریا خان
از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده بر سر او
فرستاد و چون مشار الیه بدریا خان رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و

جمع کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و عطف عنان نموده با براهیم خان
پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب جمعی از جوانان کار
طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کمک و مدد است و گروهی
از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال خود را با براهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی
یافته چند کروه پس نشست و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ کروهی چند بالاتر شتافته
برهنمونی زمینداران از آب بگذشته بدریا خان پیوست باتفاق ورزمینی که یکطرف به دریا
متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصه کارزار آراستند ابراهیم خان
از دریا عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار در قول استاد نور الدین نام سیاده
را که از معتمداران تجویزی آن صوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داده احمد بیگ خان
را با هفتصد یا هشتصد سوار طرح ساخت و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم پیوست نور الدین
تاب مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید مومی الیه
مردانه استاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده اینحال تاب نیاورده جلو انداخت
درین تاختن سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت چون قلم تقدیر نام زد دیگر رفته بود اکثری
از رفقای او دست بکار نبرده راه گریز سپردند ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و
همت برجا داشت هر چند مردم جلو گرفته خواستند که از ان مهلکه بر آرند راضی نشد گفت
که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که در خدمت صاحب جان نثار
کردم هنوز سخن تمام نشده بود که مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان ستان کار تمام

ساختند چنگی حصار قلعه محصن بود استماع شهادت ابراهیم خان در وقت یافته بالای آمده
درین هنگام نیمی را که بندهای شاهی بپای حصار رسانیده بودند آتش زده جوانان
دلاور از اطراف دویده بدرون حصار در آمده در پی رسیدن غایب شدن دیوان مرتضا
بختی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید
مردمی که در قلعه بودند بیشتر سر پا برهنه شده بیکباره انداختند و گروهی که گرفتاری عیال
های آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون از زبان احوال شهادت ابراهیم خان معلوم گردید
بود موکب اقبال از راه دریا به صوبه نهضت فرمود احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان
پیشتر از موکب منصور خود را به اکبرنگر رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری نیافته
آمده بقرب درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکار رفته اموال ابراهیم خان
بر داشتند قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه نفیس و اسپ و فیل
بقید ضبط در آمد تا حال داراب خان را مقید داشتند درین وقت از قید بر آورده سوگند
داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند زن او را با یک دختر و یک پسر شاه نواز خان
برادر گرفتند راجه بهیم پسر راناکرن که درین هرج مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار
نکرده بود با فوجی بر سم منقلا پیشتر از خود بسوی پتنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله خان
و دیگر بندها از پی شتافتند صوبه پتنه که در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود مخلص خان دیوان
خود را بحکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الهیار پسر افتخار خان و شیر خان افغان
بفوجداری گذاشته بود و با رسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جا رفت توفیق یاوری نکرد

کر حصار بتپنہ را استحکام دادہ روزی چند تا رسیدن لشکر معطل وا رند از پتنہ برآمدہ بجانب الہ آباد شتافتند و چنان ملکی را رائیگان از دست دادہ سلامت پیش گرفتند راجہ بھیم بی بشارت صحابہ دولت بشہر آمدہ صوبہ بہار را متصرف گردید بعد از چند روز موکب اقبال شاہ گیتی ستان سایہ سعادت بر متوطنان آن مرز بوم افگند و جاگیرداران آن صوبہ بخدمت شتافتہ ملازمت نمودند سید مبارک کہ در رہتاس قوطن دارد و حراست قلعہ رہتاس بعہدۂ او مقرر بود قلعہ را سپرد و زمینداران او جبہ سعادت زمین بوس دریافتند پیشتر از نہضت موکب اقبال عبداللہ خان را با فوجی بصوبہ الہ آباد و دریا خان را باجمعی بسمت اوڈیسہ تعیین فرمودند پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبہ بہار گذاشتہ خود نیز رایت اقبال را افراشتند پیش ازین کہ عبداللہ خان اگرچہ جا عبدالہ ایہ جہانگیر قلیخان و خان اعظم میرزا کوکہ بحکومت جونپور منصاص بود تست جامی خود را گذاشتہ نزد میرزا رستم بالہ آباد رفت و عبداللہ خان گرم گیرآمدہ در قصبہ جہوسی کہ بر انطرف آب گنگ در تقابل الہ آباد واقع است حساکر راست موکب اقبال حضرت جہانبانی کہ در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوارہ عالی از بنگالہ ہمراہ آوردہ بودند عبداللہ خان بضرب توپ و تفنگ از آب گذشتہ در معمورہ الہ آباد دلشکرگاہ ساخت اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشتہ کلک بیان میگردد سابقا ایراد یافتہ کہ عنبر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مہابت خان فرستادہ نہایت عجز و فروتنی ظاہر ساخت بامید آنکہ مدار مہمات آن صوبہ بعہدۂ او تفویض باشد و چون میان او

و عادل خان ابواب منازعت و مناصحت مفتوح گشته بامداد و اعانت بندهای درگاه
آثار تسلط و تفوق برو ظاهر ساخت همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر و تلاش میکرد
که مدار اختیار آن صوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون عادل خان کارگر آمد و
و مهابت خان جانب عنبر را از دست داده بکام مدعای عادل خان پرداخت دران
عنبر در سر راه بود و ملا محمد وکیل عادل خان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابت خان
فوجی از لشکر منصور بالاگهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهان پور رسانند
عنبر از شنیدن این خبر متردد و متوهم گشته با نظام الملک از قصبه کهرکی برآمده بقندهار
که سرحد ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز
قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که بسرحد قطب الملک
میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهان پور پیوست
مهابت خان تا شاه پور باستقبال رفته نهایت نرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از آنجا
باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردید و سربلند رای را بحکومت و حراست شهر
برهان پور گذاشته جادو رای و اودا جی رام بکمک او مقرر گشت پسر جادو رای و برادر
اودا رام را بجهت احتیاط همراه گرفت چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که
او با پنجهزار سوار در برهان پور بوده باتفاق سربلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید
و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده باشد با این قرارداد مشار الیه رخصت
فرمود و خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند همچنین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ

و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت کرده همراه گرفتند و مهابت خان
از جانب خود یک صد و دو اسپ و دو زنجیر فیل کچی نر و یکی ماده فرستاده و هشت هزار روپیه
نقد و یک صد و دو خوان قماش به ملا محمد و پسر و داماد داد تکلف نموده بودند هم خورداد ماه خطه
دلپذیر کشمیر به ورود موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین مدت
ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت درین ولا ایسان مع جلال سید که ملنگپوش
و ازبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را تاخت نماید خانه زاد خان پسر
مهابت خان با امرای کمکی او متوجه شد از شهر برآمده بمدافعه و مقابله او همت مصروف
داشته بنابرین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود به ڈاک چوکی رخصت شد که از حقیقت
کار وقوف یافته خبر مشخص بیارد درین هنگام آرام بانو بیگم همشیره آن حضرت ولایت
حیات سپرده حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین حبیبه خود عنایت بسیار داشتند
در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت غازی بیگ که بجهت خبرگیری شتافته بود درین
تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که ملنگپوش بجهت ضبط هزاره که یورت تهاد و حدود
غزنین واقعست از قدیم سپاه کم غزنین مال گزاری می نمود قلعه در موضع چیتور از مضافات
غزنین ساخته همشیره زاده خود را با فوجی باز داشته بود سرداران الوس نزد خانه زاد خان آمده
استغاثه نمودند که از قدیم رعیت شمائیم اگر شر او را از ما کفایت کنید به دستور سابق رعیت
و فرمان پذیریم والا ناچار ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم
خانه زاد خان فوجی با بیک هزاره همراه فرستد و اوزبکان بمدافعه و مقابله پیش می آیند

ودر دارنده گیر خواهرزاده پلنگ‌پوش با جمعی از اوزبکان تقبل میر سنا و سپاه منصوران
حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور عنان معاودت معطوف میدارند پلنگ‌پوش
از شنیدن این خبر خجلت زده کردار خویش گشته نزد نذر محمد خان التماس می نماید
که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآرد در ابتدا نذر محمد خان و
اتالیق وعدهای او تجویز این جرات و بیباکی نموده و بعد از مبالغه و اغراق بسیار
رخصت گونه حاصل کرده آن مفسد فتنه پرداز با اوزبک از هر دشت مردم چندانکه
توانست فراهم آورده روی ادبار باین حدود نهاد و خانزاد خان نیز امرای سرحد
مردمیکه در تهانجات تعین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای
جان نثار و بهادران عرصه کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار داده بتعاقب
یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه شهامت بجوش سیر که در دو کروهی
غزنین واقع است عساکر آراسته از انجا افواج ترتیب داده و جبه پوشیده
متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود در
قول پای ثبات افشرده و مبارز خان افغان و دانی رای سکندر لبن و سید
حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافته همچنین فوج جوانغار و
برانغار و طرح و التمش بآئین شایسته ترتیب داده تا نیایز ذوالجلال سبحانه توسل جسته رزم
طلب گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در ده کروهی غزنین لشکرگاه ساخته
در دو لنگرها ان را انجا طرح رسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین را اتفاق افتد قضارا کروه =

از موضع سیر گذشته قراولان او نیک نمایان گشتند قراولان لشکر منصور قدم جلادت
پیش نهاده جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانهٔ عالی و فیلان کوه شکوه آهسته
آهسته رسیده بان انداخته و توپ زده شتافتند اتفاقاً پلنگپوش شب آمده در پس پشته مختفی
شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمینگاه برآمده
کارزار نماید مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را کمک قراولان فرستاده
و آنها نیز کس نزد پلنگپوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه ساختند یک کروه
لشکر مانده بود که سپاه غنیم نمایان شده آن مقهور مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج او
با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصلهٔ یک تفنگ انداز رسیده
عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بسبب کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشتند
بهادران فوج قول گرم گیرا خود را کمک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ
و تفنگ بسیار سر دادند و از پس آن فیلان جنگی را دوانیده کارزار نمودند و جنگ
با متداد و اشتداد کشیده در چنین وقتی پلنگپوش خود را کمک رسانیده و مهما کاری
بساخت و پای همت آنها از جای رفت و بهادران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن
و تاختن و انداختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب
نیاورده جلو برگردانیدند هزبران بیشهٔ وغا مقهوران برگشته بخت را تا قلعهٔ جهاد کشش
کرده از میدان جنگ دور برده و کشته بردند و قریب شش صد از یک علف تیغ
انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسپ و جبهٔ بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند

بدست سپاه منصور افتاده و فتحی که عنوان فتحنامهای باستانی زیبد بتائید ایزدی چهره
کشای مراد گشت اصل یلنگپوش اوزبک است از الوس المان ناش جشنی
بود ترکان یلنگ برهنه گویند و پوش سینه را در جنگی سینه برهنه تاخته و از ان روز
در السنهٔ عوام یلنگپوش اشتهار یافته نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است و پیوسته در خراسان
و مابین قندهار و غزنین میگذرانید نوکر علوفه خوار کم دارد الماچی و توپ بار بسیار فراهم
آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و همین قزاقی تاخت و باخت نام برآورده
چون مکرر بسر حد خراسان رفته الکهٔ دارای ایران و سرحد خراسان را تاخته نتوانسته
شر او را از سر رعایا و متوطنین آن حدود کفایت کرد شاید از خجالت توان گفت که در
مدت عمر چنین گوشمالی نخورده باشد بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر
خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خود استعداد حالت خویش باضافهٔ
مناصب و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی یافتند مقارن این حال از عرضداشت
فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال رسیده که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت
و خاطر اولیای دولت از ضبط و نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده با مهابتخان
و دیگر امرای بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی و
نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت داراب خان پسر او در خدمت شاه ولا شکوه
بود باصلاح و صوابدید و لتخواهان او را نظربند نگاه داشتند و مقرر شد که متصل و لتخانهٔ
شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده کنند و خانه بیگم صبیهٔ او در عقد اندو آج شاهزاده دانیال

نموده و شناکرده شنید به پیش خود داشت و با پدر یکجا بسر برده جمعی از مردم معتمد بدور خیمهٔ او پاس
دارند و بعد از مقید داشتن پسر خان خانان فهیم نام غلام او را که از عمده‌های دولت او بود
و شجاعت با کاردانی جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداده
و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران جان فدای غیرت و مردی ساخت غره
شهریور ماه الهی در ویرناک که سر چشمهٔ دریای بهت و از شکارگاه‌های جانفزای نزهت
پیرای کشمیر است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته
عرضه داشت منهیان مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گذرهای
آب گنگ را استحکام داده کشتی‌ها را بجانب خود کشیده بودند روزی چند عبور لشکر اقبال
در توقف افتاد و بعد از آن زمینداران پیش از بخت یاوری و دولتخواهی سی منزل کشتی بدست
آورده چهل کروه بالای آب گذری بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری کردند و عساکر
منصوره در حمایت ایزدی از آب گذشتند و بتاریخ پنجم شهریور ماه رایات اقبال حضرت
شاهنشاهی بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت در این وقت از عرضه داشت
منهیان صوبهٔ گجرات بمسامع جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبیعی
مسافر دار الملک بقا گردیده داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی
گجرات سرافراز ساخته حکم شد که از اکبرآباد شتافته بمحافظت آن ملک نماید نامش عزیز محمد
است کوکلتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود والدهٔ آنحضرت را از جمیع کوکه‌های
خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیاناً خان اعظم

خطاب می فرمودند و از زمان طفولیت و ایام صبی در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده بود
چون والده ماجده او جیجی انگه نسبت قوی داشت و مراعات خاطر او را از والده حقیقی
بیشتر میفرمودند پیوسته گفتهای او را بحسن ادب خریداری میکردند بجهت رعایت خاطر
جیجی انگه درین دولت ابدقرین هیچکس از اعمام و اقوام و اولاد و احفاد مرزا کوکه
بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نقاره شده باشد مشارالیه در حدت فهم و بیان و فن لغات
زبان و تاریخ دانی یکتای زمان بود بغایت نقش قوی داشت خط نستعلیق را بسیار
خوش می نوشت شاگرد مرزا باقر پسر ملا علی است و باتفاق ارباب استعداد و تمکن
قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی نداشت در رقعه نویسی ید طولی داشت لیکن زبانش
ساده بود از سخنان اوست که من در عربی واهب ام و هم از سخنان اوست که شخصی
حرفی گفت بصدق مقرون داشتم چون مبالغه کرد شبهه آمد بعد از آن سوگند
خورد یافتم که دروغ میگوید و از لطائف های اوست که مرد دولتمند را چهار زن لازم
است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماوراءالنهری زن عراقی
بجهت مصاحبت و هم زبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطه
زناشوی و زن ماوراءالنهری بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود
او را شلاق باید کرد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بی عدیل و نظیر لیکن
در خبث و نفاق سرآمد ابنای زمان کذب گفتار و کجرفتار درشت گوی زشت خو
بود و پیوسته اوقات عزیز مصروف آنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی پیش کشد و باقبح وجهی خیانت

وغیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخی ها میکرد و آنحضرت بمکارم ذاتی ومراحم جبلی میگذرانیدند حقوق خدمت والدهٔ او بمرتبهٔ مطمح نظر داشته می فرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و از ان نمی توانم گذشت در هنگامیکه بی استرضای آنحضرت از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت خانهٔ مبارک شده با آنکه سلطنهای کلی در سفر حجاز صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده باز بدرگاه والا آمده آنحضرت اصلا گرانی خاطر ظاهر نساخته عنایت های که هرگز در مخیله او نگذشته بود سرافرازی بخشیدند درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت شاهجهان آمده بودند تمام نواره را با لوازم آن از توپ و تفنگ و تیر وغیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کست که اطرافش بار غدال و چرهای عظیم پیوسته حصار از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسد از آن وقت در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است مقارن این حال طهماسپ قراول از خدمت شاهزاده پرویز بدا کچوکی آمده عرض نمود که با شاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل این جنگ آنکه چون روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر با شاهجهان قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید و اکثری مانند تنخواهان ایشان صلاح در جنگ صف نمی دیدند بر خلاف رای همه

راجه بهیم پسر رانا پای جهالت افشرده مبالغه و اغراق را بجدی رسانیده که بدون جنگ
همراهی من متصور نیست و این سرد بختی با راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه والاقدر
مراعات خاطر او بر جهه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از
طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار مبادرت نمودند نخست با آرابه توپ از حصار برآمده
گرم گیر شتافت افواج بادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فرا گرفته ژاله سان
تیر و تفنگ میریختند راجه بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفه راجپوتان
توسن همت برانگیخت و با فوج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشیر آبدار کارزار نمود چنانچه
تمام فیلان که در پیش افواج بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاده و آن شیر بیشه جرات جلادت
با راجپوتان جان نثار پای غیرت افشرده کارنامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت
جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که بر گرد و پیش شاهزاده و مهابت خان ایستاده
بودند از اطراف هجوم آورده آن یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک
انداختند تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شده و سران دیگر افواج توفیق کمک
وعده نیافتند متصدیان توپ خانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شتافته بودند
توپها را بر جا گذاشته گریختند و توپ خانه بدست مردم بادشاهی افتاد و دریا خان
افغان و سایر افغانان که اختیار بندگی نموده بودند جنگ ناکرده راه هزیمت سپردند
کار بجائی رسید که افواج بادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند و غیر از فیلان علم و طوغ
و قورچیان خاصه که در پس پشت شاه جوانبخت سوار بودند عبدالله که بجانب دست راست

باندک فاصله ایستاده بود تقصی نظر می آمد درینوقت تیزی باسپ سواری آن
شیرمشتبه توکل رسید عبدالله خان جلو شاهی گرفته بمبالغه والحاح بسیار از عرصه کارزار
برآورد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده
بالتماس بسیار سوار ساخت و موکب سعادت تا قلعه رهتاس عنان مسارعت
بازنکشیدند چون دران چند روز شاهزاده مرادبخش قدم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده
بود و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد سبحانه سپرده
خدمت پرست خان کوتوال خان را با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر
داشته با دیگر شاهزادهای والاشوکت و پرستاران حرم سرای دولت در غایت بیجیگی
بیقرار بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیاداران دکن خصوص
ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید اکنون مجملی از سوانح ملک دکن
رقم زده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک شتافت
و مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه از و میگرفت و درین دو سال موقوف مانده
بود باز یافته نموده مجدداً بعهد و سوگند خاطر از انجانب وا پرداخته بحدود ولایت
بندر رسیده و مردم عادل خان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد
یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهر بندر را تاراج نموده از انجا با جمعیت استعداد و فراوان
بر سر عادل خان شتافت چون عادل خان اکثری از مردم کاردیده و سرداران
پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهان پور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت

کند حاضر نداشت صلاح وقت دریاس عزت ومحارست دولت خود دانسته در قلعه
سیجاپور متحصن شد وباستحکام برج وباره ولوازم قلعه داری پرداخت وکس بطلب
ملا محمد لاری ونشکری که باامرای اودر برهان پور بود فرستاده متصدیان صوبهٔ
مذکور رابتاکید ومبالغه نوشت که حقیقت اخلاص ودولتخواهی من بر همه
دولتخواهان ظاهر وهویداست وخود را از منسوبان آن درگاه میدانم درین وقت
که خسرحق ناشناس بامن چنین گستاخانه پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان
یاسپاهی که درین صوبه موجود دارند کمک من متوجه گردند تا این عشلام فضول را
از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او نهاده آید در هنگامی که مهابتخان
باشاهزادهٔ پرویز متوجه آله آباد وگردید سر بلندرای را بحکومت وحراست برهانپور
بازداشته مقرر نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی وجزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار
کند ودر انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد لاری بسیار
سجد شد ومبلغ سه لکهون که قریب دوازده لکه روپیه باشد بصیغهٔ مدخرچ لشکر
متصدیان انجا داد ونوشتهای عادل خان درباب طلب کمک بمهابتخان رسید
او نجویزاین سعی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تامل وتوقف همراه ملا محمد لاری
کمک عادل خان شتابند تا گزیر سربلند رای باسعدودی چند در برهانپور توقف گزید
ولشکرخان ومرزا منوچهر وخنجرخان حاکم احمدنگر وجان سپارخان حاکم بیر ونجیلا
وترکمان خان وعقیدت خان بخشی واسدخان وعزیزالله وجادورای واودیرام

وسایر امرا و منصبداران که تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان
بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازین معنی وقوف یافت نوشته نزد بندهای درگاه
فرستاد که من از غلامان درگاهم و نسبت بسگان آن آستان دارم گستاخی و بی ادبی از من
بظهور نیامده چه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و بتکلیف عادلخان
و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در زمان سابق بنظام الملک
متعلق بوده و الحال و متصرف گشته نزاع است و اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم
مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه در مشیت ایزدی است بظهور آید امرا بحرف او التفات ننموده
کوچ بر کوچ متوجه آن صوب گردیدند و هرچند عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر
ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج
عنبر رفع الوقت مدارا نموده روز میگذرانید و بدست راست و چپ سیر دور نموده سعی
در آن داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای پادشاهی سر در دنبال او
نهاده فرصت نمی دادند هرچند پا و بیشتر سر اندازی و مدارا می نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی
نظر نکرده در شدت می افزود چون کار نزدیک شد اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر روزی که
مردم پادشاهی غافل بودند و میدانستند که او جنگ نمی کند بر کنار اردوی ایشان نمایان
گردید و جمعی خیال بزرگی نموده بر آمدند چون عنبر را دیدند گریختند و بعد از آن در میان مردم
عادل خان و عنبر جنگ در پیوست بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان
بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادل خان را سر رشته انتظام گسیخته گشت

جاودولی واددیام دست بکار نبرده راه فرار سپردند وغیرت الٰہی کار خود کرد بشومی
ولکنیان وخیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد واخلاص خان وغیره بست وپنج
نفر از سران سپاه عادل خان که مدار دولت او برانها بود گرفتار شدند وازان گروه
فرہاد خان راکه تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت ودیگران را محبوس
گردانید واز امرای پادشاهی لشکر خان ومیر منوچهر وعقیدت خان گرفتار شدند و
خنجر خان گرم گیر خود را باحمدنگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت وجان سپار خان نیز
به پرگنه که در تیول او بود رفته حصار را مضبوط ساخت وجمعے دیگر ازان ورطه هلاک
بر آمدند بعضے خود را باحمدنگر رسانیدند وگروهی به برهانپور شتافتند چون عنبر بمراد خویش
کامروا گردید آنچه در مخیله او خطور نگردیده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه تقدیر
را سلسل ومحبوس بدولت آباد فرستاد وخود باحمدنگر رفته بمحاصره قلعه پرداخت لیکن
هرچند سعی نمود وتوپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را برد ور قلعه گذاشته
خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادل خان بار متحصن شد وعنبر
تمام ملک او را با حدود متعلقه پادشاهی که در بالا گهاٹ بود متصرف گشته جمعیت نیک
فراہم آورد وقلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام الملک وعادل خان بر سر آن نزاع
بود محاصره نمود ویاقوت خان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد ودو توپ ملک میدان
از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست وزور بازوی قدرت مفتوح گردانید
وازاستماع این اخبار مشوش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی آشوب گردانید

و در خلال این حال بالتماس مهابت خان خانه زاد خان پسر او را با سپاه او از
کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت
و حسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین فرمودند حکم شد
که پنجهزار سوار خواجه بالضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند حسن الله بمنصب هزاری
و پانصد ذات و ششصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت
خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید بیوقت عرضداشت مهابتخان
رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله درآمد
شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح
نگار گشته که شاهجهان داراب خان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست
ملک بنگاله بازداشته بجهت احتیاط زن او با یک پسر یک برادرزاده او همراه گرفته بودند
بعد از جنگ و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهتاس گذاشته بداراب خان نوشتند
که درکدی خود را بخدمت رساند داراب خان از ناراستی و زشت خوئی صورت حال
را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در
محاصره دارند ازین جهت نمی توانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب
از آمدن داراب خان مایوس شدند در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و نزد وے
توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب خان بعبدالله خان حواله فرمودند
با کبر نگر شتافتند و کارخانجات بیوتات را که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بجانب او

کہ از دکن آمدہ بود ندرایت مراجعت برافراشتند چون داراب خان چنین اداے
ناپسندیدہ بظہور آوردہ خود را سطون مردود ازل برساخت عبداللہ خان پسر جوان
او را بقتل رسانیدہ خاطر الحق سکبار گردانید و شاہزادہ پرویز صوبہ بنگالہ را بجاگیر
مہابت خان و پسرش تنخواہ فرمودہ عنان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران
بنگالہ کہ داراب خان را در قید داشتند صادر شد کہ دست تعرض ازو کوتاہ داشتہ روانہ
ملازمت سازند و او آمدہ مہابت خان را دید چون خبر آمدن داراب خان بعرض حضرت
شاہنشاہی رسید بمہابت خان فرمان شد کہ در زندہ داشتن آن بی سعادت چہ مصلحت
بخاطر آوردہ باید کہ برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشتہ بادیہ ضلالت و گمراہی
را بدرگاہ عدالت پناہ روانہ سازد بالجملہ مہابت خان بموجب حکم عمل نمودہ سرش را
از تن جدا ساختہ بدرگاہ فرستاد چون در صوبہ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان
لشکر اسیر سرپنجہ تقدیر در قلعہ دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیہان شکوہ شاہجہان
از بنگالہ بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمودناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال
نزد شاہزادہ پرویز دستوری یافت کہ سر او لی نمودہ ایشان را با امرای عظام روانہ
صوبہ دکن سازد و ہم درینولا قاسم خان از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست دار الخلافہ
آگرہ خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ خبر دنہ داشت اسد خان بخشی دکن از برہان پور
رسیدہ نوشتہ بود کہ یاقوت حبشی با دہ ہزار سوار موجود دملکا پور کہ از شہر بیست کروہ مسافت
رسیدہ سر بلندرای از شہر برآمدہ قصد آن دارد کہ جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد کہ تا

تا رسیدن لنگ مدد چو معلوم گار بنده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزینند
هیژدهم اسفندارمذ ماه الهی نهضت موکب مسعود بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد

آغاز سال هشتم از جلوس جهانگیری

روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی و چهار هجری آفتاب جهانتاب
به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال هشتم از جلوس همایون بمبارکی و فرخی
آغاز شد در دامن کوه شهر نشاط بشکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی بتفنگ
در تیر شکار کردند در منزل خنکر بهی محوش شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل بارغوان زارهای
عالی سیر فرمودند چون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد و
عبور سوار از فراز آن بغایت متعذر و دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای
از راه کریوه پونچ دست داد درین کوتل غریب گلی بنظر در آمد که تا حال دیده نشده بود
بلکافت عالی گلی است بسته رنگ بیشتر گلی سرخ آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ
شفتالو و بعضی ابلق سیر و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندستان می باشد
اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان ماند که گلهای خطمی برابریت و بلند یکجا دسته
بسته باشد و خوش رنگ و نظر فریب بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت
و امرود و برگش به برگ درخت بید مشک می نماید لیکن برگ بید مشک نوک تیز دارد
و سر برگ این گرد است در ضخامت هر دو نزدیک و برابر بید مشک می باشد و گلش

بمرتبه کلان می شود که در دو دست نگنجد و درختش پرگل می شود سراپا فرو می گیرد و
اهل کشمیر درنگ کوت و مردم پکلی و دهمتور پوپهول می نامند و این مخصوص کوه است
که برف در آنجا می بارد هفت هشت روز بیشتر نپاید و زرد و برطرف می شود درین کوهستان
نارنج هم بهم میرسد دوسه سال بر درخت میماند از میر نصرالله عرب و جاگیرداران این
سرزمین شنیده شد که قریب هزار نارنج در یک درخت می باشد روز جمعه بست و نهم در منزل
نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد و از کتل هتر تا کشمیر
بهتوری که در راه پیرپنجال منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس
یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فرشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی کیهان پوی
بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار بصعوبت گذشت در اثنای راه
آبشاری خوش منظر در آمد از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرع
باشد و عرض آب زیر چهار ذرع متصدیان منازل صفه عالی در برابر آن بسته بودند
حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوش جان فرموده چشم و دل را از تماشای
آن آب دادند حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش
دولت در صفحه روزگار یادگار ماند درین منزل لاله چوعاسی و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر
آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته در دو سه منزل نهاده معلوم نیست که ساعت دخل
شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه قصبه
باره موله که از قصبهای کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از

اہل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر صنائف جوق جوق و
گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه‌زارهای
خوب سیر کرده شد از باره‌موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند
روز شنبه شهر دوم در ساعت سعادت قرین عمارت دلنشین کشمیر بهشت آیین نزول
موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که در میان دولتخانه واقع است
آخرهای شگوفه بود لیکن پایین کبود دیده و باغ را معمور و مسطور داشت در باغات بیرون
شهر اقسام شگوفه جهان افروزی می‌نمود و فردوس بازیچه جوانی و جمال است جهان را دلربایی
از گوشت زمین را از زمان را + چون متواتر باستماع پیوسته و در کتب طبی خصوص ذخیره
خوارزمشاهی ثبت افتاده که خوردن زعفران خنده می‌آرد اگر کسی بیشتر خورد اندیشه کشنده
از بیم هلاک باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده
در حضور ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوال او راه نیافت
روز دیگر دو چندان که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لیکن تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد
میرزا خود چه صورت دارد غره خورداد از عرضداشت اسدخان بخشی دکن به مسامع جلال
رسید که شاهجهان به دیول گانو رسیدند یاقوت حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد
و سربلندرای پای غیرت و جمعیت برجا داشته بلوازم قلعه‌داری همت گماشته پیوسته از
بیرون جنگ می‌اندازند کاری نمی‌سازند بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاهزاده کلان
ذریب صفای لعل باغ منزل گزیده بودند بعضی از مجرمان کار طلب مکرر بقلعه تاختند

وکاری نساختند ودر خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج وهاج ایشان گشت
ونظام برهان پور کوچ فرموده ببالاگهات رهگذه شتافتند ومردم عنبر نا کام از گرد
حصار برهان پور برخاسته نزد عنبر رفتند وچون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
سربلندرای را بصنوف عواطف ومراحم سرافرازی بخشیده منصب پنجهزاری ذات وسوار
وخطاب رامراج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نیست عنایت فرمودند درین تاریخ
دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال وعبدالرحیم
خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود نام بردگان را آورده دولت زمین بوس دریافت
هوشنگ را بعواطف روزافزون اختصاص بخشیده بمظفر خان میر بخشی فرمودند
که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خالصه شریفه باید
وبنوعی سامان سرکار او کنند که از هیچ رهگذر تنگی خاطر نداشته باشد ودر خلال اینحال
عبدالرحیم خانخانان بسعادت آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت زمانی که
ناصیهٔ خجالت از زمین برنگرفت آنحضرت بجهت دل نوازی وتسلی او فرمودند که درین
مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا وقدر است نه مختار ما وشما با چندین جرایم عصیان
که ازو صادر شده بنابر تنبیهات وتعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی
به التفاتهای پایهٔ سریر سلیمانی فرمودند که من خود را شرمنده ترازوی منم بیت کرم بین و
لطف خداوندگار ٭ گنه بنده کردست او شرمسار ٭ بعد از مراسم خدمت وزمین بوس
اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین

فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابت خان را از خدمت
ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خان خانان و خانجهان از گجرات
آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت برافرازد درین ولا عرضه داشت فدائی خان
رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی
نمودم شاهزاده بجدائی مهابت خان و همراهی خانجهان راضی نیستند هر چند درین
باب مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجه بر آن مترتب نگشت چون بودن من در آن
لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان نیز بطلب خانجهان
فرستادم که بسرعت هر چه تمامتر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال
از عرضه داشت فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بتاکید تمام صادر شد
که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی
نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شاهزاده با سایر امرا در برهانپور توقف نماید
بتاریخ نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری که از کشمیر متوجه دارالسلطنت لاهور شدند
پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری می باشد مشهور بهما
و مردم این سرزمین می گفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر هوا پرواز کنان
مشاهده می افتد و کمتر بنظر در آید چون خاطر اشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بتحقیق
این مقامات توجه منظور داشت حکم شد که از قراولان هر کس تفنگ زده بحضور اشرف
بیارد پانصد روپیه انعام فرمائیم تفنگ انداز جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف

آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر درآمد فرمودند که چینه‌دانش
ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه‌دانش را شگافتند از حوصله‌اش استخوان ریزه
برآمد مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خورش بر استخوان ریزه‌هاست
همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش درآید بمنقار خود
گرفته بلند می‌شود و از آنجا بر روی سنگ می‌اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه چیده
می‌خورد درین صورت خاطرنشان آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته‌اند بیت
همای بر سر مرغان از آن شرف دارد ٭ که استخوان خورد و طایری نیازارد ٭ در جثه
و ترکیب با عقاب شباهت دارد و گلویش بشکل مرغ می‌ماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و
باقی پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یک هزار و
سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن درآمد شب مبارک شنبه سوم آذرماه بجهان خالات
انعام مرحمت شد درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین‌بوس سربلندی یافت
از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت
شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت از غرائب آنکه شاهزاده نادر بخش شیری را
پیشکش آورده که با بز الفت گرفته در یک پنجره می‌باشد و با آن بز نهایت محبت و الابگری
ظاهر بسیازد و بدستوری که حیوانات جفت می‌شوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند
حکم کردند که آن بز را از پیش او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت
آنگاه فرمودند که بز دیگر همان رنگ و ترکیب در آن قفس درآوردند اول آنرا بوی کرد

بعد از آن کمرش گرفته بشکست فرمودند که میشی را بدرون پنجرهٔ او درآوردند
فی الفور از هم دریده خورد باز جهان نر را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور
سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و نر را بر سینهٔ خود گرفته دهانش را می لیسید
از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بوسه کند درینولا
قاسمی خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشارالیه مرحمت نموده به سی و دو
نفر از امرای آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابت خان فیلانی که در صوبهٔ
بنگاله وغیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده و مبلغهای کلی از مطالبات
سرکار شنیده می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها
متصرف گشته بود بنابرین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه شتافته فیلانی
پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز از وی بازیافت نموده بخدمت
شتابد اگر او را جواب حسابی خود پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام
مفروغ سازد مقارن این حال عرضداشت فدائی خان رسید که خان جهان
از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نموده و هم درینولا عرضداشت خانجهان
رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را
شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته بر عفو
کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار مراحم بیکران چنان است

که رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده باین موهبت عظمی در امثال و اقران سرافراز و ممتاز گردد
در جواب او فرمان شد که مصرع این درگه ما درگه نومیدی نیست ملتمس او بدرجه قبول مقرون
گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده
بملازمت پیوست قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر
گشته بود درین تاریخ او نیز برهنمونی بخت خود بالقدس آستان رسانید با نواع مراحم
نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که بسلالت سلاطین
چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت نمودند بهار بانو بیگم صبیه خود را بطهمورث
و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درین وقت راقم اقبالنامه
بخدمت بخشی گری عز اختصاص یافت بتاریخ هفدهم اسفندارماه مطابق هشتم شهر
جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بصوبه کابل اتفاق افتاد چند
روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم مذکور کوچ فرمودند سردار خان پسر
احمد بیگ خان کابلی سر احداد را از صوبه پیشکش آورده جبین خلاص بر زمین سجود حضرت
شاهنشاهی بسر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی
که از موهبت مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانه نواختن فرمودند و فرمان شد
که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند و تفصیل این
مجمل آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که ملنگیوش اوزبک بقصد
شورش افزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنی آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها که تعینات

آن صوب اند لشکر را فراهم آورده بر سر او روان شد و درین اثنا احداد بدنهاد وقابو یافته
باشارت آن تباه اندیش بی راه و رآهدار اهرنی دستبرد اندازی که شیوه آن مفسدان
سیاه بخت است پیش میکرد و بینگپوش ازان اراده باطل است گزیده یکی از خویشان خود را
نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برگزیده اولیای دولت خاطر از انجانب
وا پرداخته رفع فساد احداد بدنهاد پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت از راه
کروه نیز بر سر او روان شد چون خبر برگشتن بلنگپوش و آمدن لشکر ظفرقرین بآن بدانجام رسید
تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر که محکمه او بود کشید و این سیاقت آن کوه را پناه
رعز بد اندیشیده دیواری در پیش دره آورده و بآلات نبرد استحکام داده ذخیره و سائر اسباب
قلعه داری آماده و مهیا داشت و اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجهه همت ساخته بلغار
سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدرگاه مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از هر طرف هجوم
آورده همت به تسخیر آن گماشتند و قریب بپنجاه روز زد و خورد کرده محاصره را برو تنگ ساختند تا آنکه
روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته از اطراف جنگ انداختند
داد شجاعت و جلادت دادند از هنگام صبح تا سه پهر بیامن عواطف و مراحم الهی ابواب
فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه بتصرف بهادران لشکر در آمد
درین وقت یکی از احدیان تخم شیوه انگشتری دکاروی که بیغما یافته بود نزد ظفرخان برده
یقین شد که احداد آن عاصی است و ظفرخان خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت
و ظاهر گردید و بندوقی از شست غیب او بسینه بخبثیم واصل شده هر چند منادی کردند

شخص نگذشت که این تفنگ از دست چه کس بدر رسیده بالجمله سران مفسد خود سر را مصحوب سرافراز خان روانه درگاه والا نمودند ملوخان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند نهم اسفندارماه ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت

آغاز سال بست و یکم از جلوس جهانگیری

شب شنبه دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهر تحویل نوروز جهان افروز اتفاق افتاد و سال بست و یکم از جلوس ابد قرین همایون و فرخی آغاز شد آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج را والتفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کر خنجر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر بسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن هر پوست غیب نزد ها بتخان بجهت آوردن فیلان که رقم زده کلک سوانح نگار گشته و اشارت بطلب او نیز رفته دریغولا نخست فیلان را فرستاده بعد از آن بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب او تحریک کارپردازان آصف خان شده بود و پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و معذب ساخته دست تعرض و ناموس مال و جان

او انداز ندو این مطلب گران را بغایت سبک دست پیش گرفته و او برخلاف ایشان
با چهار پنج هزار راجپوت خونخوار بیگ رنگ دیکجهت آمده و عیال اکثری را همراه آورده و که هرگاه
کمر بجان کامدیا بتوان رسید و از همه راه و از همه جهت مایوس و مضطرب گردد بجهت پاس
حرمت ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا نزده با اهل و عیال جان نثار شود بیت
وقت ضرورت چو نماند گریز ✤ دست بگیرد سر شمشیر تیز ✤ تا آنکه از روش آمدن او در دم
حرفهای ناملایم مذکور می شد نواب آصف خان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر
می برد چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار
بادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی نماید
راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا
حاضر سازد و از نیکه دختر خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبند نسبت کرده بود شورش
بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته بخواری و بی عزتی کوژه کاری فرمود
دست و گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابت خان بوی داده
فدائی خان تحصیل نموده بخزانه عامره رساند اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لبریز از اخبار و آثار در میان است
ازین سال صاعقه ریز در هیچ از منه نشان نداده اند چون منزل در کنار بهت واقع
شد نواب آصف خان با چنین خصم قوی بازو و دشمن از سر جان گذشته گرز پا
شده در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را بآن طرف دریا گذاشته

خود با عیال و اثقال و احمال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در بین رود می آب منزل
گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قورخانه و غیره و حق خدمتگاران
نزدیک در کل از دریا عبور نموده مهابت خان حق ناشناس چون از همه در تا امید
شده دریافت درین وقت که اکثر مردم با از پل عبور نموده با آن طرف رخت ادبار کشیده
و دیگر رو به پیش آنحضرت کسی نیست اگر خود با اقدس آستان رسانیده در دولتخانه
فرود گرفته بی محابا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و همراه من پانصد شش
هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه دم از مخالفت من زند و امرا ازین منصوبه
غافل گشته بازیگی حریف را منتظر در نیاورده جمعی از آب گذشته به تتمه مشغول شدند
آخر آنچه ازین مردود ازل نابد بظهور آمد در هیچ خاطری تو نمی انگند و عقل احتمال تقدیم
آن نمود اگر صد یک ازین بخاطر می رسید اندک احتیاط بکار می رفت چه حد و یارای
آن داشت که قدم جرأت و بیباکی پیش نهد مجملا هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده
نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار را در انجا گذاشت که پل را آتش دهند و
اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بمدافعه و مقاتله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه
شده درین شب راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و هم خدمت میر توزکی داشت از
آب گذشته در پیش خانه توقف گزیده بود و بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران صاحب
اگر هر جا حرفی و سر گذشتی در میان داشت درین وقت آوازی بگوش رسید که خبر
می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میر فته باشد متعاقب این حال مذکور شد که از حرم

گذشته بدگاه نزدیک شده تا سخن از لعل بزبان و از زبان بلب رسد بر در تختخانه فقیر رسیده
باز پرس احوال نموده چنانچه آواز بگوشم رسید ناگزیر شمشیر لستان خیمه برآمدم چون چشم پیش
برین افتاد نام بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود
مشاهده افتاد که قریب لبست راجپوت پیاده و برچه و سپر بدست اسپ او را میان
گرفته می آیند و از گرد و غبار چهره مردم خوب محسوس نمی شد و بسمت دروازه کلان
شتافت و من از راه سرخ سراپرده بدولتخانه در آمدم معدودی از اهل تیاق و غیره
در فضای دولتخانه بنظر در آمد و دو سه خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم مهابتخان
وخیم العاقبت سواره تا در دولتخانه رفته از اسپ فرود آمد در آن وقت که پیاده
شده بجانب غسلخانه شتافت قریب بدویست راجپوت همراه داشت کمترین از سواد دلی
پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد
فقیر عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بدر غسلخانه رسید
ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه
فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند
از گستاخی او بعرض رسانیدند آنحضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی که در برون بجهت
نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند بالجمله مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم
رسانید آنگاه بدو رپالکی گشته معروض داشت که چون بیقین خود کردم که از آسیب عناد
و جانگزائی آصف خان خلاصی و رهائی ممکن نیست بانواع و اقسام خواری و سوائی

کشته خواهم شد از روی اضطراب جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم و
اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان
او فوج فوج مسلح آمده در سراپردهٔ پادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب
دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و فیروز خان
و خدمت خان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فصیح خان محلی و سه چهار
از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج
اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر رسانیده خواستند
که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی ترکی عرض کرد
که وقت حوصله آزمائی است صلاح دولت و حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار
این تیره بخت بدگوهر را بایزد داد گر حواله فرمایند تا وقت استیصال او رسد چون حرف
او لفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او
درون و بیرون دولتخانه را فرا گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر بنظر در نمی آمد
درینوقت آن بی عاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطهٔ معهود سواری
فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی
حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود
که بر همین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم
شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند بحجت لباس پوشیدن و استعداد سواری

خواستند که ببیرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه کار رفتن درون محل راضی نشد
القصه آنقدر توقف روی داد که اسپ خاصه احاضر ساختند و آن حضرت سوار شده
تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خاصه پیش آورده التماس نمود
که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میدانم که بر فیل نشسته متوجه
شکار شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند و یکی از راجپوتان
معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقرب خان
خود را رسانیده باستر ضای او درون حوضه نزدیک با آنحضرت رفته نشست ظاهرا
درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی بمیان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی
و سینه او ریخته بود خدمت پرست خان خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در دست
داشت خود را بفیل رسانیده هر چند راجپوتان بسنان برچه و زور دست بازو منع آمده
خواستند که جای نه دهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاه داشت چون در بیرون جای
نشستن سه کس نبود خود را بمیان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت طی شده
گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب
نشسته بود مهابت خان اشارت کرد که آن بیگناه را با پسرش شهید ساختند بالجمله در
لباس سیر و شکار بسمت منزل خویش راهبری نمود آن حضرت بیرون خانه او در آمده
زمانی توقف فرمودند و فرزندان نحس خود را برده در آن حضرت گردانید چون از نورجهان بیگم
غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برد

ازانجانب نیز دل او پرداز د باین قصد باردیگر آن حضرت را بدولت خانه آورد قضارا در
هنگامیکه حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان فرصت غنیمت شمرده
با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصف خان رفته بود و آن بی عاقبت
کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود و ندامت گزیده متردد خاطر
گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیست
عظیم لاجرم رای فاسد او برگشت و آن حضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار بردا از غایت
اضطراب و هول جان کردار و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول
نداشت و نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان اراده و هر دم
اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان می شد آن حضرت از وسعت حوصله و گرانباری
هرچه او می گفت می کردند و دست رد بر ملتمسات او نمی نهادند القصه در هنگامیکه این
بی عاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت خانه در آمد درین وقت جیجو نبیرهٔ
شجاعت خان همراه شد چون کلان امرای معتبر حضرت عرش آشیانی بود هرگز درین
قسم جاها راه نداشت اما چون قلم تقدیر بر قتل این مظلوم رفته بود در آن ساعت حاضر
شده همه جا همراه بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم وسواسی
و توهمی بخاطر آن بد اندیش راه یافت حضرت شاهنشاهی بیرون خانهٔ شهریار در آمدند
بر راجپوتان اشارت نمود که او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته
بمنزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از

غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید که آنچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود از ظهور آمد و در پیش
خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کوشید و در آنچه
صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض دارند همه یکدل و یکزبان بعرض
رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب
سعادت انتساب گذشته آن مفسد را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس
بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنگاش ناصواب بمسامع جلال بندگان حضرت
رسید از ضابطهٔ معقول بیگانه نمود و همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی
و میر منصور و خدمتگاران رای دیپی نزد آصف خان و عمدهای دولت فرستاده
فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطائیست زینهار که این تدبیر ناراست را
نتیجهٔ خام کاری و نارسائی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب
نخواهد شد و هنگامی من در این طرف باشم بکدام دل گرمی و چه امید جنگ میکنید بجهت اعتماد
و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند آصف خان بگمان آنکه این
حرفها از داهیت مهابت با عاقبت است و بتکلیف او حکم فرموده اند ممنوع نشده بجانب
فرار داد پای عزیمت افشرده در موقت فدائی خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت
سوار شده بکنار آب آمد و از آنکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور لشکر منصور نبود بیتاب
شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدایانه روبروی دولتخانه
اسپ به دریا زده خواست که بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا از فتنه

درچندی از تندی آب پایان رفته افتاد و نیم جانی بساحل سلامت رسید و خود با هفت
سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان از
جان نثار شد چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بلا زدست اشرف نمی تواند رسید
چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهن خورده باز پس افتد سبحان چپتی و چالاکی عطف عنان نموده از
آب گذشته و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند و روز شنبه هشتم
فروردی ماه الهی مطابق بست و نهم جمادی الثانی آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر
عمدهای دولت قرار جنگ داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ
مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده اتفاقاً بدترین گذرهای همین بود سه چهار جا از
آب عمیق عریض بایستی گذشت و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد
آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادت خان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان
کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته استاده بودند در آمدند فدائی خان
بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابوطالب پسر آصف خان و
شیر خواجه و الله یار خان و بسیاری از مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند با نچال اسپان
شنا کرده برابر تماشر شده جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته بعضی بمیان آب رسیده و تا رسیدن
افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند
که جلو مردم پیش برگشته را از مشاهده این حال حالتی دست داد که گوئی آسیا بر سرم میگردد دیگر
کیست که کسی پرداز و سخن بشنود و پای همت برجا دارد دل یا بایست گذری که عبور لشکر بسهولت

سپر باشد بدست آورده فوجی را پیشتر از آب بگذرانید که روی لشکر غنیم را نگاه داشته بر کنارهٔ دریا
مانند سد سکندر پای همت برجا دارند تا امرای عظام و دیگر سپاه در پناه آن فوج بسهولت
از آب گذشته نخستین فوج را قوی پشت سازند و آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام
پای عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبلهٔ خویش بلند گردند و کسی که
پیش آید پس افتد تا آنکه در برابر آید بسر در آید هرگاه سرداران بسراسیمگی بی نظام و نسق میرفته باشند
ندانند که کجا میروند و لشکر را کجا میبرند مآل حال ایشان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن
از یک آب گذشته بر لب آب دوم استاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده
و اسپ و شتر و محل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درین وقت
ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما هر دو را مخاطب ساخت که مهد علیا می فرماید که اینچه جای
تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم شده راه آوارگی پیش
خواهد گرفت فقیر و خواجه ابوالحسن بجواب نپرداخته اسپان بآب درزدیم و فوج غنیم قریب
هفتصد هشتصد سوار راجپوت و فیل مست بل دندان در پیش داده در آن طرف آب بجای
مرتفع استاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم متفرق پریشان جلو ریز نزدیک رسیدند فوج غنیم
فیل را پیش رانده از پس فیل اسپان بآب درزده شمشیرها علم کردند و این مشتی بی پا الفرار
الفرار گفته عطف عنان نمودند غنیم شمشیر بدار روی آب را رنگین ساخت راجپوتان
مردم این جانب را پیش انداخته زده کشته آمدند در عماری بیگم دختر شهریار با آنکه دو صبیه
شاهنوازخان بودند در چنین وقت مختصر تیری بر بازوی دایهٔ دختر شهریار رسید و بیگم

بدست خود برآورده بیرون انداخت و لباس با خون رنگین شد جواهر خان خواجه سرا
ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم
شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچهه بر عقب فیل
زدند راجپوتان شمشیر با کشیده از پی هم میرسیدند فیلبانان چه سعی در راندن فیل داشت
تا بجای کشید که آب عمیق پیش آمد اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود
تا گزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشته بدولت خانهٔ پادشاهی رفته
فرود آمدند خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشته گرم تر راند و من در کنار آب
با چهل سوار از تابینان خود استاده ماندم همه تیر می زدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند
درینوقت آصف خان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و لی راه رفتن رفیقان بی‌پشینی نقش نگه
آغاز کرده روانه شد هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکدام
جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده بود گرم رانده از هول و اضطراب اسپ
را بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند می رفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما قاش
زین را بدو دست محکم گرفته بود و اسپ غوطه چند خورده نفس گیر شد و خواجه قاش او را
نمی گذاشت درین حالت محمد ملاح کشمیری خود را بدو رسانیده خواجه را برآورد و دیا
غدائی خان با جمعی از بنده های پادشاهی و چندی از نوکران خود که جمعیت قدیم بو
داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرده و غنیم خود را برداشته
تا خانهٔ شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون

درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود بر سر و ایستاده به تیراندازی پرداخت
چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوت خانه نزدیک بآن حضرت میرسید و مخلص خان
پیش تخت آن حضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود و بالجمله فدائی خان
زمان ممتد استاده تلاش کرد و انهمراهان او سید مظفر که از یکتا جوانان کارید
کارطلب فدوی بود با وزیربیک پسر خواجم تردی بیگ و عطاءالله نام خویش
فدائیخان بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبدالغفور بخاری که او
نیز جوان شجاع کاری بود زخم برداشت و چهار زخم باسپ فدائی خان رسید
و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف
عنان نموده و از میان اردو برآمده بطرف بالای آب شتافته روز دیگر از آب
گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بکرجهاک بند خیرت
سلامت کشید چون نوربخش زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان مرتجا
گذاشته خاطر از آنجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت شیرخواجه و
اللهوردی خان قراول بیلی و الهیار پسر افتخار خان هرکدام بطرفی بدر رفتند اصفخان
چون میدانست که از دست مهابت خان وخیم العاقبت خلاصی ممکن نیست
ناگزیر با پسر خود ابوطالب با سی صد سوار مغلوب از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه
اتک که در تیول او بود رفت چون برهتاس رسید ارادت خان خبر یافت که در
نوشهره فرود آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلب داشت هرچند الحاح

گرد و همراهی راضی نشد آصف خان اجلد اتک رفته متحصن گشت و ارادت خان تشتد بر
بیاید و آمد بعد از آن خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بهم رسانیده مهابتخان
را دید و نوشته بنام ارادت خان و فقیر مشتمل بر سوگندات غلاظ و شداد بخط او گرفت
که گزند جانی و نقصان عزت و ناموس نرسانند آنگاه ایشان و فقیر همراه هرزه ملاقات
داد و چندان هرزه گوئی کرد و حرفهای رکیک بر زبان راند که بمراتب مرگ از آن زندگی
خوشتر است درین روز عبد الصمد نواسه شیخ چاند منجم را که با آصف خان رابطه
محبت قوی داشت و الحق جوان ستوده بود بشومی او در حضور خود او را بقتل رسانید
مقارن این حال شاه خواجه نام ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسید بملازمت
نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول این دولت خداداد است کتابت
نذر محمد خان را گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود و آنگاه پیشکش خود را
بنظر مبارک در آورد و سوغات های نذر محمد خان از اسپ و بازو توقون و غلام ترک و غیره
موازی پنجاه هزار روپیه قیمت شد پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگار گشته که چون آصف خان
آنچ وجه از مهابت خان بیافت آیین نمود بقلعهٔ اتک که در تیول او بود رفته متحصن جمعیت
همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراهی گزیدند مهابت خان و لسباری
از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بسرکردگی بهره ور نام
پسر خود و جهار راجپوت و شاه قلی فرستاده که گرم گیر اشتافته بمحاصره قلعه پردازند مقام
پاشته کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند آصف خان به محنتی و بلائی

آزاد داده بود خان نقضا سپرده فرستاده‌ای مهابتخان بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش
گشته حقیقت به مهابتخان نوشتند و چون موکب کیهان شکوه از دریای اتک عبور نموده
مهابتخان وخیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفته آصفخان را
با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران همراه بار رود آورده قلعه را با ملازمان خود سپرده معین
روز عبدالخالق برادرزاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از مصاحبان مخصوص آصفخان بود با
محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصرهٔ برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیباکی آواره
صحرای عدم گردانید و نیز ملا محمد تتهی را بتهمت آخوندی آصفخان بی جرم و خیانت
شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت اگر خواستی بدر رود هیچکس را بر او نگرفته
بود لیکن چون قلم تقدیر بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی او بسر آمده بود چه چاره القصه
بنابر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میرعدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابتخان
شتافت هرچند از فضائل و خصائل و صلاح و پرهیزگاری او شرح دادند اثری بران مترتب نگشت
و او را برا جپوتان سپرده روزی چند محبوس داشته شهید ساخت از اسباب قتل او آنکه
بتهمت آخوندی آصفخان بود دیگر آنکه در وقتی که او را زنجیر میکردند بحسب اتفاق
زنجیر حلقه دار در پای او کرده چنانچه باید استحکام نداده بود و بانک حرکتی سست شده
و از سر پای او برآمده و این مفسد را حمل بر سحر و افسون و دعا و تکسیر نمود چون حافظ
قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهای او متحرک بود از این حرکت لب
یقین خود کرد که سا دعای بد میکند و از غلبهٔ وسواس و فرط توهم این مظلوم را به تیغ ستم

شبیه ساخت ملا محمد با خصائل صوری و کسب کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاری
آراستگی داشت. افسوس که سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع
ساخت چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از
کافران دره نور آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسومی که در میان آنها
شایع است بجهت غرائب مرقوم میگردد طریق ایشان بآئین کافران تبت نزدیک است
بتی بصورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی کنند
مگر زن اول نازا باشد یا با شوهر ناسازگار باشد و اگر خویشان زن نخستین دست
یابند البته قصد دامادی نمایند اگر خواهند که بخانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام یکدیگر
تردد می کنند حسار شهر جز یک در نمیدارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت حلال
می دانند و میخورند و میگویند که در قوم ما هر کس که ماهی خورده البته کور شده گوشت را نیم کرده
میخورند و چارپای کلان را مثل گاو و گاومیش بشمشیر گردن زده میخورند گوسفند و غیره از این
عالم حیوانات را گلو بریده میخورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مرجان زنگله بر کمر
می بندند مرده خود را لباس پوشانیده مسلح می سازند با صراحی و پیاله شراب در گور میگذارند
و سوگند ایشان این است که گلوی آهو یا تیر را در آتش می نهند و با نان از آنجا برداشته
بر درخت زیتون میگذارند میگویند که هر کس که از این سوگند بدروغ خورده البته بلائی
مبتلا شده دیگر اگر پدر زن پسر خود را خوش کرده بگیرد پسر در آن باب مضایقه نمی نماید
حضرت شاهنشاهی فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید اسپ و شمشیر و نقد

دست و پای سرخ و خواستند و کامیاب خواهش گردیدند و روز یکشنبه بیست و هشتم آذر که

مطابق بیست و دوم شهر شعبان مبارک داخل شهر کابل شدند و درین روز زر نثار

زر نثار کنان از میان بازار گذشته باغ شهرآرا را محل نزول اقبال نمودند. و روز جمعه غره

خورداد در روضه منوره حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه تشریف برده لوازم زیارت

تقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آنحضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت

مزار منبع الانوار عم بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه التماس آمرزش

ایشان فرمودند. از غرایب اتفاقات که از منهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افگند یادداشت

کردار زشت مهابت وخیم العاقبت است تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرات گستاخی

در کنار آب بهت ازو بفعل آمده و از ای هیچ صله با سپاهی از غفلت خویش خجلت زده

جاوید گشته داری کرد مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گردید راجپوتان آواز

تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق رونموده بود خود سر و مغرور گشته دست تعدی و تطاول

برعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه گذار منصوبه

برانگیخت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از راجپوتان بصوب

چالاک که از شکارگاههای مقرره کابل است رفته اسپان خود را بچراگاه گذاشته بودند

احدی که بخدمت محافظت و محارست شکارگاه متعین بود دران مقام منع شد و گفت و گو بعد

بجنگ و نزاع کشید آن بیباکان احدی را شهید ساختند چندی از خویشان و

برادران احدی بدرگاه والا رفته استغاثه و دادخواهی نمودند حکم شد که گر اورا شناسا باشند

نام نشان او و سر و تن دار بقا بحضور حضرت طلب فرموده بازپرس فراهم و معیاد
ثبات خون بسر رسانیم احدیان ما این حکم تسلی نشد از خدمت گذشته یکجا
فراهم آمده قرار جنگ داده اتفاقاً در جائیکه احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب
آنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد جنگ شده بهیئت و کیب رو بر سر
دائره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر تیر انداز و ترکی بودند
و آنها کوتاه سلاح بانگ زده و خورده راجپوتان بسیار کشته شدند چندی را که صاحب
تیر و تفنگ را از فرزندان صلبی گرامی تر میدیدند تیغ انتقام گردید یکتا هفت هشت کس
بقتل رسیده باشند صاحب بیاقت با شنیدن این خبر برآمده و مضطرب شده بملک
نوکران خود شناخت جدا شتابی را بقتل را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا در این
شلوغ بقتل رسد برگشته خود را پناه دولتخانه انداخت و با التماس او جعفر خان و کوتوال
خان و جمال محمد و خواص خان را شور را حکم شد که معدود رفته این فتنه را فرونشانید و دیگر
آن مفسد برمن رسانید که باعث جنگ و مادهٔ فساد و بیع الارباب ذوالفقار خواجه ابوالحسن
و خواجه قاسم جلادوست آنها را بحضور طلبیده بازپرس فرموده حال که از وکیل شود سامان
تیار ساختند که چون کس بسیار از او بقتل رسیده بود و هنوز وقت تعریج دیده از میان
برگرفتن نشده بود تا گزیر مراعات خاطر او لازم وقت شمرده تا مر بروبار او بی گذرانیده
قاتلان او را آنهم در نهایت خواری و رسوائی سر و پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه
در بساط ایشان بود هم متصرف شده بلا برقتل رسید که تاریخ حق و کرم ازدی بهشت

اد عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت عنبر در فنون سپاهگری و سرداری و تدبیر
و کارگزاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح اهل دکن برگی گری گویند خوب
دریافته بود و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده تا آخر عمر پای غنیمش انجای نرفت
و هنگام رحلتش بعزت سر آمد در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی باین مرتبه رسیده باشد
چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی آنحضرت درین شغل بجائی رسیده که در
سفر و حضر یک روز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هر کس که در فن شکار وقوفی و مهارتی
دارد و تصرفی بخاطر آورده وسیله تقرب می سازد از جمله الهوردی خان قراول بیگی بجهت شکار
قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا در گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود مبلغ بیست
و چهار هزار روپیه صرف آن شده دور آن را دو نیم کروه پیموده‌اند سیصد فراش در یکنیم کروه
استاده می کنند هشتاد شیر کلان و خرد که داخل تور شود بدر رفتن او محال است چون موضع
عهدی از شکارگاههای مقرر این ملک است متصدیان سرکار حکم شد که تور مذکور را
بشکارگاه برده استاده سازند شکاری از هر جانب رانده بدرون تور در آورند و بتاریخ
شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که دران
جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود و هزارها از راه بزرگی و مرشدی قبول داشتند با توابع
و لواحق خویش در ظاهر دیهه میر بالوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و
اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر زرین مرصع
آلات و طلا آلات لطف نمودند و از آنجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس ارنگ

وقوع کوهی و زوس و گفتار که به توزوز آمده بود شکار شیر از تنگی را که از همه کلان تر بود دولت
فرمودند سمن و سی آثار بوزن جهانگیری بر آمد درینولا از عرضداشت منهیان صوبه
دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حد و متعلقه نظام الملک بر آمده از محال صوبه
مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند و در انجا بر حسب صلاح توقف ندیده از راه بیلیر بصوب تهته عزیمت
فرمودند حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهریور ماه الهی بساعت مسعود از کابل بجانب
هندوستان رایت اقبال برافراشتند درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید
گفتند که نخست درد قولنج قوی بهم رسید و ایشان را زمانی ممتد بی شعور ساخت و بعد
از تدبیرات خفتی دست داد حقایق این اجمال عرضداشت خانجهان رسید نوشته بود
که باز از هوش رفت و درین مرتبه بامتداد و استبداد انجامید چنانچه پنج گهری که دو ساعت
نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر باطبا قرار دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان
سوختند معهذا بهوش نیامدند بعد از دو سه ساعت دیگر افاقه بهم رسید سخن کردند باز از هوش
رفتند اطبا بیماری ایشان صرع تشخیص نمودند و این ثمرهٔ افراط شراب است چنانچه
برادران ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال باین مبتلا گشته جان
در کار شراب کردند درینولا شاهزاده والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب
از خدمت پدر عالی قدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی
ساختند سوای فیل از جواهر و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد
از عرضداشت متصدیان دار الخلافه آگره معروض گردید که قبل ازین عورتی سه خر

یکبار زائیده بود باز همان زن یک پسر و دو دختر زائیده که همه در حیات اند در همسایگی رستم قتبالنامه نگری بود نخست زن او بعد از دوازده ماه زائیده بود و بار دوم پس از شانزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند آورد و هر سه فرزند را فقیر دیده بود و درین مدت که حامله بود خدمت تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم با مراد است می کرد و هیچ بر و گران نبود درین ولا از نوشته فاضل خان بعرض همایون رسید که پاسبعر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال از امر کوٹ از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه گج سنگه خود را رسانیده عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری را و بار مهابت وخیم العاقبت است تفصیل این داستان بر سبیل اجمال آنکه از تاریخی که آن بداندیش مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند و بجد می عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از جانب آنحضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود اخلاص نموده بعیار کامل می فروخت و آن حضرت دانسته خریداری می فرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از خدمت حضور بنابر عدم اختیار بوده آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش و طبق مراد ماست و هرچه نورجهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان میفرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش و صبیه مرحومه شاه نواز خان که در عقد ازدواج ابوطالب مخاطب بشایسته خان پسر آصف خان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را به تفنگ خواهم زد و باظهار این مقدمات

او را مطمئن خاطر می ساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشتند نمانده رگهندر هشیار
و بیدار می بود در جمع کثیر از راجپوتان با خود بر بار کی آورده و بر گرد و پیش دولت خانه
بازمیداشت که شد و آن ضبط و انتظام بر جا نماند مهابت نوکران خوب او در جنگ احدیان
در کابل القتل رسیدند لشکر و حشمتش نمانده رسید و دل بجای داده بر خلاف نورجهان بیگم
در خلا و ملا پیوسته در انتها از فرصت بود و نوکران نگاه میداشت و صید ولاما می نمود و مردم
را بزر و زبان دلاسا میکرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای
بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دوازده هزار سوار در لاهور نوکر ساخته باستقبال شتافت
و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهتاس دیدن محل
سواران تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جبه پوشیده از دور دولتخانه
تا آنروی دوره پیاول بسته بایستند آنگاه بلندخان خواص را حکم شد که از جانب
حضرت نزد آن بی عاقبت رفته پیغام گذارد و امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف می گذرانند
بهتر است که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم گفت و شنود
بی مزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد و از پس بلندخان خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او
نوعی ترسخن کند بوجوه معقول روانه منزل پیش سازد و بالجمله خواجه رفته بدلایل معقول
او را روانه ساخت و چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود و آن همه بیجایی که از پیچیدگی ا
بیکبار بدانها نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین پاشنه کوب نهضت فرموده
در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم کرده منزل را یکی کرده از آب رهتاس گذشته

فرود آمد، دولت خانہ پادشاہی درین طرف آب آراستگی یافت و افضل خان را
نزد آن آشفتہ دماغ فرستادہ چہار حکم بتقریب او حوالہ فرمودند نخست آنکہ چون شاہجہان
بصوب ٹھٹہ رفتہ او نیز از پی شتافتہ آن مہم را بانجام رساند دوم آنکہ آصف خان
را بملازمت فرستد سوم آنکہ طہمورث و ہوشنگ پسران شاہزادہ دانیال را کہ
باو حوالہ فرمودہ بودیم روانہ حضور نماید چہارم آنکہ لشکر خان پسر مخلص خان را کہ
ضامن اوست تا حال بملازمت نیامدہ او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن
آصف خان ایستادگی کند یقین شناسد کہ فوج بر سر او تعین خواہد شد افضل خان پسر
شاہزادہ دانیال را آوردہ معروض داشت کہ درباب آصف خان عرض می کند کہ
چون از جانب بیگم ایمن نیستم ہم آن دارم کہ چون آصف خان را از دست دہم مبادا
لشکر بر سر من تعین فرمایند درین صورت بندہ را بخدمت کہ تعین فرمایند چون از لاہور
بگذرم منت بر چشم و دل نہادہ آصف را روانہ درگاہ خواہم ساخت چون افضل خان
عازم فرستادن آصف خان را معروض داشت بیگم از حرفہای لغو و لشورش در آمد
افضل خان باز رفتہ آنچہ دیدہ و شنیدہ بود پوست کندہ ظاہر ساخت و گفت کہ در فرستادن
آصف خان توقف مصلحت نیست زنہار طور دیگر بخاطر رساند کہ ندامت خواہد کشید
چون مہابت بعاقبت دل پای بدادہ بود فی الفور آصف خان را نزد خود آوردہ معذرت
خواست و بعہد و سوگند خاطر او را پرداختہ و ملایمت از او ان ظاہر ساختہ روانہ درگاہ نمود
لیکن ابوطالب پسر او را بجہت مصلحتی کہ رقم پذیر گردیدہ در روزی چند نگاہداشت بظاہر

عزیمت ٹھٹھه نموده کوچ بر کوچ روانه گشت بیست وسوم ماه مذکور عبور موکب منصور
از آب بهت واقع شد از غرائب آنکه شورش مهابت خان وهرج ومرج او بر ساحل همین
دریا اتفاق افتاده بود وباز انحطاط اختر بخت وزمان ادبار او بر همان آب روی نموده
نعوذ بالله اگر روزگار برگردد پس از روزی چند ابوطالب پسر آصف خان وبدیع الزمان
داماد خواجه ابوالحسن وخواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد ودر شکار جهانگیر آباد
نزول سعادت اتفاق افتاد و داور بخش پسر خسرو وخانخانان ومقرب خان ودیگر جمله
واعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت
مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصف خان
صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت ومنصب وکالت نیز بضمیمه مراحم گردید وحکم شد
که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالی وملکی پردازد وخدمت دیوانی
بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضل خان از تغیر میر جمله بخدمت خانسامانی سرافرازی
یافت ومیر مذکور بخدمت بخشی گری سربلند گردید سید جلال ولد محمد نبیره شاه
عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند واحوال ایشان به تقریبات درین اقبال نامه
ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان مرحمت فرموده شد درینولا
بعرض رسید که مهابت خان بعاقبت از سمت ٹھٹھه عنان تافته بجانب هندوستان
روی ادبار نهاده و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لکه روپیه از ولایت بنگاله بجهت
او می آوردند بحوالی دهلی رسیده بنابرین صفدر خان وسپهدار خان وعلی قلی خان و

نورالدین والی رامی سنکدلن با هزار احدی تعین شدند که بر جناح استعجال شتافته نهبهای او را بدست آورند نامبرده کاربند خدمت شده در حوالی شاه آباد به مردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها بارابه های زر تحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعه و مقاتله پای ضلالت افشردند بندهای درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرای را آتش زده ببندن درآمده زرها را بتصرف آوردند و مردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پرویز چهارم ماه مذکور مطابق ششم صفر ۱۰۳۵ بجوار مغفرت ایزدی پیوست و را نوقت نقیر در خدمت حضرت شاهنشاهی استاده بود بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زده وفات شاهزاده پرویز عمر او سی و هشت سال شمسی رسیده بود در تمدت سر موی خلاف رضای پدر عالی قدر بخاطر حق شناس راه نداده حضرت شاهنشاهی بسیار از و راضی و خورسند بودند همگی همتش مصروف بمتابعت و پیروی آنحضرت بود چنی کرد لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن تجابجان فرمان شد که فرزندان و بازماندهای او را روانه درگاه والا سازد و موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت آواره بادیه ضلالت و گمراهی گشت خانخانان طلب سیم خان که زخمهای کاری از و بر دل داشت بالحاح و مبالغه بسیار التماس تنبیه و استیصال او نموده بنابرین اکثری از محال جاگیر آن بیعاقبت به تیول خانخانان تنخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل لایق و فوج المشارالیه عنایت نموده بصوبه اجمیر و استیصال آن وخیم العاقبت رخصت فرمودند

در نزار رستم صفوی بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتنه فرق عزت برافراخت در ینولا از عرضداشت
متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوت حبشی که در آن ملک بعد از عنبر بسرداری
عمده تر از همه بود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج متعلقه او بود و اختیار بندگی
و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار بجلالی چالناپور آمده و سربلند رای نوشته
که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیشقدمان
این سعادت شده ام فرمان بروها نیز بگیرید که سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد. چون
خانجهان از نوشته سربلند رای بحقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل باستمالت و دولتخواهی
بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و سربلند رای نیز بمکتوبی تسلی نموده
که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد در اوراق
گذشته رقم زده کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان با معدودی از بندهای بجانب ٹهٹه
نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی با شاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی
و مصادقت سلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین هرج و مرج شاه متفحص
احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با ایشان نزدیک
باید شد ممکن که بآبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده
فرونشیند یا بطریق دیگر مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی ٹهٹه پیوستند شریف الملک
که ظاهر و باطن نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از احشام آن ملک فراهم
آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاده با آنکه همگی سعید چهار صد سوار از بندهای وفادار

در ظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمهٔ آنها نیاورده برگشته بحصار شهر آمد
چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده بود و توپ و تفنگ بسیار در برج و باره چیده متعلقان
مردم را بدرون حصار در آورده و متحصن گشته بمدافعه و مقاتله پای ضلالت و ادبار
افشرده اگرچه شاه گیتی ستان بتاکید بلیغ فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه نیارند
و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده
بر حصار بند شهر یورش بردند از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از پیش
بردن ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیر دل و شیران
زنجیرگسل باغیرت خود پس نیامده مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا
میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائل تواند شد نداشت سپرها
بر رو کشیده دویدند قضا را در آن ضلع خندق عریض عمیق مملو از آب بود و پیش رفتن محال
و پس گشتن از آن محال تر در میان میدان توکل احصار خود ساخته نشستند و هرچند
شاه گیتی ستان کس فرستاده بتاکید نزد خود طلبید ندا اثری از آن مترتب نگشت با آنکه
چندی از بندهای عمدة الشان مثل مان دهاتا کور و علیخان ترین وغیره بکار صاحب
آمدند و هر که رفت او نیز رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و برنگشت و در این وقت
خود مسعود شاهی تکسری بجبر سانیده بنابر بعضی مقدمات موانع سفر عراق که نوشتن
آن طول دارد در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و
یقین شده که ضعف او بغایت قوی است بنابرآن به تسخیر ٹهٹه پرداختن اوقات گرامی

باین مطلب پست وارادهٔ زبون ضایع ساختن صلاح ندیده فسخ عزیمت فرموده
باوجود ضعف قوی وبیماری صحب پالکی سوار از راه گجرات وملک بهاره متوجه دکن شدند
درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید وبر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم
افتاد این راهی است که سلطان محمود غزنوی ازهمین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده
چنانچه مشهور است پس شاه ممالک ستان بملک گجرات در آمده از حوالی راج پیپله
عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن که بنگاه خویش را در انجا گذاشته بودند
نزول اقبال ارزانی داشتند درین تاریخ آصف خان بمنصب هفت هزاری ذات
وسوار بضابطه دو اسپه وسه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهابت خان نجات یافته
منصب وجاگیر نداشته احوالش نامنظم بود مراحم شاهنشاهی او را دریافت واز سر نو مشمول
عواطف روزافزون گردانید از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید
که نظام الملک از کوتاه اندیشی وفتنه انگیزی بمدد فتح خان پسر عنبر ودیگر تربیت یافتهای دولت
را بجد وملک پادشاهی فرستاده غبار شورش وفتنه برانگیخته لاجرم عمدة السلطنت
خانخانان بجهت محافظت ومحارست ملک ومدافعه ومقابله ارباب فساد افواج تعیین
نموده لشکر خان را که از بندهای کهن سال کاردانست بحراست شهر برهان پور
مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شد وتا کرکی که محل اقامت او بود عنان
مسارعت باز نکشید از سوانح کشته شدن محمد مومن است او از سادات موسوی بود
وبسلسله نقیب خان قرابت داشت چون از عراق آمده حضرت عرش آشیانی

انار الله برهانه صبیه سادات خان بنی عم نقیب خان را بازدواج نسبت فرمودند و در هنگامی
کرمو کب گیتی نورد حضرت شاهجهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرموده مشارالیه را نخدود
جاگیر واشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج همراهی گزید سادات خان
کرو ملازمت شاهزاده پرویز بود نوشتها بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت
و آن خون گرفته از خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت
چون خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاهزاده پرویز
التماس عفو گناه او نموده مهربان نشدند آن سید زاده مظلوم را در پای فیل مست
انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند درین وقت نظام الملک از قلعه دولت آباد
سر برون نکشید و احوال نظام الملک بعد فوت عنبر و قید کردن فتح خان پسر او آنکه
حمید خان نام غلام حبشی را پیشوا و مدار علیه خود ساخت و مدار اختیار مالی و ملکی
بقبضهٔ اقتدار او سپرده از برون و هم از درون پس نظام الملک را مثل مرغ
در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان به یقین پیوست حمید خان با سه لکه هون نزد او
رفته بافسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهاٹ
را با قلعهٔ احمد نگر بتصرف نظام الملک بازگزارد و فغان ازین افغان ناحق شناس
که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را بسه لکه هون
از دست داد و بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشته ها فرستاد که آن
محال را حواله دلالی نظام الملک نموده خود بحضور آیند و همچنین نوشته بنام سپهدار خان

حاکم احمدنگر سال داشت چون مردم نظام الملک به اینجا شتافتند مشارالیه گفت که
ملک تعلق بشما دارد و متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان
پادشاهی برسد قلعه را خود هم سپرد مجملاً وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران
مترتب نگشت و سپهدار خان ذخیره بسیار بدرون درآورده بود و باستحکام برج و باره پرداخته همت
مردانه قدم همت برجا داشت و دیگران نامردانه برنوشته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای
نظام الملک سپرده برهانپور آمدند درین مقام حقیقة احوال حمید خان حبشی دنکو حبر
او بنا بر غرایب مذکور میگردد این غلام را زنی بود از غریب نادرهای آنملک در ابتدا
که نظام الملک مفتون و شیفته زنان شد این زن که بدرون حرم او راه یافته شراب
مخفی که مردم بیرون را از آن آگاهی نباشد میرسانید زن دختر مردم را بفریب و فسون
بدراه ساخته نزد او می برد و بلباس های مرتب و زرین مناسب آراسته منظر او جلوه میداد
و در امباشرت و معانقت پری پیکران و سیمبران محظوظ و مسرور داشت رفته رفته مدار
اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک
بدست آن عورت درآمد هرگاه آن زن سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او دو پیاده
در رکابش رفته عرض سوانح خود می نمودند تا آنکه عادل خان فوجی بسر حد نظام الملک
فرستاد و ازین جانب نیز جمعی را بمقابل تعین کردند این زن برغبت و خواهش تمام سرکردگی
فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادل خان
را شکستم پایه زنی مثل من چنین کاری شده باشد و اگر شده به عکس شکست بجوز نفی جانب

بالجمله این گرزه محتال نقاب انگنده براسپ سوار شده و همیشه خنجرهای مرصع و حلقه‌های
سروست که باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر نفایس با خود میداشت و دارو دوش
رابهانهٔ صحبت در هیچ روزی نبود که سنانی بمردم نهد بیعانان که توجهار روبروشان از فرط
جرات و دلیری لشکر عادل خان شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و همه فیل
که دران فوج بود و چهار خاصهٔ عادل خان و چهار سران او را دستگیر کرده سالماً و غانماً
بخدمت نظام الملک مراجعت نموده درین وقت بعرض رسید که امام قلیخان والی توران
سلسله جنبان محبت و دوستی گشته عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری را که عبدالله
مرید و مخلص ایشان بود بآیین رسالت و ایلچی گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزی
بهندوستان نیامده حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته و در تعظیم و تبجیل
افزوده امرا و اعیان دولت را پی درپی باستقبال فرستادند نخست موسوی خان صدر
را حکم شد که تا دریای چناب رفته ضیافت کند خلعت خاصه مصحوب او ارسال داشتند بعد
از و بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد مقدس بود و درین درگاه
منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت چون خواجه بحوالی شهر رسید خواجه ابوالحسن
دیوان و لهراسب خان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند در وقت
ملازمت توجه التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشهای و مهربانی ها انداخته حکم
نشستن فرمودند بی‌تکلف خواجه بیکذات لائق اقسام توجهات و انواع ملطفات بود
روز دیگر چهار ده قاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند

وتمام ظروف بالوازم آن باایشان ارزانی داشتند مقارن این حال صاحب صوبگی
بنگاله از تغیر خانزادخان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت چون مکرم خان بحکومت
بنگاله کامیاب گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار یافت واو برکشتی نشسته
باستقبال فرمان شتافت قضارا غیر ازین دریاهای مقرر مشهور که در بنگاله است نالهٔ آبی او را
که کشتی را از ان جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان بدانجا رسید بملاحان اشارت
نمود که سفینه را زمانی درکنار آب بازدارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان
سفینه را میخواستند که بکنار رسانند بادی بهم رسید تا سر کشتی برگردانید طوفان جگر بند گشت و
از شورش و تلاطم جگر و حرکت بیموقع کشتی غرق گردید و مکرم خان باهر کس که دران
سفینه بود غریق بحر فنا گردید و یک تنفس سر از ان گرداب بلا برنیاورد در خلال اینحال
خان خانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبعی ودیعت حیات سپرد
از اعاظم این دولت ابد قرین بود در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیم گردید از ان جمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات
و شکست مظفر خان که سهان فتح ملک از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت درآمد
دوم فتح سهیل که لشکر سه دکن با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت و مشهورست
که هفتاد هزار سوار فراهم آورده خانخانان با هشت هزار سوار مقابل او شتافت و دو روز
و یک شب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی برافراشت سوم فتح ٹهٹه و ملک سند که در زمان
دولت حضرت شاهنشاهی مصدر کارهای نمایان گشته و هم پسر کلانش شاهنواز خان

اندک مایه مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بموقع خویش ثبت افتاد بی اغراق خانزادی
رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو بر صفحهٔ روزگار یادگار ماندی خانخانان
در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی روان داشت
و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی
ترجمه کرده بی تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی در عربی میگفت
این چند بیت از وست نظم شمار شوق ندانسته ام که تا چند است * جز این قدر که دلم
سخت آرزومند است * نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم * که پای تا بسرم هر چه هست
دربند است * چون راجه امر سنگه زمیندار باندهو نبیرهٔ راجه رامچند مشهور که از اعاظم راجها و
زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند
که در هنگامیکه من فتح هندوستان کردم دو بادشاه و سه راجه کلان در هندوستان بودند
از راجها یکی رانا و دوم رای بالدیو و سوم راجه رامچند را شمرده اند بندگی و دولتخواهی
را اختیار نموده عرضداشت کرد که چون پدران من بسعادت آستان بوس مستسعد گشته اند
من نیز امیدوارم که باین شرف فرق عزت برافرازم بنابرین خان راتهور که از بندگان
زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته او را بقدمبوسی آستان بیاورد بجهت
سرافرازی او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال
رسید که مهابت خان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته علی الرغم او خانجهان
را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از احوال مهابت خان بجهت شادابی

سخن نگاشته کلک بیان میگردد چون اوازراه تهتک عطف عنان نموده روی ادبار براه
دارمناده فوجی راکه بجهت گرفتن خزانه او تعین شده بود مقرر فرمودند که متعاقب او شتافته
از قلم و برآرند یا بدست آرند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه را نا
حال تباه روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش و عذر گناهان خویش
صحوب وکلای زبان دان بخدمت شاهزاده والا قدر ابلاغ داشته فرمان استمالت
صدور یافته بحضور طلب فرمودند بعد از آنکه بخدمت پیوست بانواع و اقسام مراحم و نوازش
در مخیله او راه نیافته بود فرق دولت برافراخت چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت
هنگامیکه بادراک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت پیشکشهای چندین ساله
یک ادای ادا شد و درین وقت رسیدن بتقدیم آستان از مواظم آثار اقبال است

نهضت رایات اقبال بعزم سیر کشمیر

تاریخ بست و یکم اسفندارماه الهی در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار
کشمیر دلپذیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج
شرف در غایت ناسازگارست لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه را بر خاطر
مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوبیهای
کشمیر یاد یافته استیفای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زمستانهای هوای
عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز بعبدالرحیم

خواجہ سی ہزار روپیہ برسم مدد خرج لطف فرمودہ بودند درین وقت فیل مادہ با حوضہ نقرہ شفقت نمودند

آغاز سال بست و دوم جلوس جہانگیری

شب یکشنبہ بستم رجب سنہ ہزار و سی و شش ہجری تحویل آفتاب عالمتاب برج حمل اتفاق افتاد و جشن نوروز جہان افروز بر لب آب چناب آراستگی یافت و سال بست و دوم جہانگیری آغاز شد بعد از فراغ جشن موکب مسعود سیر کنان و شکار افگنان طی مرحلہ‌های راہ فرمودہ در ساعت فیض اشاعت نزہتگاہ کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیدہ بود کہ مکرم خان حاکم بنگالہ غریق بحر فنا گشتہ چنانچہ در اوراق سابق ایمائی بدان رفتہ در ینولا فدائی خان بحکومت صوبہ بنگالہ سرافرازی یافت و مقرر گشت کہ ہر سال پنج لکہ روپیہ برسم پیشکش حضرت شاہنشاہی و پنج لکہ روپیہ بصیغہ پیشکش بیگم کہ مجموع دہ لکہ روپیہ باشد بخزانہ عامرہ داخل سازد و نیز ابو سعید نبیرہ اعتماد الدولہ بحکومت ٹھٹہ فرق عزت برافراخت درین مدت کہ آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند آناً فآناً مرض استیلا پذیرفتہ قوت را از شہر بند عنصری اخراج نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوستہ بر نالکی نشستہ بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند روزی در وقوع نبض بشدت کشید آثار یاس و ارتحال بر دہن‌ها احوال پرتو افگند و حرفہای از زبان ابدی نا امیدی آمیدی بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم افتاد

و پرستاران نشاط قرب انجامیت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از مدت
حیات باقی بود درین مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها مفقود گشت که اصلا بغذا میل
نمی شد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از پیاله شراب انگوری
دیگر هیچ چیز توجه خاطر نمی شد درین وقت سلطان شهریار بمرض داء الثعلب آبروی خود
ریخت موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هر چند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری
بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نموده پیشتر بلاهور شتافت که روزی چند
بمعالجه و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نظربند داشت
التماس نمود که بدیگری حواله شود و مهمان دستور بارادت خان سپردند مقارن این حال
در اوایل زمستان رایات عزیمت بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت و در
مقام بهرم کله به نشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته کلک بدایع
نگار رقم طراز گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمن گاه بهیئت بندوق اندازی ترتیب
یافته چون زمینداران و قراولان آهو را رانده بر تیغه کوه می آرند که بنظر اشرف در آید بندوق
را سر راست ساخته می اندازند همین که آهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی
زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی می کند و غریب شکاریست درین وقت یکی از پیادهای
آن مرزبوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس
نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از ان مکان جدا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد
پای خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست بدان بوته زد

کہ تواند خود را نگاہداشت قضا را بوتہ کندہ شد وازانجا معلق زنان بحال تباہ بر زمین افتاد افتادن ہمان بود وجان بحق تسلیم کردن ہمان تمام اعضایش از ہم گسیخت از مشاہدۂ این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائیدہ وخاطر قدسی مظاہر بغایت مکدر گشت وترک شکار کردہ بدولت خانہ تشریف آوردند مادر آن پیادہ آمدہ جزع و فزع بسیار ظاہر ساخت اگرچہ او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموت باین صورت متخلق گشتہ بنظر آنحضرت درآمدہ بود وامان ساخت آرام وقرار از پیش دل برخاست وحال متغیر گشت از سر کالہ براجور تشریف آوردند وبدستور معہود یک پہر روز ماندہ کوچ فرمودند در اثنای راہ پیالہ خواستند ہمین کہ برلب نہادند گوارا نیفتاد وبرگشت تا رسیدن بدولت خانہ حال برین منوال بود آخرہای شب کہ درحقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید وہنگام صبح کہ زمان بابستن بود اشادہای بساط قرب بار از امید سیاہ نمود ونفسی چند بسختی سر آمد وہنگام چاشت روز یکشنبہ بست وہشتم صفر ہزار وسی وہفت ہجری مطابق پانزدہم ماہ آبان سال بست و دوم از جلوس اشرف ہمایون روح مطہر آن حضرت از آشیانہ خاک بال افشاندہ سایہ برفرق ساکنان خطۂ افلاک افگندہ جان بجان آفرین سپرد آثار روز رستخیز بنمود ار شد از درون وبیرون آواز فغان وشیون درگنبد نیلگون پیچید واز سنوح این واقعۂ دل خراش ووقوع این حادثہ جگر تراش جہان بشورش و آشوب گرائید جہانیان سررشتہ تدبیر از دست دادہ سراسیمہ شدند در موقت آصفخان

که از فدائیان و اعیان دولت ابد قرین شاهی بود با ارادت خان همداستان شده
داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخته
تمکین او این حرف را باور نمی‌داشت و اعتمادی نمی‌کرد تا آنکه بسوگندان مغلظه تسلی بخش
خاطر آشفته او شدند آنگاه آصف خان و ارادت خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته
روانه منزل پیش گشتند نورجهان هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عذرها
گفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با پادشاهزادها سوار
حالی قدر بر عماری فیل نشسته از پی شتافت یمین الدوله آصف خان بنارسی نام
هندوی که در تیزروی وداکچوکی ید طولی داشت بخدمت شاهزاده بلند اقبال و مشتمله
خبر انتقال شدن حضرت شاهنشاهی مقرر ساخته حواله نمودند چون وقت مقتضی عرضداشت
نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپردند تا آنجلی باشد برای اعتماد القصه آن شب در
نوشهره گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش
آن حضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند روز جمعه در آن طرف
آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بودند بخاک سپردند بالجمله امرای عظام
و سایر بندها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصف خان
بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان این طوطیه برانگیخته داور بخش را
بسلطنت برداشته در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته همه با آصف خان موافقت
و متابعت نموده از آنچه می‌گفت و میکرد تابع و رضاجوی بودند و در حوالی بهنبر خطبه

بنام ما رجحتی خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادق خان این عم یمین الدوله
آصف خان ناشری اخلاص و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد درین وقت
خوف وهراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته
در اصلاح این کار استعانت جست و شفیعی بجهت تقصیرات خویش درخواست آن
مدار السلطنت شاهزادهای عالی قدر را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که بخدمت
ایشان سعادت اندوخته او را که این دولت اشتیح جرایم خویش سازد و همشیره
یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزاده را سعادت جاوید
دانسته پروانه صفت بگرد فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب
همشیره خود نورجهان بیگم مطمین خاطر نبود نظر بدان داشته احتیاطی می نمود که هیچکس نزد
ایشان آمد و رفت نماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار بر سر پیرای سلطنت گردد
آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن جنت مکانی را شنیده بتحریک زن فتنه پرداز
آن کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موهوم بدنام ازل و ابد ساخته دست
تصرف بخزاین و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرده هر کس را هرچه خواست بوی داده
بعزم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت جمیع کارخانجات و بیوتات را از خزانه و فیلخانه
و توپخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران
قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم
سلطان دانیال را که بعد از شنقار شدن آنحضرت فرار اختیار نموده بلاهور نزد شهریار

آمده بود سوار ساخته لشکر را از آب گذرانیده تغافل از آنکه کار فرمایان قضا و قدر در تهیهٔ دولت
آن کس اند که سلاطین والا شکوه غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداری او را پیرایهٔ دوش
مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود
او صعوه و کنجشک را چه حد و یارای آنکه در هوای همت او بال هوس توانند گشود و قطره
را با دریا نسبت دادن آب خود بردن است و از آن طرف آصف خان داور بخش را بر فیل
سوار ساخته و خود بر فیل دیگر نشسته روی بعرصه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه
ابوالحسن و مخلص خان و الله ویردیخان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند و خیر
خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شد ارادت خان با بسیاری از امرا
در برانغار پای همت افشرده صادق خان و شاهنواز خان پسر میرزا رستم صفوی و راقم
حروف و جمعی در جرانغار مقرر گشتند در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد در حملهٔ
اول انتظام فوج شهریار از هم گسیخت نوکران زر بنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
امرای موروثی این دولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام براهی شتافتند
درین وقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده
انتظار نیرنگی تقدیر داشت مصرع تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ناگاه
غلام ترکی از جنگ گاه تاخته رسید و این خبر دل کوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت
وخیم العاقبت برآمده کار خود را نسنجیده و بهبود خویش را نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عنان
نموده بقلعه درآمد و در حقیقت خود را بجای خویش بدام افگند روز دیگر امرا آمده متصل شهر

بیت بلخ مهدی قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته اصفهان
را دیدند شب ارادت خان درون قلعه در آمده در صحن دولت خانهٔ پادشاهی توقف
گزید صباح آن امرای عظام درون ارک شتافته داور بخش را سراپای ادبار ساختند
قاآن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان
خواجه سرای که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود او را بیرون آورده با لهو و ریحان
سپرد و فوطه کمرش کشوده هر دو دستش را بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت پس
از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم بجای که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول
ساخته در زاویه ادبار بجال تباه بروز سیاه دل نشانیدند پس از روزی چند طهورث و هوشنگ
پسران شاهزاده دانیال را گرفته تقید ساختند و یمین الدوله عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح
و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نموده که لوای آسمان شکوه
بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بیلال سازد و دیدهٔ منتظران
شاهراه اخلاص اعتبار مرکب گیتی نورد سرمهٔ بینش کشد و اکنون مجملی از حقیقت رسیدن
بنارسی بدرگاه والا و نهضت رایات جهانگشای بمستقر سریر خلافت رقم زدهٔ کلک بیان
میگردد بالجمله بنارسی در عرض بست روز از مقام جیکونی که منزلیست در وسط کوهستان
کشمیر در یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیر که در انتهای حد
نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابت خان که در آن چند روز بشرف
تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال معروضداشت داد و چون

ببرق و باد خود را در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بیرون فرستاد و آنحضرت از محل آمده و بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر کمین الدوله آصف خان را بنظر همایون در آورده صدوث این سانحه دل خراش برخاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم عادت نبود فرصت توقف برنمی یافت ناگزیر بالناس جهات خان دیگر دولت خواهان بروز بست و سوم ربیع الآخر سال هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح استعجال از راه گجرات مستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان رحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار نهضت موکب سعادت بصوب دار الخلافه مصحوب امان الله و بایزید که گرم عنان شاهراه خدمت بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای بزرجان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که دران وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا در انبوه عواطف گوناگون مستمال ساخته بدخاطر ضیا را و قوت حاصل نماید چون هنگام زوال و نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق در میان آورده بسوگندهای مغلظه موکد گردانید تمام ولایت بالاگهات را الغنیم واگذاشته بسرهان پور آمد و تمام جاگیرداران و سران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش بوکلای نظام الملک

داده به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعه احمدنگر بعهده او بود هر چند
وکلای نظام الملک نوشته خان جهان را نموده تمهید مقدمات بیم و امید نمااستند
که قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان پادشاهی من این قلعه
را التماس نمیدهم از نوشته خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان پادشاهی بمن برسد
تسلیم می کنم والا سر من است و این قلعه بالجمله چون خان جهان اندیشه فساد داشت
و ماده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت و رایگان بغنیم واگذاشت
که شاید در وقت بکار آید و در سه غازان اینجال دریا خان روهیله که پیش از استقرار شدن
حضرت شاهنشاهی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بجانب
که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکامی روزگار بسر می برد آمده بخان جهان
ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش
دیوان شهریار بود و نیز نسبت به شاه بلند اقبال اخلاص درستی داشت حرفهای پیچ پیچ خانه برانداز
آن افغان شوم و برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی
مطاع جهت استمالت او آورده بود بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود بی آنکه
عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید راقم حروف خود مکرر از جان نثار خان
شنید که آقا افضل باعث این همه فساد و خانه براندازی او شد هر چند من در خلا و ملا
بدفعات می گفتم او نمی گذاشت که کار از پیش رود المقصد خان جهان فرزندان را
با سکندر دوتانی و جمعی از افغانان که از تصمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور

گذاشته خود با جمعی از بندهای پادشاهی که بظاهر دم از موافقت می‌زدند خودرا از تشرف
محافظت می‌نمودند مثل راجه گج سنگه و راجه جی سنگه وغیره بماندو آمده بر اکثر محال ولایت
مالوه متصرف شد مکنونات باطن فتنه پرداز خودرا بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی
برگشته به برهانپور پیوست چون موکب گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت
عرضداشت ناهر خان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و نیکخواهی
خویش و ارادهای باطل سیف خان که دران وقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید
و چون سیف خان در ایام حیات شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت
مصدر گستاخی‌ها شده بود و از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت رسیدن عرضداشت
شیرخان موید مصداق قول او گشت لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار
ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانید و بدو فرمان شد که شهر احمدآباد
را متصرف شده حواله معتمدان خود نموده سیف خان را نظربند داشته بدرگاه والا حاضر سازد
درینوقت سیف خان بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی القاب
ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود آن ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت
محبت و دل نگرانی ظاهر ساخت بمراعات خاطر ایشان بر ذمت همت شاه بلند
اقبال لازم و متحتم بود خدمت پرست خان دستوری یافت که باحمدآباد شتافته
نگذارد که آسیب جانی بسیف خان برسد و موکب منصور دریای نربده را از گذر
تا باساره عبور فرموده در ظاهر قصبه ستور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت

ارزانی داشت دران مقام دلکشای جشن وزن قمری سال سی و ہفتم از عمر ابد پیوند
آراستگی یافت و سید دلیر خان بارہہ کہ از یکتا جوانان رزم آرای نبرد دوست بود با درک
سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و منصب او چہارہزاری ذات و سہ ہزار
سوار مقرر گشت و درین جشن جہان افروز عرضداشت شیر خان معروض بساط
اقبال گردید کہ از نوشتہ ہندوان گجراتی کہ گماشتہای آنہا در لاہور اند معلوم شد
کہ یمین الدولہ آصف خان و دیگر دولت خواہان کہ داوربخش را دست نشان ساختہ
بمقابلہ و مقاتلہ شہریار ناشدنی شتافتہ بودند در حوالی لاہور با افواج او جنگ کردہ
رایت فتح و نصرت برافراختند و ناشدنی در حصار لاہور متحصن گشتہ بزندان مکافات
گرفتار شد و خدمت پرست خان کہ بجہت محافظت سیف خان و آوردن او
شتافتہ بود در حوالی احمدآباد پیوست شیر خان باستقبال فرمان رحمت عنوان
و خلعت خاصہ برآمدہ جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس نورانی ساخت سیف خان
را کہ بربستر ضعف و ناتوانی افتادہ بود برپالکی نشانیدہ حوالہ خدمت پرست خان
کرد خان مومی الیہ او را نظربند بدرگاہ سپہر اشتباہ رسانیدہ و شہنشاہ جرم بخش
عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب جرایم زلات آن بیمار مرض ادبار حق ناشناس
را کہ بربستر خوف و ہراس صاحب فراش بود بعفو مقرون داشتہ از حبس تنہا و
والہا آزاد ساخت و شیر خان از ضبط و نسق شہر خاطر وا پرداختہ با دیگر امرا مثل
مرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرہ در محمودآباد بسعادت زمین بوس کامروای مراد

سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست و ششم جمادی الاول سال هزار
و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافه اکبرآباد در فوز منزل نزول اقبال
ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر و باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلاص
نورانی ساخته صباح روز مذکور رهای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه
بر فرق متوطنان مستقر سریر خلافه و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت
بهر را بفروغ جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تا در دولت خانه
ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر یمین و یسار نثار ریخته دامن
اهل حاجت را مالامال مراد ساخته و از مردم شهر و دیهاهی که بهوای نظاره آمده بودند
و از زمین کوچه تا پشت بام و خانهاهی دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از
شمار و حساب محو تماشای بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که چون سوانح ایام
سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیر برج دولت و اقبال کوکب سپهر عظمت و
جلال درة التاج نصرت و فیروزی قرة العین عدالت و جهان افروزی خورشید فواین
نصفت و رافت مؤسس مبانی رحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی را بحکم همایون آنحضرت دانشوران
سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین متصدی گزارش و نگارش گشته عبارتی
که مستوجب مستعدان روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره می نهند
لاجرم این قلیل البضاعت دست از آن شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد حضرت

جنت مکانی وزرای آنحضرت وفضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند بیر...

ذکر اولاد و احفاد حضرت جنت مکانی

پادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بود سلطان خسرو و سلطان پرویز و سلطان خرم و سلطان جهاندار و سلطان شهریار و سلطان نثار بیگم و بهار بانو بیگم
خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات آن
مسافران ملک بقا در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر
مانده بود و پسران بعد از شهنشاهی آن حضرت بطریقی که نگاشته آمده ممات
پیش گرفتند و دختر تا حال در قید حیات است و از سلطان پرویز طفل و صبیه بود
طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیه در عقد از دواج شاهزاده دارا شکوه هست
و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه صبیه قدسیه دشمنی افزا مسعود وجود
بزرگوار بودند سلطان دارا شکوه و سلطان شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان
مراد بخش و پرهیز بانو بیگم و جهان آرا بیگم و روشن رای بیگم جهاندار را اولاد نمانده و از
شهریار دختری هست اراذل بیگم

ذکر وزرای شهنشاه جهان پناه در زمان شاهزادگی

نخست رای کنور خدمت دیوانی آن حضرت داشت بعد از و با یزید بیگ با این خدمت ...

بعد از و خواجه دوست محمد کابلی در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی روشناس گشته
دیوان شد بعد از آن جان بیگ باین منصب امتیاز یافت اما مدار مهمات بر شریف خان
بود که پس از جلوس آنحضرت بر اورنگ فرمانروائی بخطاب امیر الامرائی سر عزت بر
فلک سود چون لب سکه بنام نامی خندان شد و فرق منبر از القاب گرامی ارتفاع پذیرفت
میرزا غیاث بیگ طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه بیان گشته بخطاب
اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود
دیوان ساختند و همچنان امیر الامرا وکیل و مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن گرفتار
آمده موکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی المخاطب آصف خان
که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته بخدمت جلیل القدر وکالت چهره سعادت
برافروخت خواجه ابوالحسن تربتی را بهمراهی خود التماس نموده تا سر رشته دفتر کاغذ نگاه دارد
خواجه اگرچه مرد راست و درست کارگزار بود اما به ترش روئی و درشت خوئی اتصاف
داشت بعد از آنکه آصف خان بمهم دکن رخصت یافت تا بانگ خدمت دیوانی
با اعتماد الدوله بازگشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر
پرداخت بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه ابوالحسن خلعت وزارت
پوشید بعد از آنکه مهابت خان را از درگاه معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان
خلف الصدق اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان
خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه جنت مکانی بقدسی سرای جاودانی شتافتند

ذکر فضلا کہ معاصر زمان آن حضرت بودند

ملا روزبہان شیرازی - ملا شکر اللہ شیرازی - ملا نفسای شستری - میر ابو القاسم گیلانی - ملا باقر کشمیری - ملا محمد یمنی - ملا مقصود علی - قاضی نور اللہ - ملا محمد فاضل کابلی - ملا عبد الحکیم سیالکوٹی - ملا عبد اللطیف سلطان پوری - ملا عبد الرحمن بہورہ گجراتی - ملا حسن -

حکما کہ در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم گیلانی - ملقب بحکیم الملک حکیم مومیائی شیرازی - حکیم روح اللہ بردی - حکیم حمید گجراتی - حکیم تقی گیلانی -

ذکر شعرا کہ معاصر آنحضرت بودند

بابا طالب اصفہانی - ملا حیاتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری - محمد صوفی ماژندرانی - ملک الشعرای طالب آملی - سعیدای گیلانی - میر معصوم کاشی - ملا حیدر چغتائی

ذکر حافظہا کہ در زمان آنحضرت بودند

حافظ یار علی - حافظ برکت - حافظ عبد اللہ - استاد محمد ہادی -

نعمرایان ہند

جہانگیر داد - خسرو خان - پرویز داد - خرم داد - ناگھوجی -

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

مدت مدیدی سپری گشته که درین مطبع وقتی که تواریخ ملوک تیموریه مثل اکبرنامه و آئین اکبری
وغیره بمعرض طبع درآمده ہدیهٔ ناظرین شد اکثر حضرات اصرار نمودند که اگر جهانگیرنامه که متقن متضمن
سوانح عمری جهانگیر بادشاه مع حالات نورجهان بیگم زوجهٔ محبوبهٔ بادشاه ممدوح است
هم مطبوع شود تمنای دلی همگنان برآید - اگرچه از آن روز تا این زمان متوسلین مطبع بتلاش
تجسس کتاب مذکور بالا دوید کاربردند تا مثل عنقا که سوای نام نشانی ندارد نیافتند
از آنجا که خار دل بی خلید وهم جوینده یابنده می باشد یدون بتفضل ایزد متعال کتاب مزبور
بمثال بوسائل بسیار و عرقریزی بسیار دستیاب گردید مصنف این اقبالنامهٔ شگرف
امیر خبیر عالم نحریر شهیر زمن خواجه ابوالحسن صاحب انار الله برهانه عمدهٔ متوسلان
وزیدهٔ نویسان اردوی معلای شاهی هستند و کل حالات معارک و ممالک وغیره چشم دید خود
درج شگرفنامهٔ هذا فرموده اند پس الحمد لله که این نسخهٔ کمیاب وتحفهٔ انتخاب موسوم بجهانگیرنامه
المنقش کالاصل در مطبع نامی و گرامی مشهور نزدیک و دور منشی نولکشور واقع لکهنؤ بعالی
همتی جناب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بار اول
بماه جولائی ۱۸۹۶ء مطابق ماه صفر ۱۳۱۴ھ بحلیهٔ طبع برعت شده زیب آغوش مشتاقان گردید

وقائع نعمت خان عالی۔ فتوحات سلاطین عالمگیر۔

آئین اکبری۔ ہر سہ دفتر آئینی القدرات و تصحیحات مختلف رنگ کے موقع سرخ و سبز و سیاہ مصنفہ شیخ ابو الفضل وزیر شہنشاہ اکبر۔

صفت تماشائے قتیل۔ مولفہ مرزا محمد حسن قتیل۔

جنگ نامہ نعمت خان عالی جنگ و جدال شہزادگان دہلی۔

اُردو تواریخ شاہان و راجگان

ترجمہ تاریخ فرشتہ۔ جو کہ ایک مشہور و مستند تاریخ شاہان دکن و سلاطین لاہور بادشاہان دہلی و شاہان گجرات و مالوہ و بنگالہ و ملتان و کشمیر و سندھ وغیرہ کا ہے ۴ جلدیں

ارشاد الملوک۔ ترجمہ بزبان اُردو اسپیچ لارڈ لینسڈون صاحب بہادر سابق لفٹنٹ گورنر مغربی و شمالی و وزیر باتقابہ

ترجمہ کارنامہ کالون صاحب مشتمل بر سہ حصہ یعنی مجموعہ ارشادات خاص و مختصر تذکرہ کارروائیہائے انتظامی و عملی و ترقیات مقاصد کونسل آف گورنمنٹ ممالک مغربی و شمالی و اودھ عہد حکومت عالیجناب نواب سر اکلینڈ کالون صاحب بہادر بالقابہ۔

تاریخ ٹاڈ راجستان۔ مولفہ کرنیل جیمس ٹاڈ صاحب پولٹیکل ایجنٹ جسمین ریاستہائے راجپوتانہ کے صحیح حالات سنسکرت و عربی و انگریزی تاریخون سے جمع ہین بسرپرستی مہارانا سجن سنگھ صاحب بہادر والی اُدیپور اُردو ترجمہ ہو کر طبع ہوئی جسکی قیمت سابق مین پچاس روپیہ تھی مشہور مقام کے نقشے اور تصویرین بھی منقش ہین کامل دو جلدین